



مجله بررسی نامی تاریخی

شماره ۱

سال دوم

اردیبهشت ماه

۱۳۳۶

نشریه
ستاد بزرگ ارتش ایران
«اداره سوم»

مجله

بررسی های تاریخی

مجله تاریخ و تحقیقات ایران شناسی

نشریه ستاد بزرگ ارتشستاران - اداره سوم عملیات

آنجکه در این شماره داریم

موضوع

نویسنده یا مترجم

صفحه

۴	کام بخش فرد	آثار و بقایای دهکده های پارتی «اشکانی» زین اوزار (ورقی از تاریخ سلاح در ایران)
۲۹	استاد پورداود	کمان و تیر جشن فروردین و سبب پیدایش و رابطه
۴۷	د کتر بهرام فره وشی	آن با «جهان فروری»
۶۹	امام شوشتری	پرتوی از فرهنگ ایران در روزگار ساسانی آثار پراکنده تمدن و هنر ایران در گوشه و
۹۳	ستوان ۲ منوچهر شجاعی	کنار جهان
۱۰۳	مرتضی مدرسی چهاردهی	خلفاء در قلمرو آل بویه
۱۲۶	محمد مشیری	اسناد و مکاتبات تاریخی
۱۶۱	د کتر خانبا بایمانی	موسیقی یکی از مظاهر تمدن درخشان ایران در زمان ساسانیان



۲۱۶۲۷



صفحه

نویسنده یا مترجم

موضوع

- | | | |
|-----|---|---|
| ۱۸۸ | پروفسور ولادیمیر مینورسکی
ترجمه سر هنک مهندس
جهانگیر قائم مقامی | فرمانروائی و قلمرو دیلمیان |
| ۲۰۴ | دکتر باستانی پاریزی
دکتر محمد اسماعیل
رضوانی | مشیرالدوله و ایران باستان
سیری در نخستین روزنامه‌های ایران |
| ۲۳۲ | تیمسار سر قیپ میر حسن
عاطفی | سخنی چند درباره هنر جنگ و تحول
وسائل جنگی در خلال قرون |
| ۲۴۴ | ستوان ۲ منوچهر شجاعی | تحقیقات باستان‌شناسی ایران در سیر زمان |
| ۲۵۳ | | جواب بدو نامه |

مغان بخش وسیعی از آذربایجان شرقی است ،
که در جنوب رودخانه مرزی ارس گسترده شده است ،
دشت بزرگی است که از دامنه کوه سبلان تا کناره
خاوری دریای خزر کشیده شده و در جنوب مصب رود
ارس و شمال کوههای طالش قرار دارد . این ایالت
گاهی جزء آذربایجان محسوب میگردید ولی غالباً
ناحیه ای جداگانه و مستقل را تشکیل میداد
آنچه از آبادی و عمارت در ناحیه مغان بوده است بر
اثر هجوم مغول بکلی ویران گشته و بعد از آن این ناحیه
دور افتاده روی آبادانی بخود ندید تا آنکه عهدنامه
نادری و تجمع بزرگان ایران برای انتخاب نادرشاه
بسلطنت در این دشت ، نام آنرا بلند آوازه ساخت .

بررسی های تاریخی

آثار و تقایمی همسکده‌های پارسی «اشکانی» در مغان آذربایجان نوشته کاخشینرو

آذربایجان که در تقسیم بندی کشور بدو استان غربی و شرقی قسمت شده، در اصل کلمه از دو جزء آتر بمعنای آذرو پات Pata بمعنای پائیدن و نگاهداشتن با جزء کان بمعنای سرزمین ترکیب شده و «آتور پاتکان» آمده که معرب آن «آذربایجان» شده است.

«آتر پات» یکی از نام‌آوران روزگاران پیشین است، همزمان شاپور دوم^۲ شاهنشاه ساسانی (۳۱۰-۳۷۹ میلادی) او موبد موبدان ایران بوده و همان کسی است که خرده اوستارا از اوستای بزرگ گردآوری کرده، تا از و برای ستایش و نیایش و نماز روزانه هنگام جشنهای دینی بکار آید.

۱- یسنا جلد دوم، گزارش استاد پورداد.

۲- در بررسیها و حفاریات تابستان سال ۶۵ در نزدیک مشکین شهر، مرکز مغان، کتیبه‌ای بخط پهلوی ساسانی که عکس آن در همین مجله بچاپ رسیده است، وسیله نگارنده کشف گردیده که طبق تحقیقاتی که وسیله آقای دکتر «گروپ» آلمانی بعمل آمده از شاپور شاهنشاه ساسانی بیادگار مانده است، منتها ایشان در اینکه مربوط بکدام شاپور (اول یا دوم) است هنوز هم روی کتیبه مکشوفه مطالعه میکنند.

در ۱۹۰۱ میلادی ژاک دموورگان باستانشناس فرانسوی در بخشی از آذربایجان به مقابر پیش از تاریخ دست یافت. وی در ناحیه طالش ایران و روس و اطراف اردبیل کاوشهایی بعمل آورد. نوع مقابری که وی در ناحیه طالش ایران باز نمود به «دلمن» یا «تومولوس» معروف میباشد. فرم این قبور عبارت بود از سنگهای بزرگ و کوچکی که بصورت دایره درآمده و قبر اصلی را که بشکل مکعب مستطیل است در بر میگرفت. در این نوع قبور آثار سفالین برنگهای قرمز و سیاه همراه با آلات و ابزار برنزی قرار داده شده بود. درباره ای از این قبور و سائل زینتی از جنس نقره و طلا بدست آمده است. این اشیاء از ۲۱۰۰ تا ابتدای هزاره اول قبل از میلاد بوسیله دموورگان تاریخگذاری شده است. در این بین آثاری که مربوط بدوره های تاریخی باشد کمتر بدست آمده است.

در سالهای اخیر بوسیله بعضی از تجار و دولان عتیقه آثاری در بازارهای عتیقه دنیا عرضه گردید که منتسب بنواحی اردبیل و مغان^۱ یا مغان^۲ یا موقان شده بود. با توجهی که روی بعضی از این اشیاء و آثار که بر حسب تصادف بدست اداره باستانشناسی افتاده بود بعمل آمد، لازم آمد هیئتی بمحل عزیمت بنماید. این هیئت برای بررسی و حفاری و روشن نمودن وضعیت این آثار، از نظر قدمت، نوع تمدن و سایر خصوصیات، حاشیه های مسکونی دشت مغان را انتخاب نموده و در یکی از بخشهای آن یعنی «گرمی»^۳ Germi که دارای تپه ها و اطلال باستانی زیادی در جوار رودخانه ها میباشد، کار خود را آغاز کرد.

۱- لسترنج - کتاب سرزمین های خلافت شرقی - ترجمه محمود عرفان.

۲- مغان جمع مغ بمعنی موبدان و همه بهدینان یا زرتشتیان است. در اوستا مغو و در فرس هخامنشی مگو و در فارسی مغ و در عربی مجوس آمده است ...

در ۳۳۰-۳۹۰ میلادی امپراتور مارسلینوس نویسنده رومی که در رکاب ژولیانوس و جزء همراهان او در جنگ با شاپور دوم شاهنشاه ساسانی بوده از مغان یاد کرده مینویسد: «مغان گویند، آتشی را که از آسمان فرود آمده و هیچگاه خاموش نمیشود در آتشدانها نگاهداری میکنند.» (یسناب - بخش دوم، گزارش استاد پورداود).

۳- گرمی، مرکز بخش، واقع در صدوسی کیلومتری شمال خاوری شهرستان اردبیل، کوهستانی، دارای هوای گرمسیر و مختصات جغرافیائی آن چنین است: طول ۳۹ درجه و ۱ دقیقه، عرض بقیه پاورقی در صفحه بعد

موقعیت جغرافیائی گرمی:

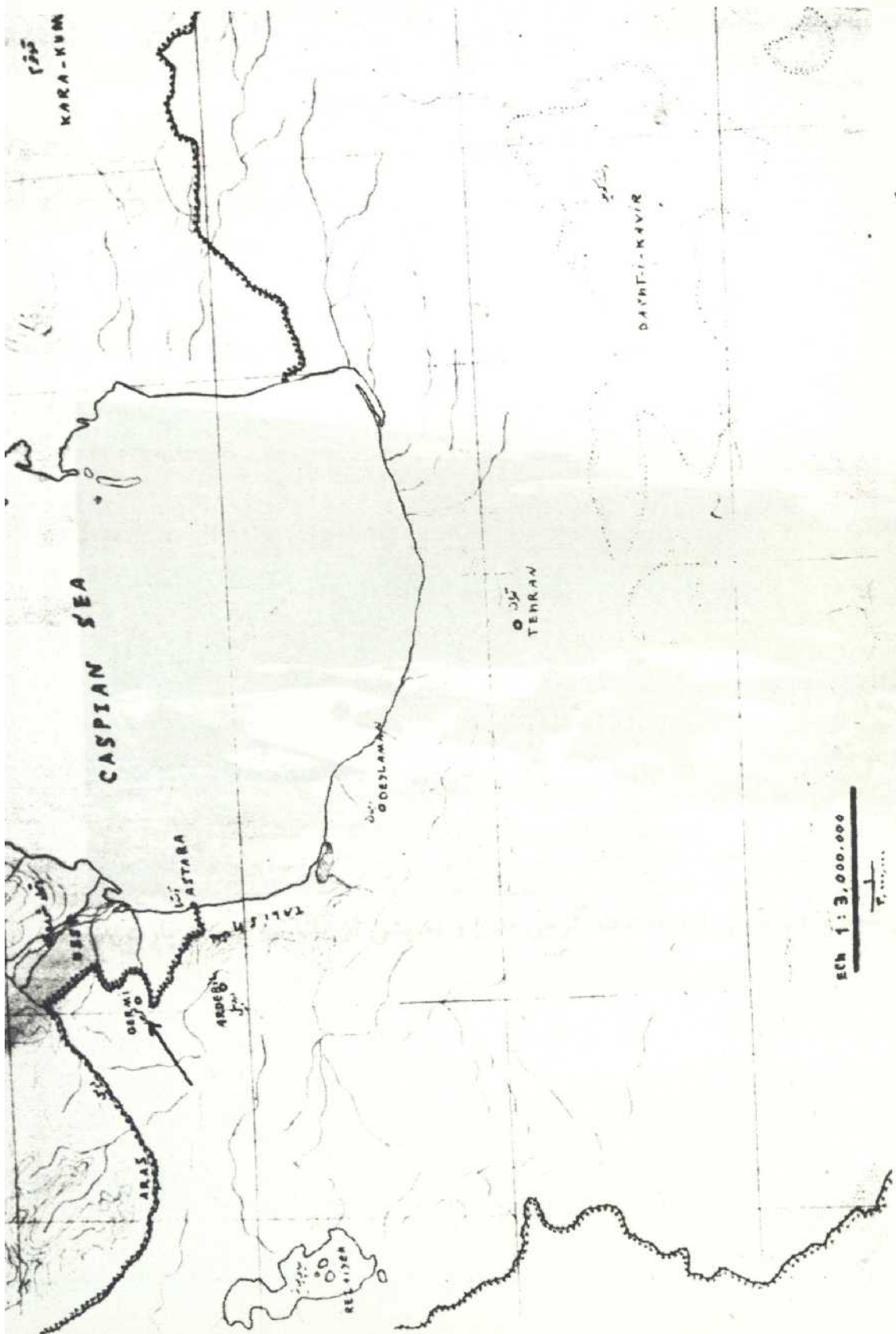
گرمی از سطح دریا ۱۲۰۰ متر ارتفاع دارد. سابقاً از توابع اردبیل بوده و امروزه یکی از مراکز دشت مغان و جزء فرمانداری مشکین شهر است. گرمی شامل بلوک «انگوت» و «برزند» و «اجارود» و «خروسلو» میباشد. بعلت نزدیکی این ناحیه بادرپای خزر تقریباً هوای مرطوبی دارد. بیشتر زمینهای زراعتی این ناحیه از سطح رودخانه ها بلندتر است و بنابراین استفاده چندانى از آب آنها نمیشود. اخیراً با کانالهایی که از رودخانه مرزی ارس کشیده شده مقداری از اراضی مغان آبیاری گردیده و بزیر کشت رفته است. در این ناحیه از آب باران در کشاورزی استفاده میشود و گندم و جو و حبوبات بصورت دیم بعمل میآید. نزول بارانهای سالانه و برکت خاک سیاهی که در اراضی این منطقه گسترده شده برداشت محصول را در صورتیکه آفت بدان نرسد آنچنان میکند که زارع بآمال و آرزوی خود میرسد. این منطقه زراعتی بجهت قرب و همجواری با اتحاد شوروی از نقاط با اهمیت است. نوار مرزی ایران با همسایه شمالی در غرب دریای خزر از بندر آستارا شروع شده و در مسیر رودخانه آستارا پس از ارتفاعات حیران در نزدیکی دهکده سولا Sula و بخش نمین اردبیل در مسیر رشته جبال طالش ادامه یافته و در نزدیکی چونکنش و آق بولاخ بطرف شرق منحرف شده پس از قطع رشته جبال «کولی تاش» در مسیر رودخانه مرزی بالها رود ادامه می یابد. بالهارود در محل «بیله سوار» وارد خاک روسیه میشود و نوار مرزی در جهت رود ارس ادامه می یابد. جنوب بخش گرمی به محال ارشک (ارشق)^۱ محدود میشود. (عکس شماره ۱)

بقیه پاورقی از صفحه قبل

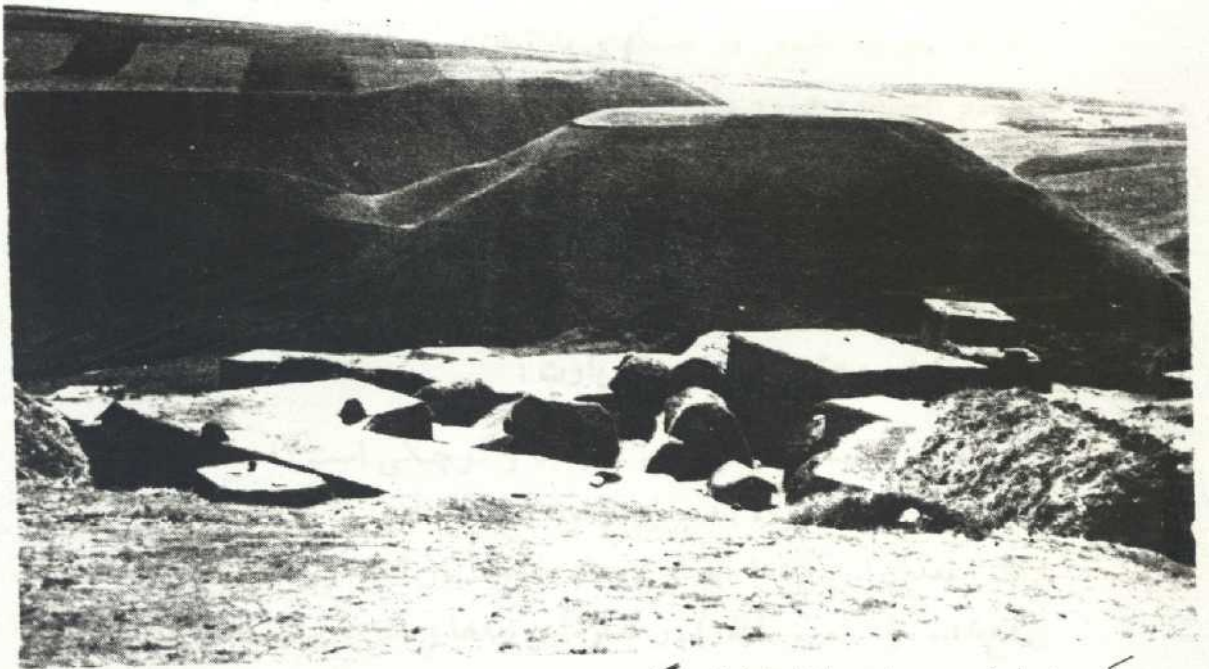
۴۸ درجه و ۳ دقیقه و ۳۵ ثانیه. آب آن از دو رودخانه درآورد و بالهارود و چشمه ها تأمین میشود. صنایع دستی آن گلیم و قالی بافی. این بخش از شمال با اتحاد جماهیر شوروی، از باختر توسط رودخانه «درآورد» از محال ارسباران (اهر) جدا میشود و از جنوب بشهرستان مشکین شهر (دهستان ارشق)، از خاور پرودخانه «بالهارود» مرز شوروی محدود میشود. (فرهنگ جغرافیائی ارشق)

۱- تپه های چندی در محال ارشق مورد بررسی این هیئت قرار گرفت که آثار دهکده های دوران اشکانی را در برداشت. ارشک نامی قدیمی است و احتمالاً از روزگار اشکانیان

بقیه پاورقی در صفحه بعد



عکس شماره ۱ - موقعیت جغرافیایی گرمی در نقشه ایران با علامت (←) نشان داده شده است.



عکس شماره ۲- نمایی از ارتفاعات گرمی مغان و نمایشی از يك تپه دوران پارت .

برخی از این تپه ها در نزدیکی مسکونی و در حواله خانه ورود خانه

مکانی است

در حدود ۱۰۰ متر

در این مکان در حدود ۱۰۰ متر ارتفاعات و در حدود ۱۰۰ متر ارتفاعات

در این مکان در حدود ۱۰۰ متر ارتفاعات و در حدود ۱۰۰ متر ارتفاعات

در حدود ۱۰۰ متر

عملیات حفاری و بررسی در مسیر رودخانه بالهارود و سایر تپه‌های باستانی گرمی و ارشک نشان داد که تقریباً عموم آثار باقیمانده در این ناحیه از دوران اشکانیان قدیم‌تر نبوده و تنها در این دوره، این مناطق مورد استقرار و اسکان قرار گرفته و تادوران اسلامی و پس از آن تا روزگار ما ادامه یافته است. نزدیکی دریای خزر و مرداب‌های وسیعی که قسمت غربی آنرا تشکیل می‌دهد و بخار آب و ارتفاعات کم باعث شده که ناحیه گرمی مغان بخصوص در نزدیکی جنگلهای دارای هوای مرطوبی باشد و بدین مطلب بایستی موقعیتهای سوق الجیشی را نیز اضافه نمود. استعداد زمین برای زراعت و همچنین وجود رودخانه ارس بمنزله سد و بند طبیعی در جنگلهای پارتیان و رومیان و کشمکشهایی که بین این دو قدرت وجود داشته، انگیزه‌ایست که تصور می‌رود، مردمی که در حاشیه دشت مغان و کناره ارس سکنی داشتند و اکنون هیئت حفاری مشغول کاوش در آثار آنها هستند، مردمی بوده‌اند که در زمان پارتیان آذوقه سپاهیان اشکانی را که با عساکر رومی در جنگ و ستیز دائمی بودند، آماده می‌کرده‌اند.

آثار و بقایای دهکده‌های دوران پارت:

بقایای ایندوران تپه‌های بزرگ و کوچکی است که محل آبادیها و خانه‌های این مردم بوده که مرور دهور آنها را بصورت تلی از خاک در آورده است. تعداد این تپه‌ها بسیار زیاد و عموماً در کنار رودخانه‌ها و بر بلندی واقع شده. (عکس شماره ۲) در کناره این تپه‌ها و مشرف بر رودخانه‌ها قبور این مردم مشخص گردیده است.

برخی از این قبور در جوار محلهای مسکونی و در جوار خانه و رودخانه مستقر شده است.

بقیه باورقی از صفحه قبل

بجای مانده است. یاقوت در معجم البلدان درباره کلمه «ارشق» مینویسد: «ارشق بفتح و سپس سکون و فتح شین و وقف، کوهی در سرزمین موقان از نواحی آذربایجان و نزدیک بند شهر بابک خرمی است».

ساختمان خانه‌ها و مراکز مسکونی دارای طرح دایره‌وار است و این موضوع از شمای اصلی تپه‌ها بخوبی پیداست. مصالح از قلوه سنگ و سنگهای کنار رودخانه است که با کج و خاک استوار شده است. در بعضی مواقع از آجرهای پخته شده قطور نیز استفاده بعمل آمده است.

کاوش در قبور این ناحیه :

ضمن حفاری قبور بسه نوع ساختمان مقبره ، که نماینده چهار دوره استقرار و حیات مادی بوده است ، برخورد شد .

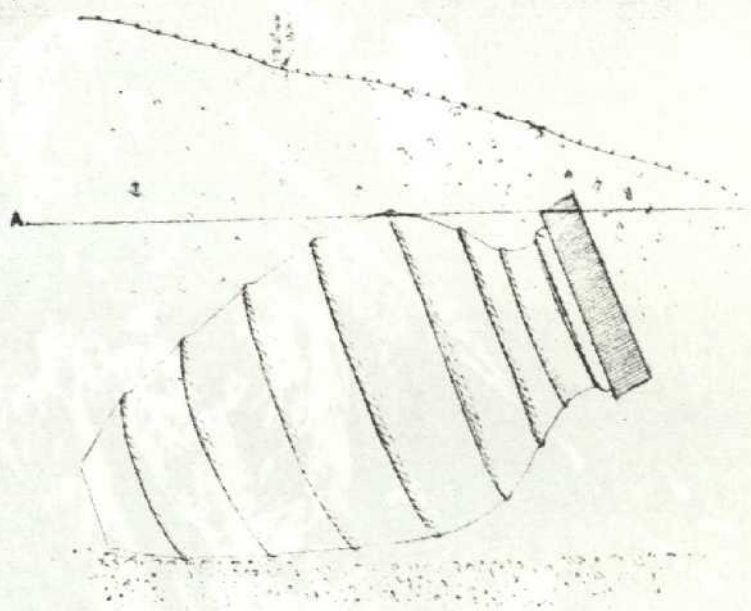
نوع اول (۵۷ قبل از میلاد تا اوایل قرن اول میلادی) :

این نوع قبور از سنگهای تخته‌ای و قلوه‌ای بسیار بزرگ بصورت مکعب مستطیل ساخته شده و عموماً در عمق ۱/۵ متر از سطح زمین کنده شده است . طول نسبی مقبره ۲ تا ۲/۵ و عرض نسبی ۱ تا ۱/۵ متر و ارتفاع ۱/۵ متر میباشد . سرمقابر بوسیله سنگهای ورق آهکی بسیار بزرگ ، گاه يك تکه و زمانی چند تکه ، مسدود گردیده است . این قبور کف‌بندی شده و بوسیله قیر معدنی محکم و نفوذ ناپذیر گردیده است . در يك ضلع عرضی مقبره محفظه‌ای سنگی تعبیه شده که بوسیله دریچه‌ای به مقبره اصلی منتهی میگردد . این محفظه‌ها در ضلعی ساخته شده‌اند که به پای مرده ختم میگردد و در آن انواع ظروف سفالین معمول زمان از قبیل کاسه ، کوزه و جام شراب جهت مصارف مرده بصورت هدایا نهاده شده است .

در جوار اسکلت برای دفاع او در مقابل اجنه و شیاطین و یادشمن‌های وهمی دیگر اسلحه معمول زمان از قبیل خنجر ، شمشیر ، گرز و همچنین وسایل زینتی از قبیل گردن بند ، انگشتر ، گوشواره و در صورتیکه مرده زن بوده انواع وسایل آرایش از قبیل سرمه‌دان ، وسمه جوش و هاونهای مخصوص خرد کردن پودر های رنگین آرایش ، آئینه ، وسایل طبخ و پخت و پز و همچنین انواع دوکهای پشم ریزی نهاده شده است و این مطلب حجتی است بر اینکه ، کار پارچه بافی و پشم ریزی و طبخ در آن زمان نیز وظیفه زنان بوده

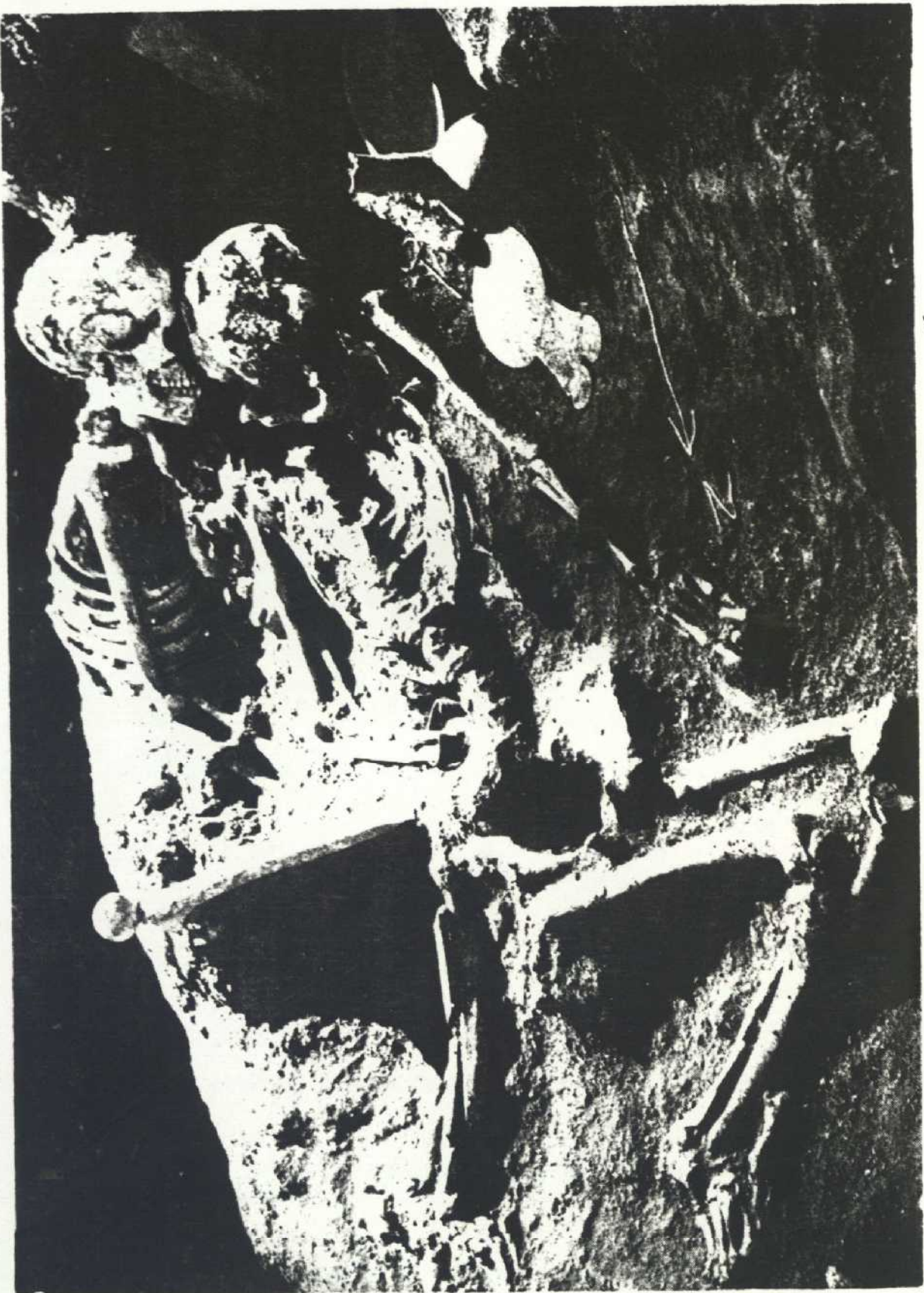


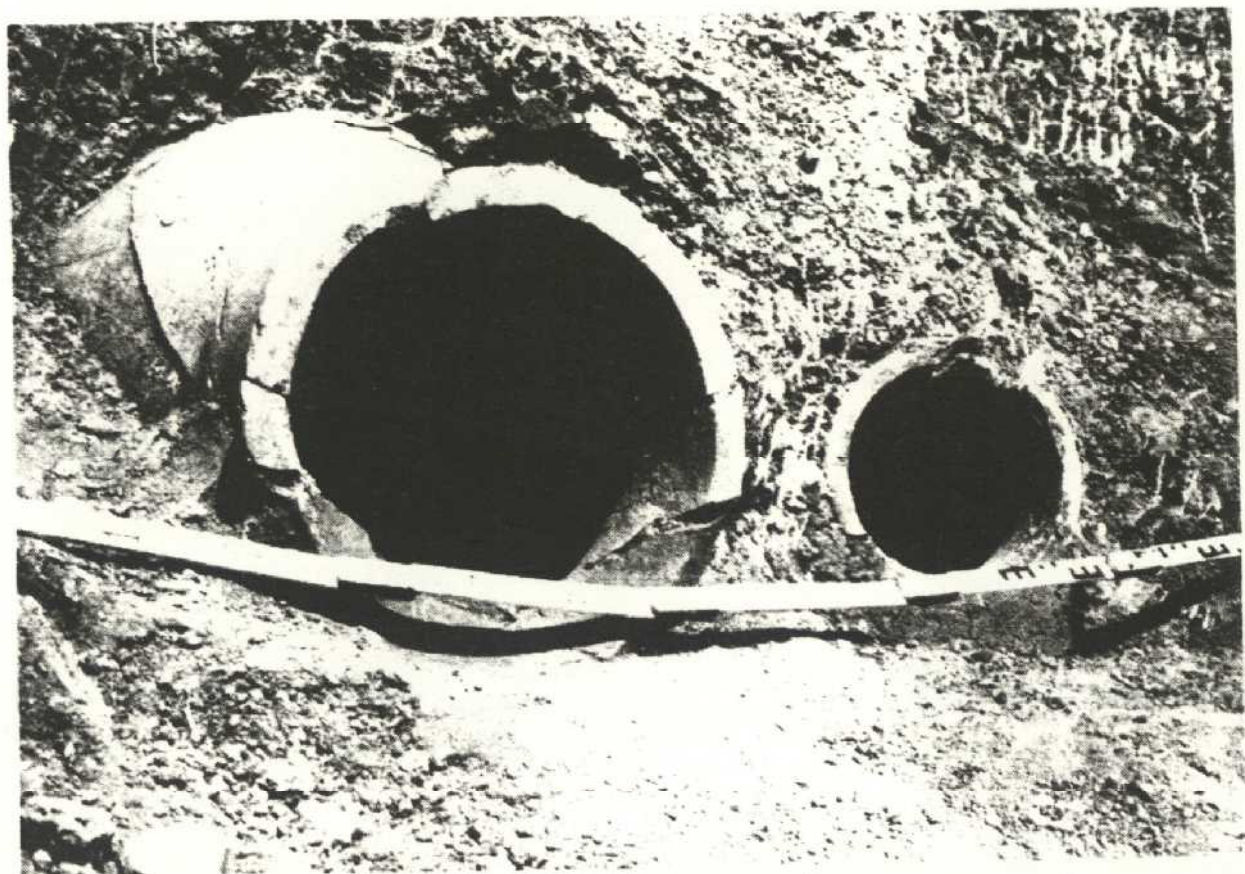
عکس شماره ۳ - مقبره خمیره ای که بر دهانه آن تخته سنگی گذارده شده است .



عکس شماره ۴ - طرح و طرز استقرار قبور خمره‌یی در خاک
 و وضع قرار گرفتن اسکلت درون خمره .

عكس شماره ۵ - مقبرة زن ومرد - نيمه دوم هزاره اول قبل از ميلاد .





عکس شماره ۶ - دو گور خمره‌یی برای دفن بزرگسالان و کودکان

است. در تاریخگذاری این نوع قبور و اشیاء درون آنها کارها بسیار سهل و آسان بود، چه برزیر سر مردگان این نوع قبور سکه رایج زمان نهاده شده یعنی در يك سری از این قبور سکه «ارد» پادشاه اشکانی و در پاره‌ای سکه «فرهاد چهارم» قرار داده شده بود.

نوع دوم - (۴۰ تا ۵۱ میلادی):

در این دوره ضمن اینکه هنوز ساختمان مقابر سنگی معمول و کاملاً متروک نگردیده، از خمره‌های بزرگ و کوچک جهت مدفن استفاده می‌شود. خمره‌ها بیشتر آجری رنگ و بسیار سخت ساخته شده‌اند. سفال آنها خوب پخته شده و دارای خمیر قرمز رنگ می‌باشند. تعداد زیادی از این مقابر خمره‌ای کشف گردید که اندازه متوسط آنها بترتیب زیر است: بزرگترین آنها دارای ۱/۸۰ متر طول، ۱/۲۰ متر قطر شکم، ۰/۶۵ سانتیمتر قطر دهانه و کوچکترین آنها که مدفن اطفال است ۰/۹۰ سانتیمتر طول و ۰/۶۵ سانتیمتر قطر شکم و ۰/۳۰ سانتیمتر قطر دهانه است.

در این دوره مرده‌ها درون خمره‌ها نهاده و خمره را در شیب تپه‌ها مشرف بر رودخانه‌ها به عمق ۲/۵ تا ۳ متر از سطح زمین قرار داده و بر دهانه خمره يك یا دو تخته سنگ نهاده و با اندود گچ تمام درزهای آنرا گرفته‌اند. چنانچه خمره‌ها در اثر فشار خاک شکسته نشده باشند هوا در آنها کمتر نفوذ کرده و در نتیجه اشیاء درون آنها فساد کمتری دیده‌اند. (عکس شماره ۳)

خمره‌ها را بفاصله ۱ تا ۱/۵ متر در يك ردیف قرار داده‌اند و احتمالاً قبلاً آماده گردیده تا بمحض فوت شخص او را درون خمره مخصوص بنخودش جای دهند.

محل دفن این مقابر طوری انتخاب شده که بواسطه شیب زیاد احتیاجی بحفر محل از بالا نبوده، چه در کاوشی که انجام شد این موضوع آشکار گردید که خمره‌های مدفون شده در سطح بالاتر کاملاً بکر و طبیعی باقی مانده است. بدین ترتیب که در محل شیب تند تپه حفره‌ای افقی بقطر خمره بصورت زاغه حفر نموده و خمره را در آن فرو برده‌اند.

در داخل این مقابر نیز در زیر سر اسکلت سکه ای از گودرز پادشاه اشکانی نهاده شده که در تاریخگذاری کمک فوق العاده نموده است.

نوع سوم - (از ۱۳۷ تا ۱۹۹ میلادی) :

زمان پادشاهی بلاش سوم شاهنشاه اشکانی است. قبور از همان خمره هاست منتهی در جایگذاری آنها خا کبرداری و عمق زیاد مطرح نبوده ، بلکه شیب و دامنه تپه های مشرف بر رودخانه را بارتفاع یکمتر از بالا حفر نموده و خمره را بصورت مایل در آن قرار داده و بردهانه آن سنگی نهاده و باخاك پوشانیده اند . در زیر سر اسکلت های این خمره ها سکه هائی از بلاش سوم پادشاه اشکانی بیادگار گذارده شده است . (عکس شماره ۴)

روشهای تدفین و اشیاء همجوار اسکلتها :

طرز تدفین در اشکال سه گانه قبور تقریباً یکسان بوده ، چه در قبور نوع سنگی و چه در خمره ها ، اسکلت بیپلو ، دست و پا جمع شده و بطریق دست چپ بمحاذات دهان پیش آمده و احتمالاً ظرف سفالین را که گاه ساده و زمانسی باشکال حیوانی مشخص شده ، در دست دارد . در پاره ای از قبور خمره ای دوتاسه اسکلت یکجا دفن شده و این مطلب نشان میدهد که در این دوره گورهای مشترك و فامیلی مرسوم بوده است . ضمن حفاری دیگری که در سال ۱۳۴۰ در کوهستانهای « املش گیلان » در نقاط باستانی بعمل آمد ، بچنین مقبره مشترک کی که زن و مردی را باهم در یک قبر نهاده و مربوط باوازل هزاره اول قبل از میلاد میباشد بر خورد شده بود (عکس شماره ۵) که خودنماینده این طرز دفن میباشد ، در کنار مرد شمیر و خنجر آهنی که مرور زمان آنرا پوسانیده و در جوار زن آئینه برنزی و دستبند و سائل زینتی در دست و گردن و همچنین و سائل طبخ قرار گرفته شده است . (عکس های شماره ۷ و ۶)

در چند نمونه از این قبور در پنج انگشت دست مرده ، انگشتی وجود دارد که از آهن و یا برنز ساخته شده و عموماً دارای نگین شیشه میباشد . نگین ها اگرچه کوچکند ولی در کمال مهارت حکاکی شده و هیا کل انسانی و نیم تنه (سه ربع صورت و یا نیم رخ) با سبک یونانی در آنها حک شده

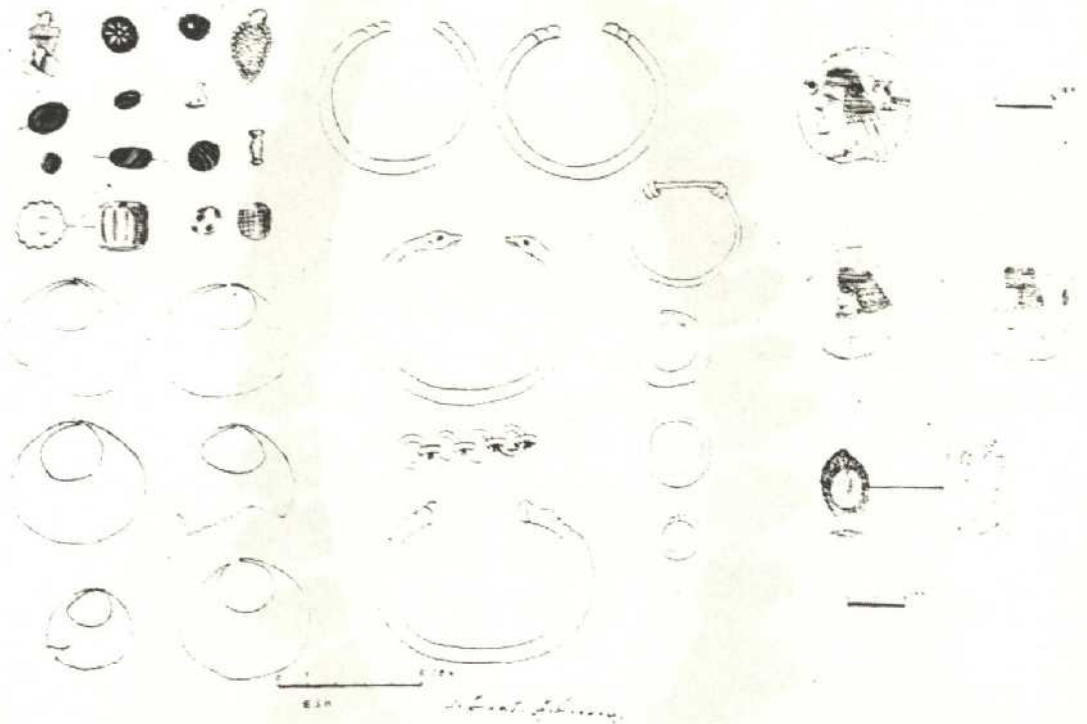


عکس شماره ۷ - ظروف سفالین از جمله محتویات قبور

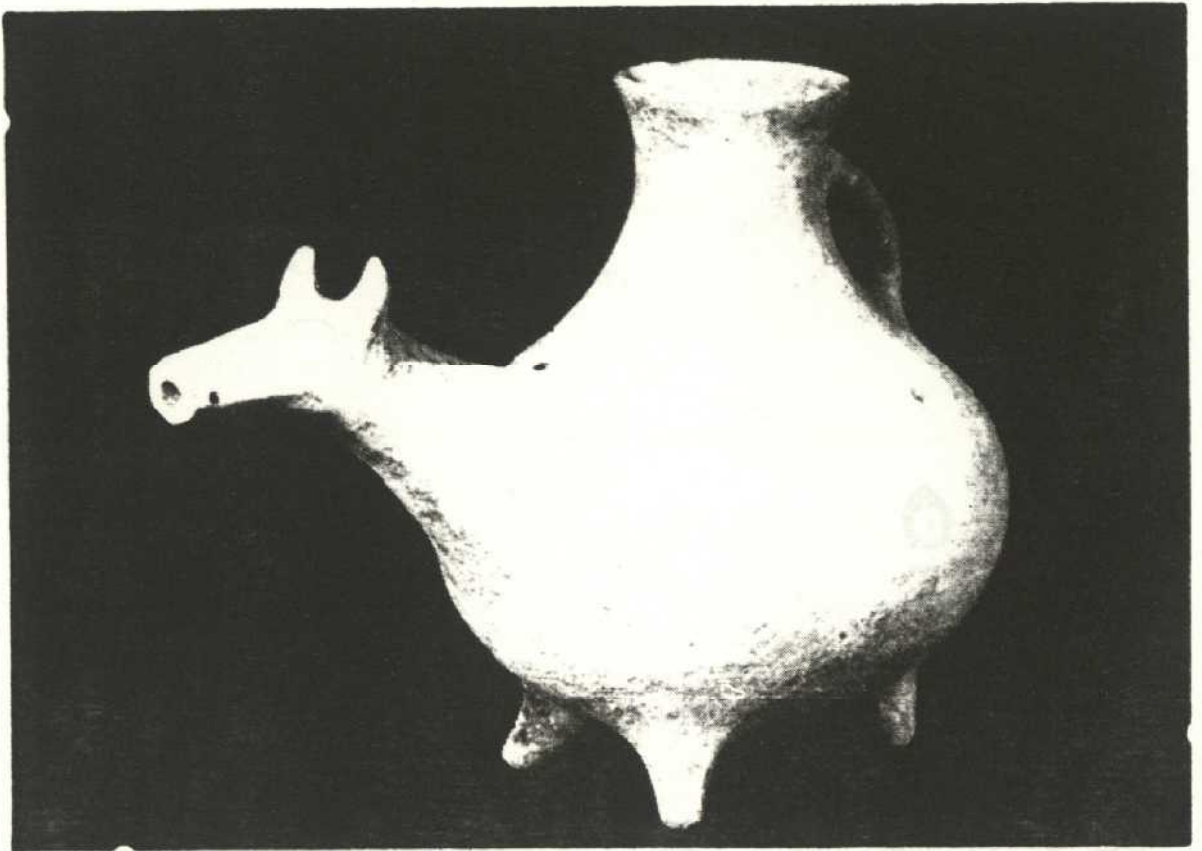
خمره‌یی .



عکس شماره ۸ - کردن بند از نوع شبق . مکشوف از گورهای
خمره‌بی .



عکس شماره ۹ - دانه‌های شیشه‌یی - دست‌بند - گوشواره - دانه‌های گردن‌بند - انگشتری و سکه از آلیاژ نقره و برنز.



عکس شماره ۱۰ - ظرف شراب باشکل مجسمه اسب مکشوفه از مقابر گرمی مغان.

است. گاهی این اشکال نشاندهنده حیواناتی نظیر سگ و پرنده میباشند. اشیاء زینتی بصورت دستبند نقره یا برنز، گوشواره نقره، گردن بند از دانه های شیشه و خمیر شیشه و در بعضی مواقع دو پوسته، که پوسته زیرین مطلقاً گردیده و در پاره ای از دانه های خمیر شیشه، نقش گل آفتاب گردان و گردونه خورشید (صلیب شکسته) نقش شده که بینهایت زیبا و نمایشگر اهمیت این نقش که از قدیمترین اعصار باستانی بدان وجه تقدس داده شده، میباشد. (عکس های شماره ۸ و ۹)

در اطراف مردگان انواع ظروف سفالین قرار داده شده که بهنگام ضرورت از آنها استفاده نمایند. بیشتر این ظروف ساده بوده و برنگهای قرمز با دهانه گلآبی شکل فرم گرفته اند. در بین این ظروف یکنوع استثنائی و بسیار جالب دیده میشود که بشکل حیواناتی از قبیل: اسب، گاو، شتر، کوزن، آهو، قوچ و غیره ساخته شده اند. اینها بیشتر ظروف تشریفاتی و بجای ریون، یا ظرف شراب از آن استفاده میگردد (عکسهای شماره ۱۰ و ۱۱) کشف يك تکه پارچه متعلق به این دوره:

پارچه بافی مانند سایر رشته های بافندگی بسه عامل جنس، رنگ و نقش بستگی دارد. تناسب بین این سه عامل سبب میشود که منسوجی خوب و یا بد جلوه نماید. برای تهیه منسوج ابتدا رسیدن و یا رشتن پشم و نخ از الیاف کتانی، نباتی و حیوانی و سپس رنگ ثابت مطرح است. امروزه این عمل ماشینی است ولی در دوره های باستانی به دار، احتیاج بوده و تمام مراحل بادست و بتدریج انجام میشده است.

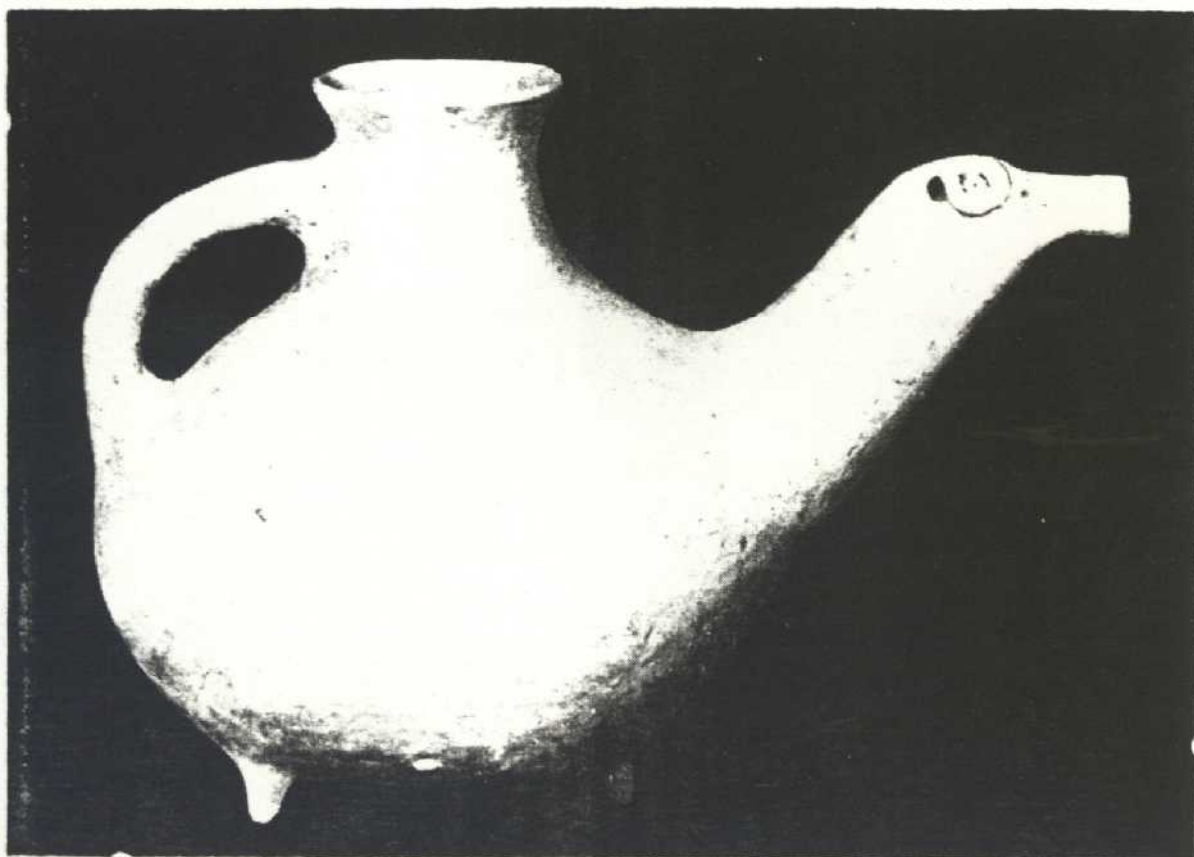
ضمن حفاری قبور این ناحیه دو کهای متعددی یافته شد که بیشتر در قبور بانوان این عهد نهاده شده و نشان میداد که بافندگی کار زنان بوده است. امروزه زنان در این منطقه انواع گلیمهای خوش نقش و نگار را از پشم میبافند. دو کهای مزبور برخلاف دو کهایی که از سایر نقاط باستانی قبلاً کشف شده سالم بدست آمده است. (عکس شماره ۱۲) طرز رشتن همانست که امروزه در قراء و قصبات ایران بدان عمل میکنند. در سالهای ۱۹۲۹ و ۱۹۴۷ میلادی، رودنکو باستانشناس روسی در دره

«پازیریک» و نواحی شمالی کوهستان آلتائی در جنوب سیبری، نزدیک مرز مغولستان خارجی که بواسطهٔ سرمای فوق‌العاده اکثراً یخبندان است، بچند تپهٔ باستانی برخورد نمود و ضمن حفاری این تپه‌ها موفق شد، قبوری از سکاها را کشف نماید.

در این قبور، رودنکو بآلات و ابزار و وسائلی از ساکنان آن نواحی دست یافت که از همه مهمتر فرش و منسوجی است که در اثر یخبندان تقریباً سالم مانده بود. اظهار نظر رودنکو حاکی از این بود که این فرش کار ایران و در نواحی ماد، پارت و یاپارس در زمان هخامنشی بافته شده و مربوط بقرن پنجم یا چهارم قبل از میلاد است. این فرش امروزه در موزه آرمیتاژ لنینگراد نگهداری می‌شود.

از طرفی پارچه و منسوج از دوران شاهنشاهی ساسانی بوفور یافت شده و امروز در موزه‌ها و خزانه‌های کشورهای غربی وجود دارد که احتمالاً در همان ایام، بصورت تحف و هدایا و یا برای دوختن لباسهای مجلل و یا برای تزئین اثاث منزل و یا بستن قطعات متبرک مربوط بحضرت مسیح از این کشور به کشورهای اروپائی ارسال شده است. موضوع نقوش این پارچه‌ها از ترنج‌ها، نباتات، حیوانات - نظیر طاووس - دهان اژدها و یا خروس و اردک و اسب بالدار و حیوانات افسانه‌ای و علائم مذهبی میباشد.

متأسفانه از دوران پارت (اشکانیان) تا کنون هیچگونه نمونهٔ منسوجی از نقاط باستانی این سرزمین بدست نیامده و جای پارچه و منسوج دوران اشکانی خالی بود. ضمن حفاری یکی از قبور خمره‌ای شکل قریهٔ سلاله از قراء بخش گرمی مغان، خمره‌ای بدست آمد که خاک سنگین آنرا در دل خود سالم بیاد کار و امانت نگهداشته و علاوه بر تخته سنگ دهانهٔ خمره با اندود گچ بسته شده و تمام مناطق نفوذ هوا گرفته شده بود. عدم نفوذ هوا بدرون خمره، تقریباً کلیه لوازم و وسائیل داخل کور را سالم نگهداشته بود. البته مرور زمان اشیاء را پوسانیده ولی اجزاء را از یکدیگر جدا نکرده بود. بساوسائیل داروئی بقایای این اشیاء حفظ گردید و ضمن عکسبرداری از درون خمره بیرون آورده شد. در زیر سراسکلت، سکه‌ای از گودرز پادشاه



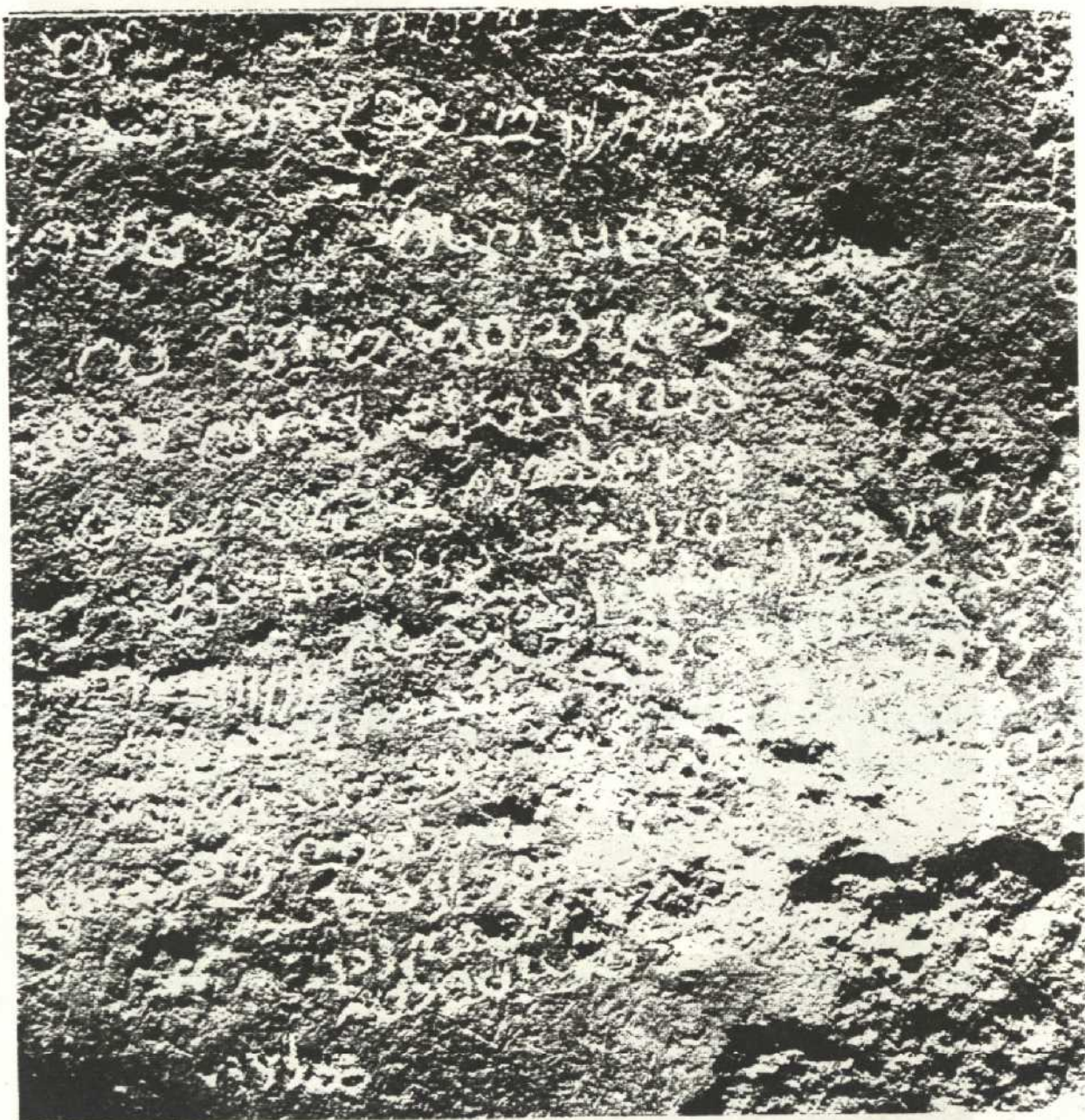
عکس شماره ۱۱ - ظرف شراب به شکل مجسمه قوچ مکشوفه از مقابر گرمی مغان.



عكس شماره ۱۲ - دوك سفـمالي دوسر آهني كه از كور يك
زن پارتی بدست آمده است .



عکس شماره ۱۳ - تکه پارچه مربوط به دوره پارت (اشکانی) مکنسوفه از کوره های خمروای گرمی مغان.



کتیبه منسوب به شاپور شاهنشاه ساسانی - مکشوفه در نزدیک مشکین شهر.

اشکانی (۴۰ - ۵۱ میلادی) نهاده شده، مرده بالباس دفن شده و در کنار او در سبدي که از ترکه‌های جوان بافته شده، چنددانه گردو، انار و انجیر نهاده شده بود. چند ظرف سفالین و يك جعبه چوبی در طرف دیگر جسد قرار داده شده. و این اولین باز بود که بسبب میوه و ظرف چوبی جزء هدایای اموات باستانی برخوردار میشد. زیرا تا کنون سابقه داشت که برای تغذیه مرده، انواع گوشت گاو، کوسفند و حیوانات شکار گذاشته میشد ولی تدارک میوه و آنهم در سبب، خود موضوع و بحث تازه و جالبی را پیش آورده است که کمتر نظیر داشته است.

پارچه مکشوفه، تکه‌ای از لباس متوفی است و آنچه که باقی مانده بیش از بیست سانتیمتر نیست، ولی همین مقدار پارچه خود نمونه‌ایست بسیار مهم. این پارچه که امروزه در موزه تهران بین دو شیشه حفظ گردیده پس از تکه فرش هخامنشی پازیریک قدیمترین و زیباترین پارچه منقوش و رنگین جهان است و از نظر باستانشناسی حائز اهمیت فراوانی بوده، خلاء موجود بین پارچه هخامنشی و پارچه‌های ساسانی را پر میکند.

این پارچه از چند رنگ بافته شده و دارای يك نقش اختصاصی (صلیب شکسته) در وسط و نقوش شطرنجی میباشد. حاشیه پارچه دارای نقشی یونانی است که از الیاف ساده و سفید بافته شده است. زمینه اصلی احتمالاً قرمز بوده که اکسیداسیون خاک، آنرا بقهوه‌ای سوخته تبدیل کرده است. شطرنجها از الیاف رنگین سیاه و سفید انتخاب شده است.

نقش اختصاصی وسط پارچه که صلیب شکسته است از قدیمترین ایام باستانی در این سرزمین رایج بوده و بر روی بعضی از پاره سفالهای شوش اول (۵۰۰۰ هزار سال پیش) دیده شده است.

بعضی از باستانشناسان این نقش را گردونه خورشید (سواستیکا) میدانند و بعید نیست اشکانیان آنرا مظهر مهر و این آئین میدانستند و این نقش را علاوه بر پارچه بصورت (نقش افزوده) بر دهانه پاره‌ای از خمره‌های متوفی نیز نقش کرده‌اند. (عکس شماره ۱۳) در جایگذاری خمره‌ها گذشته از اینکه خمره‌ها مشرف بر رودخانه دفن کرده‌اند، دهانه آنها را رو بطلوع خورشید

قرار داده‌اند ، یعنی مشرق ، و این مطاب انگیزه‌ایست که تصور شود ، مردن را نشانی از پیوستن بمهر میبنداشتمند .

ظروف چوبی :

خراطی و تراش چوب در ایندوره مرسوم بوده و هنرمندان این منطقه، انواع ظروف چوبی را با ظرافت خاص ساخته و از خود بیادگار گذارده‌اند .

وسایل چوبی بعلت اینکه زودازبین رفته و پوسیده میشوند، از دوره‌های باستانی کمتر بدست آمده است و ما نمونه‌هایی از این هنر را امروزه بطور قلیلی در دست داریم. تصادف و شانس چند ظرف چوبی خراطی شده را که باشکال جام شراب پایه‌دار که زیباترین و نفیس‌ترین اشیاء ایندوره است، و همچنین کاسه دست‌دار و جعبه خراطی شده‌ای را نصیب نمود. این ظروف اگرچه پوسیده شده‌اند ولی با وسایل داروئی که برای حفاظت موجود است حفظ گردیده و در موزه تهران نگهداری میشوند .

این ظروف نمونه‌هایی را نشان میدهد که معرفت و آشنائی ما را با هنر دوره‌ای که کمتر نمونه‌ای از آن باقی است بیشتر خواهد کرد و همچنین کشف این ظروف نشان داد که هنر خراطی و تراش چوب که امروزه در کیلان رایج است ، هنری دیرینه بوده و سابقه آن بدوران اشکانیان و بلکه قدیمتر از آن میرسد .

ورقی از تاریخ سلاح در ایران

زین ابزار

کمان و نیز

بسم : استاد پور و او

کمان در اوستا ثنور یا ثنوم
Thanvan = Thanvar خوانده
شده است .

چند واژه در اوستا داریم که
بدو هیئت آمده از آنهاست همین
ثنور و کرشور Karshvar که
کروشون Karshvan هم آمده
و در فارسی کشور گوئیم . زفر
Zafar و هیئت دیگرش زفن
Zafan و در فارسی زفر شده
بمعنی دهان یا بوزه، نس و جز اینها .

ثنورتی Thanvareti هم
صورت دیگری از این واژه و
بمعنی کمان در اوستا چندین بار
یاد گردیده است . ثنج Thanj
که در اوستا جدا گانه بسیار بکار
رفته ، بنیاد این واژه است و
بمعنی کشیدن است ، چون
کشیدن اسب گردونه را (مهریشت
پاره ۱۳۶ ، ارتیشت پاره ۱۲) ،

شمشیر یا کارد از نیام کشیدن (فروردین یشت پاره ۴۵) همین واژه است که با جزء فرهنگتن «ا» آهنجیدن و با جزء «فرا» که آنهم پرفیکسی است، در فارسی واژه های فرهنگتن و فرهنگیدن و فرهنگتن بجای مانده است. فرهنگ و فرهنگته (ادب یافته و تربیت شده) از همین ریشه و بنیاد است، آنچنان که از Educo که در لاتین بمعنی کشیدن است واژه Educatio در آمده است.

تو آن ابری که ناساید شب و روز ز باریدن چنان چون از کمان تیر
دقیقی

چون کمان بی تیر بکار ناید و نه تیر بی کمان. اینک چند پاره از اوستا را که کمان و تیر و زه کمان یاد شده بر می شمیریم. تیر (ایشو Ishu) خوانده شده و بیشتر از کمان یاد گردیده. (هرمز دیش پاره ۱۸) در اینجا تیر (ایشو) با چند جنگ ابزار دیگر چون اکو Akavo و چکش و کارد و گرز و سنگ فلاخن با هم آمده و گفته شده هر که نامهای خداوند را از بر خواند، هیچیک از این ساز و برگ جنگ بدو کار ساز نباشد. (مهریشت پاره ۱۰۲) مهر بر اسب سفید نشسته، نیزه تیز (تیزی Tizi) بلند چوبه بر گرفته و از تیر و ورزن، برخوردار است، (مهریشت پاره ۳۹) تیرهای به پر شاهین بر نشانده دشمنان با ماچ نرسد هر چند که از زه (جیا Jya) خوب و چست پرواز گیرد، اگر مهر از آنان آزرده باشد.

در مهریشت پارهای ۲۴ و ۳۹ و ۱۰۱ و ۱۰۲ و و نندیداد فر کرد ۴ پاره ۲۹ و فر کرد ۹ پاره ۴۶ و فر کرد ۱۷ پاره ۹ نیز تیر یاد گردیده است.

در مهریشت پاره ۱۲۸ آمده: «در گردونه مهر هزار کمان خوب ساخته شده

(۱) زه، جیا Jya در سانسکریت نیز جیا معرب آن ذیق آنرا نیز جمله خوانند و آن ریسمانی تابیده شده از روده یانخ ابریشم و جزاینها، واژه دیگر که به زه گوزن گردانیده شده در متن سناور Snavar آمده و در سانسکریت هم سناون Snavan گویند بجای گوزن در متن گوسن Gavasna آمده و آن باید جانوری باشد که از رگ و پی آن ویا از پوست و روده آن زه کمان ساخته میشد و این یاد آور این شعر شاهنامه است:

چو سوادش آمد به پهنای گوش ز چرم گوزنان بر آمد خروش
بمالید چاچی کمان را بدست بچرم گوزن اندر آورد شست

که زه آن از زه کوزن میباشد، نهاده شده. « در مهریشت پاره ۱۲۹ آمده: « در گردونه مهر هزار تیر به پر کر کس در نشانده زرین سوفار که با چنگک استخوانی آراسته است، نهاده شده، بسا چوبه آنها آهنین است و به تندی اندیشه آدمی پران بسردیوها (بیروان خدایان پیش) فرود آید. »^۱

در فر کرد ۱۴ و ندیداد پاره ۹، در آنجایی که از برای توژشن گناهی، باید دوازده جنگ ابزار، بچنگاوران داد گوید: « پنجم، کمان دان باتر کشی Akana که سی تیر آهنین ناوک در بر دارد. »^۲ کماندان در فارسی نیز کمان چوله خوانده شده:

زبهر چنگ دشمن دست نابرده بزّه گردد

غلامان ترا هزمان کمان اندر کمانچوله

فرخی

آنچنانکه دیده میشود در اوستا از ابزار های جنگی بسیار شاعرانه سخن رفته و مانند چکامه های رزمی از آنها نام برده و بویژه از کمان و تیر و آنچه از آنهاست یاد گردیده است.

در هر جایی از اوستا که واژه ثنور یا ثنون آمده در گزارش گ-ردانیده شده به سنور Sanvar و در توضیح افزوده شده: کمان. در همه نوشته های پهلوی این جنگ ابزار کمان خوانده شده. واژه سنور همان واژه اوستایی است.

ث (th) اوستایی در پهلوی و پارسی «سین» یا «ها» یا «ئا» میشود چون

(۱) به پر کر کس در نشانده: کهر کس پرین Kahrkasa - Parana :

تہمتن به بند کمر برد چنگ گزین کردیک چوبه تیر خدنگ

خدنگی بر آورد پیکان چو آب نهاده بر او چار پسر عقاب

سوفار = سوفال، دهان تیر باشد و آن جایی است از تیر که چله = زه کمان در آن بند

کنند. در متن اوستایی بجای آن زفر Zafar آمده، واژه ای که در فارسی نیز زفر گوئیم

و بمعنی دهان یانس و پوزه است چنگک استخوانی: سروی - ستی Srvī - sti .

(۲) کمان دان زنون: Zaenu ، آهنین ناوک: ایواغر ayo - aghra در گزارش

پهلوی اوستا (زند) اسنین سر Asenen Sar آهنین سر .

در تاریخ طبری هم آمده که در هر نیام دو کمان با زه و سی چوبه تیر باید باشد:

«جعبه فیها قوسان بوتریها و ثلثین نشابه»

پوثر Puthra پسر، میثر، Mithra مهر، ثوخش Thvaxsh تخشیدن = کوشیدن
 واژه تیر در فارسی از تیگر Tigra پارسی باستان است که در اوستا تیگر،
 Tighra میباشد و این نباید مشتبه شود با نام چهارمین ماه از سال و با نام
 سیزدهمین روز از ماه که تیر خوانده میشود. این تیر از نام فرشته باران است
 که تیشتریه Tishtry نامیده میشود. او یکی از ایزدان بزرگ مزدیسناست،
 او فرشته پاسبان باران است، ماه و روز تیر بنگهبانی او سپرده شده است. جشن
 تیرگان یکی از جشنهای بزرگ ایران باستان بوده و هنوز هم در «سنگسر»
 در روز سیزدهم تیرماه، جشن (گوشه Gusha) با آیین ویژه ای گرفته میشود.
 در اوستا یکی از یشتهای بسیار دلکش بنام این ایزد است و تیر یشت
 خوانده میشود. درین یشت که خود چکامه شیوایی است، از نبرد ایزد باران
 باد یوخشکی (اپوش Apausha) بسیار شاعرانه سخن رفته است.
 تیشتر = تیر در اوستا نیز ستاره باران است و آن شعرای یمانی است که
 در لاتین سیریوس Sirius (در یونانی Seiriu) خوانده میشود.

بگفته نامه پهلوی بندهش (فرگرد ۷) در زد و خورد ایزد باران با هماوردان
 نابکار چون دیوسپنچکر Spinckor و دیواپوش، آتش (وازیشته Vazishta
 آذرخش، برق مقصود است) از گرز تیشتر شراره بر کشد و ازین زخم گران
 خروشی از نهاد سپنچکر بر آید و جان بسپرد. این خروش همان تندر (رعد)
 است که هنوز هم پیش از بارندگی شنیده میشود. پس از پیروزی تیشتر باران
 فروبارد و کشتزاران آریایی سیراب گردد. گذشته از اینکه فرشته بخشایش
 باران در فارسی تیر است، نام تیشتر هم در ادبیات ما بجای مانده، اما بقلط بستر
 یاد گردیده است. در لغت فرس اسدی و صحاح الفرس آمده: «بشتر نام میکائیل
 است.» «دقیقی گوید:

بشتر را د خوانمت شرك است او چو تو کی بود به گاه عطا
 در مجمع الفرس سروری يك بار در باب الباء آمده:

«بشتر نام حضرت میکائیل است.» مثالش شاعر گوید:

گرچه بشتر را عطا باران بود مرتوا در و که-ر باشد عطا

(این شاعر نیز دقیقی است) کذافی التحفه. اما ابو حفص سفدی بیشتر را بمعنی ابر آورده و همین بیت هر قوم را با استشهاد آورده. دگر باره سروری در باب التاء آورده: «تیشتر نام حضرت میکائیل باشد و این لغت در باب باء نیز آمده». .
شک نیست که نام فرشته باران باید تشر باشد و دقیقی هم تیشتر آورده. از آنچه گفته شد نام ماه و روز تیر باواژه تیر که یکی از ابزارهای جنگی است پیوستگی و خویشی ندارد. تیری که سخن مادر آن است، گفتیم در اوستا ایشو Ishu میباشد.

تیر آرش کمانگیر آنچنانکه گرز آفریدون در داستانهای مادر خور یادآوری است، این یک با گرز خود ایران را از ستم ازدهاک، شهریار بیگانه برهاند و آن دیگر با تیر خود تورانیان را از سرزمین ایران براند.

در تیر یشت دو بار از تیشتر یاد شده: در باره ۶ آمده: «تیشتر ستاره را بومند و فرهمند را میستایم که تند بسوی دریای فراخکرت (دریای گرگان = خزر) تازد مانند آن تیر Tighra در هوا پیران که آرش بهترین تیر انداز آریائی از کوه ائیریوخشوت Airyoxshutha بسوی کوه خوانونت Xvanvant انداخت.»

باز در پارهای ۳۷-۳۸ آمده: «تیشتر ستاره را بومند و فرهمند را میستایم که چست بدان سوی گراید و چست بدان سوی شتابد، تند و تیز بسوی دریای فراخکرت تازد، مانند آن تیر در هوا پیران که آرش، بهترین تیر انداز آریائی از کوه ائیریوخشوت بسوی کوه خوانونت انداخت. آنگاه اهورامزدا بآن تیر جان بدمید: امشاسپندان و مهر از برای آن راه آماده ساخته و از پی آن اشی (Ashi فرشته توانگری) نیک و بزرگوار و پاریندی (Parendi فرشته بخشایش و گشایش) بگردونه سبک و چست برآمده، از پی آن روان شدند تا اینکه آن تیر بکوه خوانونت فرود آمد.»

این داستان بسیار شورانگیز بخوبی میرساند که تا بچه اندازه ایرانیان به میهن خود دلبستگی داشتند. این داستان را که در اوستا فقط بآن اشاره شده طبری در تاریخ الامم - بلعمی و ثعالبی در غرر اخبار ملوک الفرس و

دینوری در اخبار الطوال و ابوریحان بیرونی در آثار الباقیه و مجمل التواریخ و گروهی از نویسندگان دیگر و ابن الاثیر نقل کرده اند .

همچنین در ادبیات تیر آرش جای خود را باز کرده ، در همه جا از آن سخن رفته است . فخرالدین کرگانی در داستان ویس و رامین گوید :

اگر خوانند آرش را کمانگیر
تو اندازی بجان من ز گوراب^۱
که از ساری بمروانداخت یک تیر
همی هر ساعتی صد تیر پرتاب
که صد فرسنگ بگذشتی ز ساری
ترازید نه آرش را سوار

باز فخر کرگانی گوید :

شتابان تر براه از تیر آرش
باز گوید :
دو چشم از کین دل کرده چو آتش
ز رخ بر هر دلی بارنده آتش
خسروی گوید :

چنان کز نوک غمزه تیر آرش
از جیب فلک کلید تدبیر افتد
در معرکه پیکان و پراز تیر افتد
این داستان را آنچنان که در آثار الباقیه آمده ترجمه اش را در اینجا می آوریم .

ابوریحان در آثار الباقیه درباره جشن تیرگان چنین گوید :

و آنگاه که افراسیاب بکشور ایران چیر گشت و منوچهر را در تبرستان بستگنا انداخت بر آن شدند که مرز ایران با پیرش تیری شناخته شود . درین هنگام فرشته نگهبان زمین پسندار مذخود را بنمود و گفت تیر و کمانی آنچنان که در اوستا آمده بسازند . پس از آن آرش را که مرد آزاده ودانا و دیندار بود برای انداختن آن تیر بیاوردند . آرش برهنه شد و گفت ای پادشاه وای مردم به تنم بنگرید مرا زخمی و ناخوشی نیست اما میدانم پس از رها کردن تیر پاره پاره شده ، فدای شما خواهم گردید . آنگاه بنیروی خداداد ، تیر از چله کمان رها کرد و هماندم جان سپرد . خداوند بفرشته باد فرمود تا تیر را نگهبانی کند تا از کوه رویان بدورترین جایی در خراسان زمین (مشرق)

۱- گوراب = جوراب جامی است در دوازده فرسنگی جنوب همدان .

فرود آورد. آن تیر در فرغانه به بن درخت گردکان که در جهان بزرگتر از آن درختی نبود بنشست و همانجا مرز ایران و توران گردید. گویند از آنجایی که تیر پرتاب شد و تا با آنجایی که فرونشست، هزار فرسنگ است. در چنین روزی بود که جشن مهرگان گرفتند.

بروایت دیگر این جنگ میان ایران و توران در روز گارنوز و افراسیاب در گرفت و سازش میان این دو گروه در روز گارزو (زاب) بوده. آنچه درین باره در تاریخ ثعالبی آمده و ما آنرا کوتاه میگیریم این است:

«پس از مرگ منوچهر افراسیاب آهنگ ایران کرد و این در روز گارنوز پسر منوچهر بود. لشکر افراسیاب به تبرستان رسید. نوزد ر آنجا با گروهی از سران سپاهش گرفتار و کشته شدند. بزرگان ایران زو پسر تهماسب را که از خاندان فریدون بود بشاهی برداشتند. آنگاه بمیانجی پیکها از افراسیاب سازش و آشتی درخواستند و بر آن شدند که لشکر توران باندازه پرش تیری از خاک ایران دور شود. آرش کمانگیر را برای اینکار برگزیدند. تیر او از درخت بیشه ویژه‌ای برگزیده شده بود و پر آن از بال شاهینی بود از کوهستان ویژه‌ای و پیکان آن تیر هم از کان ویژه‌ای ساخته شده بود.

زندگی این تیر انداز بپایان رسیده بود اما خداوند او را برای چنین روزی، نگهداشته بود. او در تبرستان بر زبر کوهی سر بر کشیده برآمد، تیری که خود افراسیاب در آن نشانی گذارده بود، از کمان رها کرد و هماندم جان سپرد. و این در هنگام برخاستن خورشید بود. تیر از تبرستان بسوی بادغیس پرواز در آمد. خداوند بفرشته‌ای فرمود که آن تیر را همراهی کند و بسرزمین خولم در بلخ فرود آورد. آنگاه که تیر فرود آمد، خورشید هم فرونشست. آن تیر را از خولم بتبرستان نزد افراسیاب فرستادند چون آن را با همان نشان خود بدید در شگفت ماند که چگونه این همه راه به پیموده، اما نیارست از پیمان خود سر بیچد، ناگزیر همانجایی که تیر فرود آمد، مرز ایران و توران گردید.»

در یک نامه کوچک پهلوی که «ماه فروردین روز خرداد» خوانده شده در بند ۲۰ آن آمده:

« ماه فروردین روز خرداد، منوچهر و آرش شپاک تیر، زمین از افراسیاب تورانی بازستاند. »^۱

آرش در اوستا ارخش Erlxsha خوانده شده، حرف «خ» در بسیاری از واژه های فارسی پیش از حرف «ش» می افتد چون ارتخشتر و اردشیر، خسترو شهر، آخستی و آشتی، خشپ و شب و جز اینها.

در مجمل التواریخ این تیرانداز، آرش شیوا تیر خوانده شده است. شیوا تیر صفت است یعنی تند تیر. در خود اوستا خشویوی ایشو Xshvivi ishu صفت آورده شده از برای ارخش (آرش) همچنین خشوئو Xshvaeva صفت است که خود جدا گانه در اوستا بسیار بکار رفته و بهمین معنی است و در گزارش پهلوی، شپاک Šhèpak شده و در فارسی شیوا = شیمبا گویم یعنی چست خیزنده و تند رونده چون مار شیمبا و تیر شیوا.

سر دیوار او پر مار شیمبا
جهان از زخم آنها ناشکیبا
نغر گرگانی

همین مایه اشتهام نویسنده برهان قاطع شده و گوید: « شیمبا مار افمی را گویند » و باز گوید: « شیو کمان تیرانداز را گویند. » و باز آورده: « شیوا بمعنی فصیح و بلیغ باشد ». این سومی را درست یاد کرده. شیوا زبان کسی است که در گفتار خود تند و چست است.

در مجمع الفرس جلد دوم آمده شیوا فصیح بود.

ابو شکور گوید:

بباید فیلسوفی بخت شیمبا
که باشد در سخن گفتن توانا
گذشته از نوشته های فراوانی که در نشر در دست داریم چه تاریخ و چه داستان، سخنوران ما نیز در نظم از آرش بسیار یاد کرده اند.

بجا بود ازین دلاور تیرانداز که در داستان گرانمایه ما نمونه ای از میهن خواهی یاد گردیده بیش ازین سخن میداشتم اما باید درین گفتار باین اندازه بسنده کنم. در پایان باید یادآور شوم واژه آرش که بمعنی مغبی گرفته

۱- نگاه به یادنامه مکرری ص ۷۴۹

شده و در برهان قاطع و انجمن آرا باز گو شده و از اوزهای ساختگی کتاب دساتیر است که هیچ ارزشی ندارد.

در استان ما تیری که از کمان آرش جست، مایه رستگاری و آزادی ایران زمین گردید. ایرانیان در سواری و تیراندازی بلند آوازه بودند، همیشه از چابک سواران و تیراندازان چیردست در نبردها یاد گردیده است. دومین پادشاه ماد، فرورتی خواست که یکسره دست آشوریه را از ایران کوتاه کند، باین امید لشکری آراست و بسوی کشور آشور روی آورد، اما جنگاوران وی هنوز چندان ورزیده و آزموده نبودند و از ابزارهای خوب جنگی هم بهره نداشتند؛ ناگزیر نتوانستند در برابر هماوران زبردست و کار آزموده پایداری کنند فرورتی در این نبرد در سال ۶۳۳ پیش از میلاد مسیح بخت و خون غلتید و گروه انبوهی از جنگاورانش کشته شدند.

هووخستر (Huvaxshatra) (Kyaxares) پسر فرورتی که از کشور گشایان نامور ایران و بنیاد گذار شاهنشاهی بزرگ (امپراتوری) میهن ماست، دریافت که شکست پدرش از کجاست. این سومین شاهنشاه ماد که بعنوان فرشته پیروزی یا ایزد جنگ (ورثرغن - Verethroghna = بهرام) خوانده میشد، کوشید که جنگجویان خود را ورزیده تر و از سازو برگ جنگی بهتر برخوردار کند. پس از چندی با سواران چالاک و گستاخ و کمانداران ورزیده و نیزه‌وران زبردست آماده کارزار گردید. آشور در سال ۶۱۲ پیش از مسیح از زخم پیکانهای جان ستان ایرانیان بر افتاد و پایتخت بزرگ آن نینوا با خاک یکسان گردید. در روزگار هخامنشیان که شاهنشاهی ایران فراخناک تر گردید، چکاچاک گرز و شمشیر و ترنگاترنگ زه کمان از آوا و خروش نیفتاد و تیر از پرواز نماند. کز نفون در کورشنامه گوید: «کودکان پارسی از خزد سالگی کمان کشیدن و نیزه انداختن می آموزند و این ورزش تاشانزده و هفده سالگی پایاست.»^۲

1-Histor of the Persian Empir by olmsteat 1948 P.3

از برای برخی از زمین ابزارها نگاه کنید به ص ۷۰ همان کتاب.

۲ - کز نفون - کورشنامه ص ۱-۲

هرودت و چند تن از نویسندگان دیگر یونانی گویند: «ایرانیان از پنج تا بیست سالگی بفرزندان خود سه چیز می آموزند: سواری، تیراندازی و راستگویی.»

استرابو Strabo که در سال ۶۳ پیش از میلاد زاده شد و در سال نوزدهم میلادی در گذشت و همزمان اشکانیان است از ایرانیان روزگار فرمانروایی پارتها گوید: «آیین شکار ایرانیان این است که به پشت اسب برآمده نیزه می اندازند و با کمان و کماند شکار میکنند. ایرانیان از بیست تا پنجاه سالگی بکار لشکری می پردازند چه پیاده و چه سواره، آنان با بازارگانی و داد و ستد کاری ندارند، زیرا نه چیزی می خرند و نه چیزی می فروشند. این جنگاوران از سپر گردی برخوردارند و یک ترکش به پهلو آویخته و تبرزین و کارد هم با خود دارند. کلاه خود بلندی بر سر دارند که مانند برجی برافراشته است و زره شان دارای پولکهای فولادی است، سرداران شان هر کدام کمان و کماندی دارند.»^۱

چابک سواران و تیراندازان چیر دست پارتها در کارنامه ما نام بردارند بسا در کارنامه رم و جنگهای سخت ایران و رم از تیرهای سهمگین آنان یاد گردیده است^۲، در اینجا همه را بر شمردن سخن را بدر از خواهد کشاند. ایرانیان که همواره در پهنه کارزار از نیزه و ران و کمانداران خود یادگارهای خوب پهلوانی و پیروزی داشتند هیچگاه آنها را از دست ندادند. در یک نامه پهلوی که خسرو گواتان و ریتک خوانده شد، ریتک (ریدک) که از یک خانواده آزاده و بزرگ است هنرهای خود را بر می شمرد و به خسرو پرویز پادشاه ساسانی چنین گوید: «استادی من در سواری و کمانداری، آنچنان است که سوار همورد، باید بسیار خوشبخت باشد تا بتواند از تیر من جان بدربرد. آنچنان در نیزه و روری ورزیده ام که سوار همورد باید از بخت برگشته باشد که بانیزه و شمشیر خود به نبرد من در آید. در گوی و چوگان باندازه ای

1-Strabo XV 3 18-19

2-Parthia by George rovelinson London 1893 P. 397-403

ورزیده‌ام که دیری نباید تابهاورد خویش چیره شوم. در گرزاندازی و بکار بردن پیکان و چکش، نیز استادم.^۱ در پارینه نوک تیر و نیزه را بزهر آغشته میکردند تا کار سازتر گردد. این زهر یا از گیاه شو کران که «بیخ تفت» هم خوانده شده، گرفته میشد یا از یک گیاه زهر آکین دیگر چون قاتوره. آنچنان که بومیان امریکا از برای آب دادن تیر خود زهری از گیاه تاباک (توتون) فراهم میکردند.^۲

ترکش: گفتیم در فرگرد چهاردهم و ندیداد پاره ۹ واژه اکن Akana بمعنی ترکش است. در اوستا جز همین یکبار دیگر بآن بر نمیخوریم. در گزارش اوستا، گردانیده شده به کنتیر Kantir. این واژه در زبان فارسی بجای نمانده اما در پهلوی بسیار رایج است. در نامه «یادگار زریران» در پاره‌های ۶۸ و ۱۵ و ۷۶ و ۷۷ بکار رفته است.^۳ این ترکش یا تیردان بگفته اوستا، گنجایشی چوبه تیر باید داشته باشد.

در عربی جعبه بمعنی ترکش است.

ندیدمش روزی که ترکش نبست

ز پیکان بولادش آتش نجست

سعدی

غمی بد دلش ساز نخجیر کرد

کمر بست و ترکش پراز تیر کرد

فردوسی

ابا ترکش و گرز بسته میان

چنین ترگ و شمشیر و ببر بیان

فردوسی

پساده بگردار آتش بدند

سپردار و با تیرو ترکش بدند

فردوسی

آنچنان که خفاجی در شغاء القلیل گوید: «ترکش کجعبه مقر الهام عربی - المولدون. جمع آن تراکیش، در زبانهای اروپائی نیز ترکش در ایتالیایی

۱- خسرو گوانان و ترجمه اونوالا Unvala پاره ۱۱-۱۲

۲- نگاه به هر مزدنامه ص ۱۰۲ و ۱۹۴

۳- یادگار زریران ترجمه کیجر Geijer

شده Turcasso و در یونانی معمولی Tarkasin یا Tarkasion و در زبان فرانسه Carquois^۱

در نوروزنامه، کتابی که به عمر خیام بازخوانده شده فصلی (ص ۳۹ - ۴۳) درباره تیر و کمان دارد آنچنانکه فصل پیش از آن (ص ۳۴ - ۳۸) از شمشیر یاد میکند. درین فصل شمشیر مطالب سودمندی ندارد جز اینکه گفته شده: «نخستین گوهری که زکان بیرون آوردند آهنی بود... و نخست کس که از وی سلاح ساخت جمشید بود. شمشیر چهارده گونه است یکی یمانی، دوم هندی پنجم نصیبی، دهم دمشقی، یازدهم مصری، چهاردهم قراجوری.»
اما در فصلی که از تیر و کمان سخن میدارد چند جمله آن را که در آنها چندواژه دیده میشود در اینجا می آوریم:

«نخست کس که تیر و کمان ساخت کیومرث بود و کمان وی بدان روزگار چوبین بود بی استخوان، یکپاره چون درونه حلاجان و تیروی کلکین با سه پر و پیکان استخوان، پس چون آرش و هادان بیامد بروز منوچهر کمان را پنج پاره کرد هم از چوب و هم از نی و به سریشم بهم استوار کرد و پیکان آهن کرد... بهرام گور کمان را با استخوان مار کرد و بر تیر چهار پرنهاد و کمان را توز پوشید... و وزن کمان بلندترین ششصد من نهاده اند و مر آن را کشکنجیر خوانده اند و آن مر قلمه هارابود و فروترین يك من بود و مر آن را بهر کودکان خرد سازند و هر چه از چهار صد من تا دویست و پنجاه من چرخ بود و هر چه از دویست و پنجاه من فرود آید تا بصد من نیم چرخ بود، و هر چه از صد من فرود آید تا بشصت من از کمان بلند بود... انواع کمان هرچ مر او را نام چرخ است سه است: بلند است و پست و میانه. همچنین انواع تیروی سه است: دراز و کوتاه و میانه. دراز پانزده قبضه، میانه ده قبضه، کوتاه هشت قبضه و نیم^۲»

در توضیحات آورده شده: ص ۱۱۵ توز، پوست درخت.
قراجوری قلمی نوعی شمشیر، مراد از قلع هندی فولاد هندی است.

1-Les wots français dérivés de l'arabe par lammens beyronth

۲- نوروزنامه عمر خیام - چاپ تهران ص ۳۹-۴۳

کمان وتیر آنچنان که فلاخن، از زین ابزارهایی است که هموردان دور از همدیگر در نبرد بکار میبردند و گرزو کارد از برای نبرد نزدیک بهم و یا جنگ تن بتن بود.

نزد یونانیان در روز گاران پیشین، کمان از دوشاخ بزرگ گاو میش که در بن بهم پیوسته است، ساخته میشد. پس از آن کمان را از چوبهایی که خمیده میشد ساختند و تیر را از نی و نوک آن را با آهن و فولاد ساختند.^۱

واژه شاخ آهو و یا شاخ غزال (در فرهنگها آمده) که بمعنی کمان تیراندازی گرفته شده، گویای این است که در روز گاران پیش در آغاز کمان از شاخهای گوزن و آهو و اینگونه چارپایان ساخته میشد.

در نظم و نثر ما تیر و کمان بسیار بکار رفته و از برای هر یک از آنها نامهای گوناگون یاد گردیده است.

گفتیم در اوستا تیردان اکن Akana خوانده شده و در پهلوی کنتیر Kantir و در فارسی تر کش. گذشته از تر کش نامهای دیگری از برای تر کش یاد گردیده و گویندگان ما آنها را بکار برده اند مانند:

کیش - شکا = شغا - نیم لنگ

کیش:

آسمان گر سلاح بر بندد تیر تدبیر نو نهد در کیش

انوری

بدست غمزه روان تر روانه کن تیری که صبر آن نکنند دل که بر کشی از کیش

کمال خجندی

نویسنده صحاح الفرس آورده: کیش تیر بود که عرب آنرا جعبه خواند. پدرم گفت:

همچنان تیر غمت را سپر از سینه ماست گر چه تیرد گرت در همه کیش نماند

در لغت اسدی آمده شغاتیردان بود. تازیان جعبه گویند. فرخی گفت:

۱-Hellas von W. baumgarten Leipzig 1902 P. 364

بوقت کارزار خصم و روز نام و نمک او
 فلک در گردن آویزد شغا و نیم لنگ او
 باز در لغت اسدی چاپ تهران آمده: شکاتیردان بود. بو عبدالله ادیب گوید:
 بتیر غمزه دل عاشقان شکار کند عجبتر آنکه بتیری که از شگانه جداست
 معزی گوید:

ای سرافرازی که از تاج شهان زبید همی
 بر میان بندگان توشغای و نیم لنگ
 بیفکند رستم شغا و کمان همه خیره گشته بر ایشان کیان
 فردوسی

کمان در فارسی نیز بنامهای گوناگون خوانده شده:

چرخ - نیم چرخ - شیز - تخش
 چو چپ راست کرد و چو خم کرد راست
 فغان از خم چرخ چماچی به خاست
 فردوسی

شیز

چو با تیغ نزدیک شد ریو نیز بزه بر کشید آن خمانیده شیز
 فردوسی

شیز بمعنی آبنوس گرفته شده از اینکه کمان شیز نیز خوانده شده ناگزیر
 از ینروست که از چوب آبنوس کمان میساختند.

فرو برده از شیز و صندل عمود یک اندردگر ساخته چوب عود
 فردوسی

در لغت شاهنامه، ولف آورده: تخش Bogen در شاهنامه آمده:

همه بنده در پیش رخس منند جگر خسته تیغ و تخش منند

پول هورن در شماره 346 آورده: Teks Pfeil Gr. Toxon

در برهان قاطع آمده تخش بفتح اول... و نوعی از تیر هم هست و تیر
 آتشبار نیز گفته و بعضی گویند نوعی از کمان است که تیر بسیار کوچک دارد.
 در مجمع الفرس آمده تخش... و نوعی از کمان که تیر از آن به تعبیه اندازند.

تموك ، تیری باشد که چون بچیزی فرود برود آوردن دشوار باشد.
پسر خواجه دست برد بکوك خواجه او را بزد بتیر تموك
عماره

فيلك ، تیر بدخشانی بود.

بکوه برشد و اندر نهال که بنشست
فيلك پیش و بزه کرده نیم چرخ کمان
تکمر بضم تاء یا تکمار و تخمار يك گونه تیر در برخی از فرهنگها یاد
گردیده است.

خدنگ ، درختی است که از چوب آن تیر سازند ، باید سپیدار باشد ،
بسا خود تیر را خدنگ خوانده اند (فرخی)

تہمتن به بند کمر برد چنگ
گزین کرد يك چوبه تیر خدنگ
خدنگی بر آورد بیکان چو آب
نهاده بر و چار بر عقاب

فردوسی

همچنین زرنگ که یکی از درختهای کوهی است چوب بسیار سخت دارد
و از آن تیر و نیزه و گوی وزین سازند.

نوشته اند اگر آتش آن بر خاک بیوشند ده روز بماند :
چنان بگیریم اگر دوست بار من ندهد

که خاره خون شود اندر شخ و زرنگ زکال

منجیک

بجوگان چو برداشت گوی زرنگ
زبیمش بگردد رخ مه زرنگ

اسدی

آفرین زان مر کب شب دیز رنگ رخس روی

آنکه روز جنگ بر پشتش نهد زین زرنگ

منوچهری

در برخی از فرهنگهای فارسی «زرنگ» بمعنی تیر یاد گردیده ، آنچنانکه
«خدنگ» تیر دانسته شده است. درخت گز نیز که از چوب آن تیر ساخته میشود،
در برخی از فرهنگها آمده : گز، یکی گونه تیر بی پرو بیکان باشد.

درسخن از این درختان ، بجاست از توز نیز که درختی است یاد شود .
از پوست آن که سفید رنگ است کمانرا پوشانده کمان توزی گفتند .
گاهی نیز تیر «چوبه» گفته شده :

دری هم بر آید ز چندین صدف ز صد چوبه آید یکی بر هدف
سده

بگفته اسدی در «لفت فرس» تموك ، تیری است که به انجام می باشد و
فيلك ، تیر بدخشانی بود. دقیقی يك گونه تیر را «طرازی» نامیده :

کمان بابلیمان دیدم و طرازی تیر که بر کشیده شود با بروان تو ماند
آنچنان که میدانیم ، برخی از جنگ ابزارها ، بکشور یا شهری باز خوانده
چون پرند (= تیغ) هندی :

ز شادروان بخاک اندر فکندش گرفت از دستش آن هندی پرندش
نخر گرگانی

کمان چاچی :

هر آنکه که چاچی بزه در کشم ستاره فروریزد از ترکش
بمالید چاچی کمانرا بدست بچرم گوزن اندر آورد شست
فردوسی

تیغ رومی :

سکندر پیامد میان دو صف یکی تیغ رومی گرفته بکف
فردوسی

تیغ هندی :

دو چیز است کورا به بند اندر آرد یکی تیغ هندی دگر زرگانی
دقیقی

شل (نیزه کوچک) افغانی :

بگونه شل افغانیان دو پره و تیر چو دسته بسته بهم تیر های بی سوفار
فرخی

در نوروز نامه که یاد کردیم گفته شده که شمشیر چهارده گونه است از
آنهاست: یمانی ، نصیبی ، دمشقی ، مصری .

در فرهنگهای فارسی از برای بسیاری از زین ابزارها بنامهای گوناگون برمیخوریم. شاید همه آن واژه‌ها ایرانی نباشد آنچنان که دیدیم غداره در سانسکریت؛ همچنین ناچخ بمعنی تبرزین که در نثرونظم ما بسیار بکاررفته، یادآور واژه Nashaka میباشد که در فرهنگهای سانسکریت بمعنی نابود کننده یاد گردیده است.

واژه شل که گفتیم بمعنی نیزه کوچک است، در زبان هندوستانی نیز شیل Shil بهمین معنی یاد گردیده است.

در پایان گفتار گرز گفتیم که در فرهنگها واژه کباده بمعنی کمان یاد گردیده است، امروزه کباده یکی از ابزارهای ورزشکاران است. درونه پنبه زن (نداف) را نیز کمان خوانند و کمانه جوی کن (مقنی) نیز چنین خوانده میشود:

چنانکه چشمه پدید آورد کمانه زسنگ

دل تو از کف تو کان زر پدید آرد

هر چیز خمیده را نیز کمان گویند:

سپر گردد مه داه و چها را

الا تا ماه نو خیده کمان است

ابوشکور بلخی

گفت به پیری که کمانت بچند

تازه جوانی ز سر نیشخند

دهر کند پشت ترا چون کمان

پیر بخندید و بگفت ای جوان

سعدی

کمانچه نسام سازی است. رنگین کمان و کمان سام و کمان رستم و کمان بهمن، قوس قرح باشد که آن را کمان شیطان نیز گفته اند.

کشکنجیر که گفتیم در نوروز نامه یاد گردیده، یک گونه کمان بسیار بزرگ است که با آن تیر ستمبر و یاسنگ بسوی دژ و برج و بارواندازند از برای کوبیدن و فروریختن پناهاگاه همآورد و این معنی از خود واژه کشکنجیر برمیآید، چه کشک همان کوشک است و انجیردن بمعنی سوراخ کردن.

کشکنجیر را گویند گان پیشین ما بسیار بکار برده اند:

داد جشن مهرگان اسپهبد عادل دهد
آن کجا تنها بکشکنجیر بنوازدخندنگ

منوچهری

من کمان را و خداوند کمان را بکشم
گر خداوند کمان زال و کمان کشکنجیر

سوزنی

زنبورك كه زنبورهم گفته میشود باید مانند کشکنجیریکی از ابزارهای

تیراندازی باشد :

مشبك سینه‌ها چون خان زنبور

ز تیراندازی زنبورك از دور

امیر خسرو

تیر آتشزا : هر دوت در سخن از جنگ ایرانیان و یونانیان در روز گسار
خشیارشن گوید : «آنکاه که لشکریان ایران به آتن در آمدند گروهی از مردم
آنجا به پناهگاهی که از چوب ساخته بودند گرد آمدند، ایرانیان در پشته‌ای
که Areiopagos خوانده میشد و روبروی آن پناهگاه بود ، بر آمدند و با
تیرهای آتشزا ، آن را سوختند.»^۱

1- Herod. VIII. 25

نخستین آفرینش

بنا بر عقیده ایرانیان باستان
اهورا مزدا نخست جهان را بصورت
مثال «idee» آفرید و پیش از بوجود
آوردن جهان مادی يك جهان
مینوی پدید آورد و مثال و تصور
کامل و تمامی از جهان استدر اك
کرد و گوهر مینوی و متعالی آنها
را از گوهر خویش و با تجلی خویش
بهستی در آورد. خود اهورا نیز
از همین گوهر است و بنوعی وابسته
و پیوسته باین مینو و تصور خالقه
است و همبستگی خالق و مخلوق
يك همبستگی متقابل است و نسبت
خالق بمخلوق همانند نسبت
مرکز دایره است بمحیط دایره
و يك رابطه جنسیت عالم مینوی
و موجودات مینوی را به اهورا مزدا

جشن فروردین

و مهبب پیدایش و رابطه آن با

جهان فروری

بقلیم دگتر بهرام فره‌وشی

می پیوندد. این عالم مثالی در اصطلاح اوستائی جهان فروشی Fravashi و در پهلوی جهان فروهر Fravahr یا جهان فرور Fravar نام دارد.

بنا بر جهانشناسی ایرانی، اهورا مزدا با تفاقش امشاسپند یا جاودانیان مقدس در جهان مینو، اداره جهان را بدست دارد و خود اهورا در رأس این شش فرشته بزرگ قرار دارد و با آنها يك مجموعه هفت تنی را تشکیل میدهد که در عین کثرت وحدتی را بوجود می آورند، پس از امشاسپندان مقام یزت ها یا ایزدان والا تر از همه است و خود امشاسپندان نیز جزو این یزت ها هستند. سپس مقام فروشی ها یا مینوهای نگهبان است. عده اینان آنقدر زیاد است که بقول هرودوت آسمان دنیای ایرانی پر از فرشته است. باینکه فرورها خود دسته ای جداگانه هستند، هر يك از امشاسپندان و یزت ها و حتی خود اهورا نیز دارای فرور هستند. شش امشاسپند با آنکه آفریده اهورا هستند، گاه با خود اهورا برابری میکنند و در نظم و سامان جهان اهورا را یار و یاورند.

این شش امشاسپند چنین اند: بهمن، اردی بهشت، شهریور، سپندرمت، خرداد، مرداد. اینان که در دوران ساسانی تشخیص یافته اند و برخی از آنها مانند خرداد و مرداد بصورت ها روت و ماروت به ادیان دیگر نیز رفته اند در دراصل صفات مجردی هستند و چون میدانیم که اینان نخستین پدیده های اهورا هستند میتوان گفت که در واقع صفات خود اهورا هستند که بصورت سمبول درآمده اند و وی را یاری میکنند و باین ترتیب کثرتی که در مجموعه هفتگانه وجود دارد دراصل به خود اهورا باز میگردد و واحدی میشود که شش صفت از خود متجلی و صادر کرده است.

جهان هستی

در سنت ایرانی عمر جهان دوازده هزار سال است و تصور میشود که این عدد ۱۲ از بروج دوازده گانه پدید آمده است. این دوازده هزار سال که عمر جهان است زمان کرانه مند نام دارد که خود قسمتی است از زمان بیکرانه. این دوره دوازده هزار ساله با فراشکرت یا تجدید خلقت بسته میشود و دوره ای دیگر شروع میشود و پایان آن گویا بستگی به يك واقعه کیهانی دارد و این



در این نقش برجسته نینوائی شکل فروربرفراز درخت مقدس دیده میشود .
(سده نهم پیش از میلاد)



در این نقش نینوایی آسورنازیرپال در میدان جنگ دیده میشود . برفراز
سرسپاه وی موجودی مینوی تیرو کمان دزدست دارد ووی را یاری میدهد .
(سده نهم پیش از میلاد)

دوره آنکاه پایان مییابد که ستارگان راه معینی را بپیمایند و به «خمی دور دست» برسند.

دوره دوازده هزارساله هستی به چهار دوره سه هزارساله تقسیم میشود. در سه هزارسال نخستین، عالم هستی فقط يك عالم متعالی است که در آن مثال همه موجودات بصورت فروشی یا فرور پدیدار میشوند. در مدت این سه هزار سال جهان در سکون مطلق است. ماه، ستاره، خورشید، انسان، آب، گیاه، حیوان و فضای فروغ بی پایان وجود دارد ولی بصورت مثالی و همه ساکن اند. آنچه که باین عالم ساکن روح و حرکت میبخشد، نیروئی از تجلیات خود اهورا است و بنابر فروردین یشت این نیرو فروشی است. بتوسط این نیرو جهان در يك آن بحرکت و جنبش می افتد.

در نه هزارسال ابتدای بعدی این جهان فروری بجهان مادی تبدیل میشود، بدینسان که فرورها در يك فاصله زمانی و کیهانی معین بپیکر مادی درمی آیند و بقول نویسنده انجیل «دیاتسرون» کلمه گوشتمند میگردد.

بنابر کتاب بندهشن، هر مزد پیش از خلق بشر به فرورها که مدت زمانی با خود او در جهان مینو میزیستند گفت که یا جاودانه در جهان مینو باقی بمانند و یا برای جنگ با اهریمن به پیکر مادی در آیند و بجهان مادی فرود آیند و فرورها پذیرفتند که بجهان مادی فرود آیند و بابدی با بجنگند و حافظ و نگهبان صورت جسمانی خود در زمین باشند. از اینرو وظیفه فرور در زمین جنگجویی برای پشتیبانی از نیکی و از میان بردن پلیدی و بدی است و معنی کلمه فرور نیز چنانکه خواهد آمد مبین همین وظیفه آنهاست و بقول «لومل» اینان همزادان انسان هستند که در ابتدای زمان بمیل خویش پذیرفته اند که در جنگ کیهانی علیه اهریمن شرکت کنند.

پیوستگی آفرینش با فرور

بنابر عقیده زروانیان که در مورد خلقت با اندک تفاوتی با مزداپرستان همدارستان اند، زروان بی کرانه پس از آنکه مدتها از عدم خلق و زایش خود آزرده بود به هر مزد بارور میگردد، ولی چون در زایش هر مزد در رنگی روی

میدهد در دل مادر شك و تردید پدیدار میشود و همین شك موجب ایجاد اهریمن در بطن مادر میشود و زروان بیکرانه که میخواست موجودی خوب پدید آورد، دارای دو فرزند می شود و باه آسن خرد، یا خرد فطری درمیآید که یکی از آنها نیک است و منشاء خیر خواهد بود و دیگری بد است و سرچشمه بدیها خواهد گشت، ولی چون هر دو فرزند وی هستند نمیخواهد منشاء بدی را نابود سازد، از این رو پیش خود میاندیشید که فرمانروائی جهان را بفرزندی که زودتر از شکم مادر بیرون آید بسپارد. فرزند بدی یا اهریمن اندیشه مادر را درمیآید و از درون شکم بیرون میشتابد. مادر پریشان میگردد زیرا نیت اصلی او آن بوده است که فرزند وی خوب و زیبا بیافریند و فرمانروائی جهان را بدو بسپارد. از اینرو می اندیشد و مقدر میکند که فرمانروائی جهان سه هزار سال در دست او رمزد باشد، سه هزار سال در دست اهریمن و در آخر او رمزد پیروز شود. اما او رمزد برای پیروز شدن بر اهریمن به یاری فرورها و با حلول آنها در جسم مادی، انسان را خلق میکند تا وسیله پیروزی او باشند و اهریمن نیز دیوان و موجودات اهریمنی را می آفریند تا انسان را بفریبند. بنابراین جنگ نیکی و بدی از ابتدای خلقت تکوین میشود و هدف خلقت مادی پیشرفت نیکی و پیروزی خیر بر شر است که از ازل مقدر شده است.

در ادبیات پهلوی و در اندرز نامه ها وظیفه اصلی انسان و منظور از آفرینش او باوها تکرار شده است. دنیا عرصه جنگ و کشمکش موجودات ایزدی و اهریمنی است و هر دسته سعی میکند تا با وسایل خود بر انسان چیره شود. سپاه این نیک نیکی و صفات خوب است و سپاه آن دیگری بدی و حرص و شهوت. انسانی که کار ناشایستی می کند دیوی را در خانه تن خود مهمان می کند و وقتی که کار نیک می کند و با اصطلاح کرفه ای انجام میدهد دیوی را از تن خویش بیرون می راند تا جائی برای ایزدی باز کند «دیو چو بیرون رود فرشته در آید».

در کتاب ششم دینکرت این اندیشه چنین خلاصه گشته است: «آتورپات را گویند که گفت هر کس ببايد دانستن که از کجا آمده ام، برای چه آمده ام و باز بکجا شوم. من از بهر خویش دانم، که از هر مزد خدای آمده ام، و بی تخشا کردن (بی اثر کردن) دیو دروغ را ایدرم و باز به هر مزد شوم».

مراحل ششگانه آفرینش

همانطور که در ادیان سامی خداوند مخلوق را در شش روز می آفریند، در ایران کهن نیز اهورا هنگامیکه با آفرینش جهان مادی از روی جهان فروری می پردازد آنرا در شش بار یادشش کهنبار می آفریند. در کهنبار میدیوزرم یعنی در روز چهل و پنجم سال آسمان را می آفریند. در کهنبار میدیوشم در صد و پنجمین روز سال آب را می آفریند. در پتیه شهیم در صد و هشتاد و پنجمین روز سال زمین را بوجود می آورد. در ایاسریم در دو بیست و دهمین روز سال گیاه را خلق می کند. در میدیایرم در دو بیست و نودمین روز سال جانوران را ایجاد می کند و سرانجام در کهنبار همسپتدم یعنی در سیصد و شصت و پنجمین روز سال انسان را می آفریند.

بنابراین سنت، آفرینش انسان در روزهای آخر اسفند واقع گشته و مثالهای انسان در عالم مینوی در این موقع سال بر زمین آمده و به پیکر مادی در آمده اند و روزهای نخست از فروردین ماه مخصوص آنهاست و از اینرو نخستین ماه سال بنام آنها فروردین نامیده میشود. واژه فروردین یا فرورتن Fravartên پهلوی مرکب است از Fravart باضافهٔ پسوند اتصاف en یعنی منسوب به فرور.

ریشهٔ واژه فرور

باین واژه نخستین بار در تاریخ ماد و سپس در کتیبه های فارسی باستان داریوش شاه بر میخوریم. فرورتی در تاریخ ماد یکی از پادشاهان ماد است که مورخان یونانی آنرا بصورت Phraortes ضبط کرده اند و در کتیبه های پارسی باستان یکی از سرکشانی است که داریوش با او جنگیده است. این واژه در اوستا بنا بر قاعدهٔ زبانشناسی تطبیقی ایرانی rt = sh به صورت فروشی Fravashi ظاهر میگردد و در پهلوی Fravahr و Fravar یا Fravart میشود.

این واژه مرکب است از پیشوند فرا Fral و ریشهٔ Var. دارمسترون ریوسنگ این کلمه را هم ریشهٔ با پرو Parvar فارسی بمعنی پروریدن و غذا دادن میدانند. اشپگل دانشمند آلمانی آنرا از ریشهٔ Vaxsh بمعنی و خشیدن و نمو کردن میدانند. یوستی Var را بمعنی گرویدن و ایمن آوردن دانسته و واژه باور

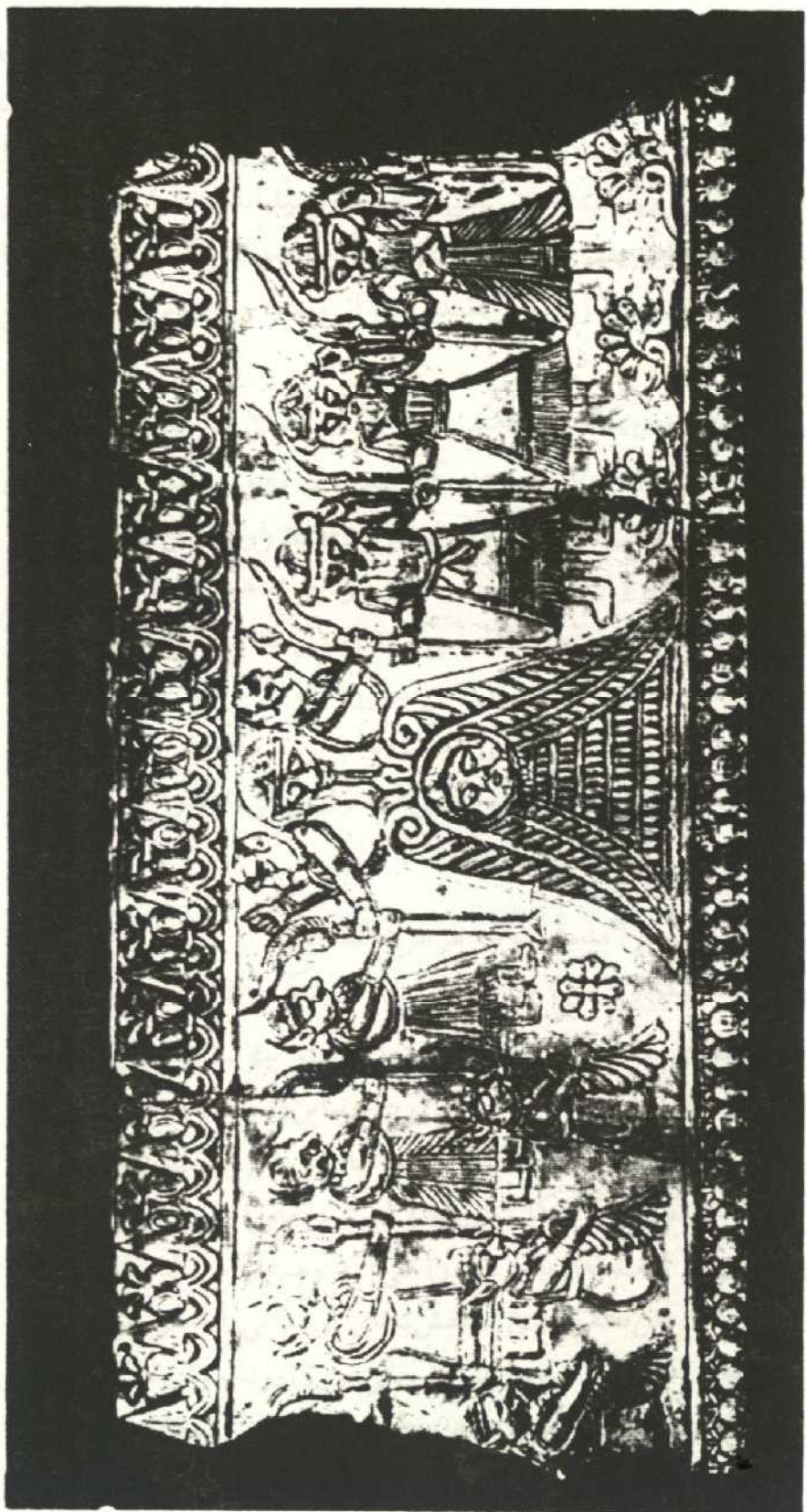
فارسی را از همین ریشه می‌پندارد. برخی دیگر از دانشمندان Var را بمعنی برگزیدن وعده‌ای دیگر آنرا بمعنی پوشانیدن و پشتیبانی کردن و پناه دادن میدانند. اما استاد بیلی دانشمند معاصر انگلیسی واژه‌ورت Vart را هم ریشه و شکل کهن واژه گرد Gord بمعنی دلیر و جنگاور میدانند و عقیده دارد که این موجودات مینوی بخاطر دلیری و وظیفه پهلوانی و جنگجویی که دارند Vart یا گرد نامیده شده‌اند. این واژه بنا بر عقیده وی از ریشه Verethra بمعنی دفاع و مقاومت آمده است.

همین کلمه Verethra است که پس از ترکیب با فعل کن Gan، وثرکن Verethragan یا Verethragna میدهد که پس از تحول بصورت ورهران Vâhrân و Vâhrân و واهرام Vâhrâm و بهرام Bahrâm و واهان Vâhâgen در زبانهای پهلوی و فارسی و ارمنی نمودار میشود و بهرام همان ایزد جنگ و جنگاوری است. و نام Fravartish فارسی باستان نیز که بمعنی گرد برجسته و عالی مقام، است مؤید این نظر است. این نظر را نقوش برجسته نینوائی که در آنها نقش فرور بیشتر در میدانهای جنگ دیده می‌شود تأیید میکند. گویا تصور فرور با جریان اندیشه‌ها و عقاید مذهبی هند و اروپائی به نینوا راه یافته است.

ترکیب وجود انسان

در بندهشن بزرگ آمده است که هر مزد انسان را از پنج نیرو آفرید، این پنج نیرو عبارتند از: تن، جان، روان، ادونک، فرور.

بدن جزء مادی است، جان چیزی است که با باد پیوستگی دارد. روان نیروئی است که در بدن بایاری Bod^۶ (بویا احساس) می‌شنود، می‌بیند، سخن می‌گوید و میشناسد. ادونک AdvênaK که در فارسی امروز بصورت آئین و آئینه در آمده است تصویر یا شکل (Forme) است و مقام آن در کرة خورشید است. فرور نیروئی است که از پیش اهورا می‌آید و پس از مرگ بدن باز به پیش او باز میگردد. این بخش بندی با بخش بندی اوستائی اندکی فرق دارد. در آنجا در ترکیب انسان دو قسمت مادی یعنی تن و ادونک و وظیفه‌ای ندارند و انسان از پنج عنصر مینوی: Axv، دئنه Daêna، بئودها Baodha، اورون



لوح سیمین لرستان متعلق به سده‌های ۷ - ۸ پیش از میلاد که اکنون در موزه سین سیناتی نگه‌داری می‌شود.
در این نقش خدای زروان، ارمزد و امریمین را بوجود می‌آورد .



نقش فرور در تخت جمشید

Urvan و فروشی Fravashi ترکیب یافته است. بهنگام تولد کودک این چند نیرو بهم می آمیزند و وقتی که انسان بر اثر اعمال اهریمن و پیروزی او میمیرد، تن بخاک باز میگردد، جان بباد میرود، شکل بخورشید باز میگردد، اما روان اگر متعلق به شخصی پرهیزکار باشد فرور می پیوندد و بجهان مینوبار میگردد، اما اگر متعلق به مردی ناپرهیزکار باشد، يك چند درعالم برزخی تصفیه میشود و خود را از آلودگی های اهریمنی میرهاند و باز بسوی عالم مینو میرود.

در این مجموعه پنج گانه جزء اصلی و ایزدی همان فرور است که موجب رشد و نمو کودک میشود و او را نگهبانی میکند.

بنا بر عقاید ایرانیان زندگی می بایستی جاویدان باشد، و در روز گاری هم که فرمانروایی جهان با مزدا بوده و اهریمن توانائی مقاومت باوی را نداشته است، زندگی مادی جاویدانی بوده و انسان در مرحله زرین زندگی سیر نمیکرده است و اگر انسان میمیرد، برای آنستکه هنوز اهریمن ناتوان نشده است و مرگ یکی از آثار اوست و روزی فرا خواهد رسید که انسان باز بی مرگ خواهد گشت.

هنگامی که اهریمن بريك انسان زنده پیروز میشود و او را بآستان مرگ می برد، فرور از بدن می گسلد، ولی چون بآشیان زمینی خود دلبسته است سه روز در بالای خانه پرواز می کند و بامداد روز سوم به عالم مینوپر می کشد. بنا بر این انسان زنده وقتی بوجود می آید که يك فرور باصطلاح پهلوی دارای ظاهر گیتیکیه یا ظاهر مادی شود و تولد کودک حادثه تازه ای نیست بلکه امری است که هر مزد در ابتدای خلقت آنرا تصور کرده است. يك فرور سه مرحله وجودی دارد: مرحله پیش هستی یا Pré-existence، زندگی زمینی یا Co-existence و زندگی پسین یا Future existence. فرورها در هر يك از این سه دوران وظایفی دارند. در هنگام پیش هستی در کار گرداندن جهان سهیم اند. هنگامی که بر زمین می آیند باروان همراه میشوند و آنرا رهنمایی می کنند زیرا روان در عین اینکه مینوی است جنبه مادی هم دارد و واسطه بین کالبد و اشراق الهی است و باحواس و احساس های انسان بستگی

دارد و ممکن است تحت تأثیر آنها براه خطا رود و فاسد شود. فرورها توسط بوی Baodha یا شعور، روان را رهنمایی می کنند و روان مرد عاقل و پرهیزکار، این رهنمایی را می پذیرد.

وظیفه و نیروی فرورها

فرورها همزادان و باصطلاح «من» آنها درعالم بالا هستند و تمام آنها از فروران نخستین تا انسان آخرین که سوشیانت است برای جنگ علیه اهریمن و متابعان او بر زمین فرود می آیند و وظیفه اصلی آنان نگاهبانی و محافظت و جنگ و ستیز برای از میان بردن عوامل اهریمنی است.

اینان نگاهبانان آسمانند، از فروشکوه فرورهاست که ماه و خورشید و ستارگان در مدارهای خود حرکت میکنند، هفتورنگ یا خرس مهتر (= دبا کبر) را اینان پاسبانی میکنند، زمین را اینان حفظ میکنند، دریای فراخکرت و دریای و ثورو کش Vourukash را ۹۹۹۹۹۹ فرور پاسبانی می کنند. رود بزرگ اردویسور را اینان بگریان می اندازند. نطفه زرتشت را در دریاچه هامون ۹۹۹۹۹ فرور نگاهداری میکنند تا در هزاره های آخر زمان دوشیزگانی در آب دریاچه هامون آبتنی کنند و هوشیدرو و هوشیدر ماه و سوشیانت مهیدیان موعود زرتشتی از بطن آنان و نطفه زرتشت متولد گردند. پیکر خفته گرشاسپ را همین فرورها نگاهبانی می کنند، نگهبان کشور ایران اینانند. فرور باریدن باران، روئیدن گیاهان و بادهایی که ابرها را میرانند به نیروی آنان است. اینان در شکم مادران کودکان را حفظ میکنند و زایش را آسان میسازند و مواد خوراکی را در درون انسان به نیرو تبدیل میکنند و انسان را میپرورانند. در جنگهای سخت و در سختی ها هنگامیکه مردمان پرهیزکار آنان را بطلبند سرعت خیال فرا میرسند و چالاک و مهیب هستند و سلاح و سپر فلزی و درفش برافراشته دارند و از هیچ چیز آسیب نمی بینند.

معمولا فرورهای مردم زنده، قوی تر از فرورهای درگذشتگان هستند و نیز فرورهای پاکان و مقدسان نیرومندتر از فرورهای دیگر هستند. در فروردین - یشت فرورها با پیکر انسانی توصیف شده و خوب چشم و تند نظر و شنوا و

بلند بالا و تیز پرواز هستند و گویا از روی همین توصیف ارستانی است که اینان در نقوش برجسته ایران کهن و آسور و سومرو هیتی و میتانی بشکل انسانی بالدار کننده گری شده اند. از فروردین یشت چنین برمی آید که تمام موجودات جهان مادی از حیوان و نباتات تا سنگهای معدنی همه دارای فرور هستند و فرورها دو نوع اند: فرور انسانی و فرور غیر انسانی ولی اشیاء مصنوع فرور ندارند. درخت دارای فرور است ولی میز که مصنوع است فرور ندارد.

همزاد آسمانی و آل

اعتقاد به همزاد آسمانی از زمانهای بسیار کهن نزد بسیاری از ملتها وجود داشته است. همزاد در فولکلور ایرانی نقش مهمی دارد و بهنگام تولد کودک باوی همراه است و در زندگی او را رهنمائی می کند و پشتیبان اوست. عقیده به همزاد با عقیده کهن ایرانی و اعتقاد به فرورها بستگی دارد و ادامه همین تصور است. آل که در عقاید عامیانه بهنگام زایمان زنان پدیدار میشود و گاهی کودک و گاه مادر را میبرد از همین عقیده ایران کهن به فرور سرچشمه گرفته و تصور فرور بخاطر از آ میز بودنش رفته رفته جنبه ترس آوری بخود گرفته است و این فرض از نظر قواعد زبانشناسی نیز قابل توجیه است. ایرانیان قدیم فرور را بنام Artây Fravashi یعنی فروشی مقدس یا فرور مقدس مینامیدند و در کتب متأخر زرتشتی این صفت و موصوف همواره باهم آمده اند و در اثر تحول زبان و خط بصورت کلمه مرکب اردای فروش Ardây Forush استعمال میشوند و با حذف موصوف، صفت Ardây به تنهایی باقی مانده و واژه اردا Ardâ بنا بر قواعد زبانشناسی ایرانی می تواند تبدیل به آل ā شود.

تصور همزاد در ملل دیگر

تصور فرور در میان اقوام مختلف وجود دارد. یونانیان قدیم معتقد به وجود Ideas یا Idèe بودند که اساس آنرا در فلسفه افلاطونی می توان یافت. برخی از خساور شناسان عقیده به مثال را در فلسفه یونانی اقتباس از فلسفه فرورها در عقاید مذهبی ایرانی میدانند.

در اساطیر رومی ژنیوس ها Genius موجوداتی هستند که مظهر وجود مینوی انسان هستند و بهنگام تولد کودک بوجود می آیند و وظیفه اصلی آنها نگهداری آنها در هنگام زندگی است. و نیز نوادگان را نگهداری میکنند و بهنگام عروسی حضور دارند و موجب باروری میگردند. رومیان به ژنی خود و ژنی دیگران سوگند میخورند و ژنی امپراتور فیرومندترین ژنی ها بود و حتی خدایان نیز دارای ژنی بودند. پرستش و نیایش این ژنی ها عبارت بود از فدیة شراب و گلوشیرینی و بخور.

رفته رفته اعتقاد رومیان به Genius با پرستش مانس Manes آمیخته گشت. مانس ها بنا بر عقیده رومیان ارواح درگذشتگان هستند که میتوان همواره آنها را با تقدیمی فدیة خوشنود ساخت. ستایش آنان عبارت بود از تقدیم شیر، عسل، شراب و گل به آنان. ده روز پس از مرگ هر کسی تشریفاتى برپا کرده و غذاهای مخصوصی تقدیم مانس در گذشته میگردند. جشنی که برای او برپا میساختند روزاریا Rosaria نام داشت که در آن جشن گل سرخ یا بنفشه بر گور در گذشته نثار میگردند جشن دیگر که پارتالیا Parentalia نامیده میشد در اواخر ماه فوریه برپا میشد و مدت ده روز بطول می انجامید و تمام شهر در آن شرکت میگردند.

بنا بر عقیده هندیان کهن پیترها Piter در آسمان سوم زندقی میگردند. کلمه پیترا معادل است با واژه پدر در فارسی. جایگاه اینان که در جنوب واقع شده است Pitirloka نام دارد. پیترها در جشن های خدایان شرکت میکنند و با ایندرا Indra و خدایان دیگر در گردونه آسمانی سوار میشوند. اینانند که آسمان را ستاره نشان میکنند و روشنائی و تاریکی بوجود می آورند. هزاران تن از آنها در ضیافت های مذهبی بر زمین فرود می آیند و از آنها خواسته میشود که ثروت و فراوانی و زندگی دراز بفرزندانشان ببخشند و بپازماندگان خود یاری کنند.

مصریان کهن نیز به همزاد عقیده داشتند و آنرا KaKa مینامیدند. مصریان

ابتدا تصور میکردند که فقط پادشاهان دارای Ka هستند ولی بعدها همه انسانها دارای Ka شدند.

پاترن‌ها Patterns یا نمونه‌هایی که در تورات آمده است نیز با عقاید ایرانیان شباهت دارد. در تورات آمده است که خداوند نمونه و مثال Tabernacle یا خیمه‌ای را که میل داشت فرزندان اسرائیل بسازند پس از خروج قوم یهود از مصر در بیابان به موسی نشان داد.^۱

اقوام سومری و آشوری نیز به موجودی مینوی که در جنگ‌هایار و پشتیبان سپاهیان است اعتقاد داشتند و در نقوش برجسته و مهرهای آنها مظهر این موجود نقش شده است. این مظهر گاهی بشکل انسانی بالدار کشیده شده که در آسمان بر فراز سپاه پرواز میکند و کمانی در دست دارد و تیری بسوی سپاه دشمن می‌افکند و گاه نیز فقط بشکل قرص بالدار است و در این صورت بیشتر به نقوش مصری شبیه می‌شود.

تصویر فرور

در نقوش برجسته هخامنشی اغلب بر فراز صحنه‌های نمایشی، انسانی بالدار نقش شده است. این شکل گاهی بشکل نیم‌تنه بالدار است، گاهی هم بشکل قرص بالدار ظاهر می‌شود. قرص بالدار بیشتر جنبه تزئینی دارد و شاید اقتباس از ملت‌های مجاور باشد ولی هنگامیکه بصورت نیم‌تنه بالدار بر فراز همین قرص‌های تزئینی پدیدار میشود نمودار اندیشه‌های مذهبی قومی است. بکار رفتن این نقش در نزد هیتی‌ان و میتانیان که از ملت‌های کهن هند و اروپائی و از شاخه‌های هند و ایرانی هستند، و نیز عقیده هند و اروپائی‌ان به همزاد آسمانی و فروردین‌یشت اوستا و توصیفی که در آن از فرورها شده است نظریه هند و اروپائی بودن این نقش را از نظر تصویرشناسی تأیید میکند.

بسیاری از مستشرقان این نقش را نقش اهورامزدا می‌دانند ولی چون نه در اوستا و نه در کتیبه‌های پارسی باستان اهورامزدا بصورت یک انسان توصیف نشده و یک تصور مجرد Abstrait آمده است از اینرو این شکل نمیتواند شکل

1- Hebrew IX, 123 و Exodus XXV⁹

اهورامزدا باشد و خود نیم تنه انسانی این شکل میرساند که این شکل میبایستی همزاد آسمانی انسان باشد و چون این همزاد یا مثال فروغی از خود اهورا و تجلی خود اوست. دارای قدرت و نیروی مافوق انسانی خواهد بود. بنا بر این آنچه که در بالای سرداریوش پرگشوده است مثال خود اوست که نیروئی از مثال تمام جهان و خود اهورا را هم در بردارد و از داریوش پشتیبانی می کند در تأیید این نظر باید بخاطر داشت که شاهنشاهان هخامنشی و ساسانی همه خویشتن را بر گزیده خدا میدانستند که برای نجات ملت فرستاده شده اند و این از سنگ نوشته های متعدد هخامنشیان و ساسانیان پیدا است. شاهان ساسانی بنا بر سنت های مذهبی کهن، خود را از نژاد ایزدان میدانستند: «شاپور شاهنشاه که چهار از یزدان دارد»^۱.

معتقدات زرتشتیان امروزی را نیز نباید از نظر دور داشت. اینان که آداب و سنت ها و روایات خویش را پدر در پسر بخوبی حفظ کرده اند، این نقش بالدار را نقش فروهر میدانند اگر چنین بیندازیم که این نقش سمبل فرور اهوراست که شامل فرورهای دیگر از جمله فرور خود شاهنشاه نیز میشود، میتوانیم عقیده مستشرقان و زرتشتیان را بهم نزدیک سازیم.

فروردین ماه و فرورها

فرورهای نیکان بهر گم گاهانبار همسپتمدم یعنی ۵ روز آخر سال که اهورا آنها را خلق کرده است، به زمین فرود می آیند و از همین روست که گیاه میروید و شکوفه و گل و برگ بر شاخه ها پدیدار میشود. پنج روز آخر سال پارسی از روز اشتاد یعنی روز بیست و شش اسفند ماه است تا روز و هیشتواشت، و این پنج روز را روزهای گاسانیک مینامند و مخصوص یادآوری در گذشتگان است. در این روزها فرورها در شادی و خوشی خانواده شریک میشوند و مدت ده روز مهمان خانواده خود هستند. اینان هیچگاه خاندان خود را فراموش نمی کنند و علاوه بر آنکه هر گاه فرا خوانده شوند بیاری خانواده می شتابند، سالی یکبار نیز بطور جمع بر زمین می آیند. در این روزها باید خانه پاک

باشد. در خانه و خاندان باید صلح و صفا برقرار باشد و از نیرو همه افراد خانواده باید در هنگام عید در آشتی و صلح باشند زیرا اگر چنین نباشد و خانه پرانده و غم باشد، مهمانان آسمانی دیری در آن خانه نمی‌بایند و ناخشنود از خاندان می‌روند و برکت از خانواده بریده می‌شود.

فروردین یشت

در اوستایشت سیزدهم مخصوص فرورهاست و فروردین یشت خوانده می‌شود این یشت بسیار کهن بدو بخش تقسیم می‌شود. در بخش اول از کرده ۱ تا ۲۵ فرورهای پرهیزکاران بعنوان نیروهای نگاهبان موجودات ستایش می‌شوند.

« اهورا مزده اسپتیمان زرتشت گفت اینک ترا بر راستی ای اسپتیمان از زور و نیرو و فر و یاری و پشتیبانی فرورهای توانای پیروزمند پاکان آگاه سازم که چگونه فرورهای توانای پاکان بیاری من آمدند و چگونه مرایاری کردند. از فروغ و فرآنان است ای زرتشت که من آسمان را در بالا نگاه میدارم که از فراز نور افشاند ... »

از فروغ و فرآنان است ای زرتشت که من زمین فراخ اهورا آفریده را نگاه میدارم. اگر فرورهای توانای پاکان مرایاری نمی‌کردند، دروغ نیرو میگرفت. دروغ فرمانروا میشد، جهان مدی از آن دروغ میگردد.

از فروغ و فرآنان است که زنان بفرزندان بارور شوند.

از فروغ و فرآنان است که آنان با آسانی زایند ...^۱

در کرده‌های ۲۶ تا ۳۹ و ۴۵ تا ۴۸ از آنها بعنوان جنگجویان نیرومند و سهمناکی یاد می‌شود که بخاطر خاندان و میهن خود می‌جنگند:

« در صف رزم برای محل و منزل خویش می‌جنگند، در آنجایی که هر یک آشیان و خانه داشته‌اند، آنچنان که گوئی مردی دلبسته بکمر بسته از ثروت فراهم آورده خویش مدافعه می‌کند. »

در کرده‌های ۴۲ تا ۴۴، ۵۲ تا ۵۸ و ۶۴ تا ۶۸ همچون نیکو کارانی ستایش می‌شوند که به سرزمین‌ها باران می‌فرستند و گیاهان را می‌رویانند.

۱ - نقل از یشت‌ها، جلد دوم - پورداود

در بخش دوم فرورهای قهرمانان مزدائی از کیومرث نخستین آدم تا سوشیانت
پسین آدم بر شمرده میشوند و فرور آنان ستایش میشود. در این بخش فرورهای
نیکان سرزمین های دیگر و فرور زنان مقدس مزدایی نیز ستایش میشود :

« فرور پا کدین ایسدواستر پسر زرتشت را میستاییم و فرور پا کدین
اورتدندر پسر زرتشت را میستاییم و فرور پا کدین خورشید چهر پسر زرتشت
را میستاییم . . »

نام گرهن

چون در هنگام جشن فروردین و در هنگام های دیگر سال باید فرورهای
گذشتگان را بیاد آورد و از آنان یاری طلبید ، از این رو در ایران کهن رسم برای
بود که در هر خاندانی دفتری داشتند که نام در گذشتگان را در آن می نوشتند
و این نسب نامه برای آن بود که از روی آن نام تمام در گذشتگان در مراسم
مذهبی یاد شود و به فرور آنها درود فرستاده شود . این دفتر را پارسیان نام گرهن
Nâm Grahan می نامند . واژه Grahan با گرفتن فارسی و Greifen آلمانی
همریشه است و نام گرهن بمعنی نگاهدارنده و حفظ کننده نام است . چنین
دفتری در خانواده های زردشتی ایران نیز وجود دارد و آنرا دفتر « آمرزش
روان » می نامند .

جشن فروردین و مهرگان

چنین بنظر میرسد که جشن فروردین جشن دینی ایران شمالی بوده است
که مهد آئین زرتشت است و آداب و رسوم اوستائی در آنجا بیشتر رایج بوده است
ایرانیان شمالی این جشن را بیاد در گذشتگان خود و بنا بر عقیده ای که به
فرورها و نزول نخستین فرور در روزهای همسپتمدم داشتند ، برگزار میکردند .
اما ایرانیان جنوبی یعنی هخامنشیان جشن اول سال را در مهر ماه می گرفتند و
آنرا فعکان مینامیدند . کلمه سال در فارسی که بعنوان واحد زمانی بکار رفته است
مشتق از کلمه سرد Sareda ایرانی کهن بمعنی سرد است و از این رو آغاز آن ابتدای
فصل سرد یعنی مهر ماه بوده است . و نیز بهمین جهت است که نوروز در لهجه های

میانه ایرانی نوسرد Nosard و در ارمنی Nava Sarda گفته میشود. گویا در دوران ساسانیان که خود جنوبی بودند ولی به سنت‌های شمالی و اوستایی بیشتر علاقه داشتند، جشن دینی فروردین در ناحیه جنوبی ایران زمین بزرگ رونق و شکوه یافت.

مراسم نوروزی

چون جشن فروردین در ایران هنوز برپا میشود، همگان کم و بیش از مراسم آن آگاهند و در اینجا فقط بذکر آئین پارسیان در هنگام جشن فروردین اشاره میشود.

در خانواده‌های پارسی برای جشن فروردین خانه را تمیز و دیوارها را سفید می‌کنند و اگر نتوانند همه اطاق‌های خانه را سفید کنند حتماً اطاقی را که در آن مراسم نوروزی برپا میشود سفید می‌کنند و می‌آریند و بر روی میزی کوزه آب و گلدان گل و ظرفی از آتش می‌گذارند و آتش را با چوب صندل و چوبهای خوشبو نیرو میدهند و هر کسی می‌بایستی بادیست خود چوب بر آتش بگذارد و نام در گذشتگان خانواده را برشمارد. گاهی برای هر يك از کسانی که بتازگی در گذشته باشند يك گلدان گل در اطاق مخصوص فروردین می‌گذارند و این یادآور رسم قدیم Rosaria در روم قدیم است که ذکر آن گذشت. آنکتیل دوپرون Anquetil du Perron مینویسد که در زمان وی پارسیان بهنگام نوروز از خانه بیرون نمی‌رفتند زیرا رفتن صاحب‌خانه موجب ناخشنودی مهمانان آسمانی میشد.

مردم شهریار معتقدند که در شب آخر سال ارواح در گذشتگان به خانه‌های خود باز میگردند و اگر چراغ فرزندان روشن باشد شاد میگردند، از اینرو بهنگام جشن سال نو پیش از تاریک شدن هوا چراغ می‌افروزند.

چهارشنبه سوری

مردم ایران کهن پیش از فرا رسیدن هر جشن مذهبی با تشکده‌ها روی می‌آوردند و به نیایش می‌پرداختند. زیرا آتش در دین ایران قدیم مقدس بود و از نظر مقام بمنزله فرزند اهورا محسوب میشد. بنابراین پیش از جشن

نوروز مخصوصاً بایستی به آتشکده رفت . اما افروختن آتش در چهارشنبه شب مسلماً سالها پس از آغاز دوره اسلامی در ایران رایج گشته است زیرا در ایران قدیم هفته نبوده است و برای ایام هفته نامی نداشته اند . اما رسم آتش افروزی پیش از عید بسیار کهن است و حتی مربوط به زمانهای پیش از زرتشت و دورانهای هند و اروپایی است .

واژه سوری فارسی صفت پهلوی سوریک Surik است . ik پسوند نسبت است و Sur بمعنی سرخ است و در زبان فارسی گل سوری بمعنی گل سرخ از همین ریشه است و این چهارشنبه را از آن جهت سوری گفته اند که در آن آتش سرخ افروخته میشود . این آتش در هنگام ساسانیان گویا در شب آغاز همپسندم یعنی ششم اسفندماه افروخته میشده است و شاید از اینرو بوده است که فرورها از دیدن دود آتش ، جایگاه و باصطلاح دودمان خویش را باز شناسند و بدانسوی پرواز کنند . فرور در گذشته چنانکه گذشت وابسته به دودمان است و واژه فرانسوی Foyer نیز که بمعنی خانه و خانواده استعمال میشود یادگار ریشه کهن هند و اروپایی است و با Feu بمعنی آتش هم ریشه است .

آتش افروزی پیش از نوروز و مخصوصاً آتش افروزی بر روی بامها که در ایران کهن مرسوم بوده و امروز نیز در روستاها معمول است گویا برای راهنمایی فرورها بسوی دودمان هاست ، تا دودمان خویش را باز شناسند و ده روز در میان فرزندان خویش بسربرند .

کجاوه بازی و شال اندازی

در آذربایجان رسم کجاوه اندازی و در روستاهای نزدیک تهران رسم شال اندازی در شب های نزدیک عید و در شب چهارشنبه سوری یک سمبولیسم نیاز و فدیة به فرورهاست و آن چنین است که در این شبها در آذربایجان جعبه های کوچکی با کاغذهای رنگین بشکل کجاوه میسازند و ریسمانی بآن می بندند و جوانان بر بام خانه ها می روند و کجاوه را از کنار پنجره ها می آویزند و صاحب خانه شیرینی و خشکباری را که قبلاً برای این منظور تهیه کرده است در کجاوه ها می ریزد و صاحب کجاوه آنرا فرامی کشد .

در رسم شال اندازان، جوانان شالهای خود را فرومی اندازند و صاحب خانه شیرینی و گاه پیراهن و دستمال و غیره در آن می پیچد و گره می زند. کسانی که شال یا کجاوه می اندازند همیشه نامرئی هستند و نبایستی شناخته شوند. این رسم یادآور رسمی است که در دوران زندگی ابوریحان بیرونی نیز مرسوم بوده است. وی می نویسد که مردم بهنگام فرودگان برای پذیرائی از ارواح بر بام خانه غذا می گذاشتند.^۱

جشن جاوید

جای بسی شادمانی است که ارتش شاهنشاهی رسمی نیکو نهاده است و مراسم جاوید را بیاد کارسربازانی که در راه کشور جان باخته اند در روز بیستم اسفندماه برپا می کند و این رسم کهن ایرانی را زنده گردانده است. چنانکه گذشت فرورهای جاویدان این گردان در گذشته، بنا بر سنت کهن در همین روزهای اواخر اسفندماه بر زمین فرودمی آیند و بخاندان های خویش، میروند. اینان که اینگونه بناشکوه از سپاس داری ارتش و ملت برخوردار میشوند بنا بر روایت اوستای مقدس خوشنود بهالم مینو بازمی گردند و برکت و نیک روزی به کشور و یاسداران گرامی آن می بخشند.

کتابهایی که در این گفتار از آنها سود جستہ ام :



۱ - یشتها ، تفسیر پورداود ، بمبئی ۱۹۲۸

- 2 - Zurvan by R. C. Zaehner, Oxford 1955.
- 3 - La religion de l' Iran ancien par J. Duchesne - Guillemin
Perses Universitaires, Paris 1962.
- 4 - Iranisches Namenbuch von F. Justi, Hildesheim 1963.
- 5 - Old Persian by R. Kent, New Haven 1953
- 6 - The Religious ceremonies and customs of the Parsees, by
J. J. Modi, Bombay 1922.
- 7 - Le Zend-avesta par J. Darmesteter, Paris 1893.
- 8 - History of Zoroastrianism by Dhalla, Cama Oriental
Institute, 1963.
- 9 - Cultes, Mythe et Cosmologie dans l' Iran ancien par M.
Molé, Presses Universitaires, Paris 1963.
- 10 - The down and twilight of Zoroastrianism by Zaehner, put-
nam's Sons, New - York .
11. Dictionnaire illustré de la Mythologie et des Antiquités
grecques et romaines par P. Lavedan, Hachette, Paris 1931.
12. Dictionnaire de la Mythologie grecque et romaine par P.
Grimal, presses Universitaires, Paris 1958.

پرتوی
از فرسنگ ایران
در روزگار ساسانی

نوشته

امام شوشتری

روزگار پادشاهی خاندان
ساسانی که از سال ۲۲۶ تا ۶۵۶
میلادی پاییده است، در تاریخ
ایران دارای درخشندگیها و
برجستگیهای ویژه ایست که در
دوره های دیگر تاریخ کشور
کهنسال ما کمتر مانده دارد.
از دیدگاه سیاسی، یگانگی
و پیوستگی که بدست اردشیر
بابکان در ایران پدید آمد، از
یکسو آثار زشت نایمندی را از
چهره کشور زدود و مردم را از
گزند کشمکشها و جنگ و
ستیزهای محلی که بیشترین آنها
انگیزه ای جز هوسهای جاه طلبانه
و کینه توزیهای خود خواهانه
نداشت آسوده کرد، از سوی
دیگر، در پرتوایه نی و آسودگی

نیروی ملت که بحکم مقتضیات حکومت ملوک الطوائفی تا آنروز در راههای بیهوده و زبانه مند تباه میشد، با هم متحد گردید و بسوی پیشرفت زندگی و آبادی کشور، روی آورد.

برگزیدن دین زردشت بعنوان مذهب رسمی کشور که بفرمان اردشیر انجام گرفته، جز برای جلوگیری از پراکندگی اندیشه ها و تباه شدن نیروهای ملی که حاصل قهری پریشان اندیشی است، دلیل دیگری نداشته است. برخی گمان کرده اند چون خاندان اردشیر در جرگه روحانیان بوده و پدران او سرپرستی پرستشگاه آناهیتا را در شهر استخر میداشته اند، از اینرو اردشیر نسبت بدین زردشت تعصب میورزیده است و همین حالت روحی، بنیاد گذار شاهنشاهی ساسانی را برانگیخته است تا پس از رسیدن بشاهنشاهی، دین زردشت را آیین رسمی کشور قرار دهد و بر دیگر دینهای رایج در آن زمان برتری بخشد.

چنین گمانی درست نیست و بررسی رفتار و کردار اردشیر خلاف آنرا نشان میدهد. برگزیدن دین زردشت بعنوان دین رسمی کشور در حقیقت جزئی از برنامه فکری اردشیر بود که مانا جلوگیری از هر گونه پراکندگی و پراکنده اندیشی و متمرکز ساختن همگی نیروهای کشور و مردم ایران بوده تا ایرانیان بتوانند در راه نگاهداری این آب و خاک و آباد ساختن آن و پیشرفت خود متفقاً تلاش کنند و خوشبخت گردند. گذشته از هر دلیل دیگر ژرف بینی در عبارتهای نامه «تسر»^۱ که در حقیقت رئیس تبلیغات اردشیر بابکان بوده و خوشبختانه برخی از آن، برای ما باز مانده است، چیزی را که گفته شد هر چه بهتر آشکارا نشان میدهد.

۱- تسر، نام هیربندی (طبقه ای از روحانیون مأمور اداره کردن مراسم دینی در آتشکده ها، ضنماقضات شهرستانها نیز از میان آنها انتخاب میشد، روی این اصل آنرا گاهی بمعنی قاضی نیز ذکر کرده اند در عصر ساسانی وظیفه این طبقه و وظائف وزیر دادگستری نیز بوده است) که با اردشیر بابکان همدمی میکرد. و در حقیقت زیادت تبلیغات اردشیر بابکان بود و نام او در کتابها بجای مانده است. ضمنامه ای از او باقی است که آقای مجتبی مینوی آنرا چاپ کرده اند.

اردشیر دشمن پراکندگی و پریشان اندیشی بود چه نیک دریافته بود که پیشرفت ملت و کشورش جز در سایه همدستی و همکوشی و هماندیشی میسر نتواند بود. بر بنیاد این اندیشه، پس از چندین سال رنج و تلاش اردشیر توانست از شهرستانهای پراکنده کشور ایران که تا پیش از شاهنشاهی او از یکدیگر بریده بودند، کشور یگانه‌ای پدید آورد که پایه آن از حکومت هخامنشیان^۱ نیز استوار تر بود.

از اردشیر بابکان نامه‌ای بشکل بخشنامه در دست است که ترجمه عربی متن آن در کتابهای تاریخ عصر اسلامی دیده میشود و میتوان گفت این بخشنامه را اردشیر پس از تاجگذاری در سال ۲۲۶ میلادی بهمگی شهرستانهای کشور ایران فرستاده است. پژوهش در مدلول این بخشنامه و نیز روایات دیگری که در این باره بازمانده و ترجمه آنها را نیز آورده‌ایم، نظری را که درباره طرز فکر اردشیر پور بابک گفتیم، آشکارا در جلوی دیدگانمان روشن میکند.

چون ایمنی که وجود آن در هر جا نخستین شرط برای هر گونه پیشرفتی است، بدست اردشیر در ایران فراهم شد، مردم ایران با شتاب بسیار روی به پیشرفت نهادند. در زمانی کوتاه سراسر کشور آباد شد، و دیری نیاید که ایران کانون تمدن و فرهنگ جهان آنروزی گردید.

بویژه که در آن روزگار، در کشور بیزانس رقیب ایران، تسلط ارباب کلیسا بردستگاه دولت و تعصب خشک کشیشان جلوی هر گونه آزاداندیشی را گرفته بود و کانونهای دانش یونان و روم که تا چندی پیش فروزندگی داشت، در زیر سرپوش تعصبات کلیسا رفته رفته خفه و خاموش میشد. بهمین سبب گروهی از دانشمندان که از سخت‌گیری کشیشان تازه بحکومت رسیده، بجان آمده بودند، بسوی ایران که فراخناک‌ساز گاری برای دانش و فرهنگ بود، روی آوردند.

سه دیگر، در آن روزگار رفت و آمد میان ایران و هندوستان فزونی گرفته بود زیرا گذشته از راههای خشکی که از تنگه‌های هیمالیامیگذشت،

۱ - هخامنشیان از ۵۵۰ قبل از میلاد تا ۳۳۳ قبل از میلاد.

نیروی دریائی شاهنشاهی ایران در عصر ساسانی توانسته بود پهنه دریای پارس (بخش شرقی اقیانوس هند از آن زمان تا سده های اخیر دریای پارس خوانده میشده و در کتابهای جغرافیای عصر اسلامی دریای سرخ را زبانه دریای پارس خوانده اند) را از نیروی دریائی روم و حبشه پاک کند و راه آمد و شد میان ایران و هندوستان را از دریا ایمن سازد . از اینجا بود که فروغی از دانش و فرهنگ هند (یاطبق روایاتی که در کتابهای اسلامی آمده کتب ایرانی که در زمان هجرت اسکندر ایرانیان توانسته بودند به هندوستان ببرند و در آنجا نگهدارند)^۱ بایران باز گردانیده شد ، و بهر حال فروغی از فرهنگ هند بایران تابید و از در آمیختن آن با فرهنگ ایرانی تمدن عصر ساسانی پدیدار شد که در جهان آنروز بیمانند بود .

گذشته از کتابهای دینی و اخلاقی و حقوقی و تاریخ داستانی که در این روزگار جمع آوری و تدوین شده است ، کتابهای بسیار در زمینه فلسفه و سیاست مدن و اخلاق و ستاره شناسی و پزشکی و داروشناسی و گیاه شناسی و دامپزشکی و فن جنگ ، و اردو کشی و شعر و ادب و موسیقی و نقاشی و پیکرنگاری و خوراک پزی و شکیبده (شعبده)^۲ و غیرنگ و داستانهای گوناگون مانند هزار افسان (الفلیله) و داستانهای کوتاه در این روزگار نوشته شده و در دست مردم بود .

همچنین بفرمان دولت کتابهای ارجدار دیگری مانند خداینامک که مشتمل بر تاریخ رسمی و ملی ایران بوده ، تاجنامک و آیین نامک که حاوی قانونها و رسمها و سنتهای ایرانی در کشورداری و عرف اجتماعی از هر گونه بوده است نوشته شده بود که نسخه هایی از آنها در خزانه شاهی نگهداشته اند .

و نیز گاهنامک که شرح حال خاندانهای بزرگ ایرانی و پایگاههای

۱ - الفهرست ابن الندیم الوراق فصل مترجمان دیده شود .

۲ - این واژه شکل فارسی لغت شکیبده است که در عربی به شکل «شهوذه» شده است و این ندیم شکل فارسی را برایمان نگهداشته است . بساواژه های فارسی داریم که هر کدام بشکلی عربی شده اند سپس شکل عربی شده آنها در زبان فارسی کنونی بیدلیل رایج شده و یکی از آنها شکیبده است .

دولتی و اجتماعی که افراد این خاندانها میداشته‌اند، در آن نگاشته شده بود. بگفته علی بن حسین مسعودی در کتاب التنبیه والاشراف، در گاهنامک ششصد پایگاه دولتی و اجتماعی یاد شده بوده است.

کتابهای دیگری بنام کارنامک در شرح حال و رفتار و کردار برخی شهریاران بزرگ ساسانی وجود داشته که از آنها نام کارنامک اردشیر و کارنامک خسروانوشروان برایمان بازمانده و در شاهنامه برخی از مطالب این دو کتاب آمده است^۱.

و نیز کتاب دیگری بوده است که در آن چهره شاهان ساسانی بامهارت بسیار و رنگ آمیزیهای زیبا نگاشته شده بود و چنانکه تاریخ نویسان عصر اسلامی نوشته‌اند، این کتاب نخست بار بفرمان هشام بن عبدالملک اموی در ماه جمادی الاخر سال ۱۱۳ هجری از فارسی عبری ترجمه شده است. مسعودی که در سال ۳۰۳ هجری نسخه‌ای از این کتاب را در نزد یکی از خاندانهای بزرگ ایرانی دیده، از زیبایی تصویرها و قشنگی کاغذ آن ستایش بسیار کرده است.

در دیوانهای دولتی عصر ساسانی دفترهای بسیاری بوده که در آنها آگاهیهای فراوان در زمینه مساحت کشتزارهای کشور و امور مالی و اقتصادی و عمرانی و راههای خشکی و دریائی درج بوده است.

از دفترهای دیوان خراج نام همگی کشتزارها و روستاهای کشور و مساحت و مالیات جنسی و نقدی هر روستا ثبت بود. از دیدگاه مالیاتی بزرگترین واحد در بخش بندی کشور «استان»^۲ نام داشت. این واژه علاوه بر معنی

۱ - کارنامه اردشیر پاپکان بازمانده و چاپ گردیده است.

۲ - استان، (با کسراف) در زبان فارسی عصر ساسانی بدو معنی بکار میرفته است: اول بمعنی پسوندی برای نشان دادن جا و مکان مانند هندوستان بمعنی سرزمین هندوها و افغانستان سرزمین افغانها و غیره... دوم بمعنی ناحیه مخصوصاً در تقسیم بندیهای مالیاتی (حوزه های مالیاتی) و این کلمه نیز بزبان عربی در آمده و آثرابه «استانات» جمع بسته اند. واحد کوچکتر از استان، استان (با پیش الف طبق تلفظ ارمنی) مینا در این دو معنی بکار رفته است، (تسوگ یا تسوج) دابمعنی ناحیه بکار برده اند در حقیقت برابر کلمه شهرستان در تقسیمات کشوری است و کوچکتر از تسوگ روستا بوده که در عصر ساسانی روستاک تلفظ میشده است و در کتب عربی بشکل روستاق دیده میشود.

پسوندی آن که در پایان کلمه هائی مانند خوزستان و هندوستان و دیگرها دیده میشود، بصورت يك کلمه مستقل در همان معنی که گفتیم بکار میرفته است. در کتابهای البلدان عصر اسلامی پیروی از روزگار ساسانی کثور عراق بدوازده استان تقسیم شده بود. بخش کوچکتر از استان «تسوک» است که در زبان عربی بشکل «طسوج» درآمده. هر استان شامل چند تسوک برده است. کوچکتر از تسوک روستاک است که در عربی «روستاق» و در فارسی کنونی روستا شده و کوچکترین واحد دیه بوده است که امروزه میگوئیم. برای دریافت مالیات سرانند و مالیات پیشه‌وران که بطور مقطوع در سه قسط هر چهار ماه يك قسط گرفته میشد، دیوانی بوده که ابوحنیفه دینوری نام آنرا «سرای شمرگ» یاد کرده است.

دیوان برید اداره‌ای بوده که در دفترهای آن شرح همه راههای کشور و ایستگاههای میانه راهها که آنها را «خان»^۱ میگفته‌اند و مسافت هر ایستگاه تا ایستگاه دیگر و تعداد اسبان و استران و شتران اداره برید و کارداران آن در دفترهای آن دیوان نوشته شده بود. کارداران اداره برید کار خیرگزاری دولت را نیز بعهده میداشته‌اند و این سنت از عصر هخامنشی تا زمان خلیفگان اسلامی رایج مانده است. آگاهیهای که در کتاب المسالك عصر اسلامی می‌بینید همگی از دفترهای این اداره گرفته شده و نویسنده‌گان آنها اندک اطلاعاتی گاهی از مشاهدات خود بر آنها افزوده‌اند. دلیل این ادعا یکی شکل فصل بندی و عبارات کتابهای مذکور است که در همگی تقریباً یکسان و یکنواخت است و پیدا است که نخستین آنها مثلاً المسالك ابن خردادبه که خود از کارداران اداره بریده بوده و یا المسالك جیهانی^۲ که متأسفانه نسخه آن برای ما باز نمانده، مطلب را از دفترهای اداره برید برداشته و دیگران از آن کتابها اقتباس کرده‌اند.

دلیل دیگر اینستکه می‌بینید در کتابهای یاد شده در باره کشورهای شرقی دجله یا شهرستانهای کشور ایران اطلاعات بسیار فراوان است و گاهی

۱- خان، بمعنی کاروانسرا و چاپارخانه است که کلمه خانه نیز از آن گرفته شده است.
 ۲- جیهانی از دانشمندان مشهور ایران در روزگار سلطنت سامانیان است که کتاب المسالك او از میان رفته ولی کتاب وزراء و الاکتاب از او باقی است.

راهها فرسنگ بفرسنگ وصف شده است. اما چون سخن از حدود مرزهای عصر ساسانی کشور ایران میگردد و مثلاً بمصر و شام میرسد، نویسندگان آن کتابها آگاهیهای وسیعی در دست ندارند. دلیل سوم تصریحاتی است که برخی از این نویسندگان در میان کتابهای خود کرده اند مثلاً ابن حوقل میگوید در باره دژهای استان فارس هر کس آگاهیهای بیشتر بخواهد به دفترهای دولتی باید مراجعه کند.

دیوان کاست بر فرزد - نام این اداره را خوارزمی در مفاتیح العلوم برای مانگه داشته است کار این دیوان نظارت بر آبیاری در کشور و در دفترهای آن تمام آگاهیها مربوط به چشمه های آب کشور از رودها و چشمه سارها و قناتها و بندها و شادروانها و حقا به^۲ هر کشتزار از هر منبع ثبت بوده و اگر در یکی از آنها دگر کونی پدید میآید باید آن دگر کونیها را در دفترهای این اداره ثبت کنند.

دیوان گهبد (جهبذ) - کار این اداره نظارت بر ضرابخانه های دولتی بوده و نقدینه دولتی را نیز نگه میداشته است و همچنین دیوانهای دیگری برای کارهای کشوری بوده که شمردن نام همگی آنها و توضیح هر کدام باید در تاریخ سازمانهای روزگار ساسانی گفته آید.

از اداره های کشوری مهم دیگر دیوان محاسبات بوده که آنرا «ایران امار کر» می گفته اند و کار آن تنظیم بودجه کشور و نگرش بر دخل و خرج کشور بود. در روزگار منصور عباسی این اداره بر اهمنامی خالد برمکی بار دیگر بنیاد نهاده شد و آنرا «دیوان الزمام» یا «دیوان الازمه» نام نهاده اند.

وزارت جنگ نیز دفترهایی داشت که نام سپاهبدان و اسواران و سربازان و جیره و مواجب هر کدام در آن ثبت بود و نیز دفترهایی برای ثبت موجودی انبارهای اسلحه و خواربار و اسبان و استران و شتران سپاه و فیلان وجود داشته است. گذشته از همه اینها، در هر کز هر شهرستان دفترهایی بوده است که کارهای مربوط به آن شهرستان از مالیات و دیگرها، در آنها نگاشته شده بود. این آگاهیها که از لابلائی کتابهای عصر اسلامی بدست ما رسیده است،

۱ - شادروان (به ذم دال) به بندی گفته میشد که در جلو رودخانه برای بالا آوردن آب آن میساخته اند مانند شادروان اهواز و شادروان شوشتری (معروف به شادروان شاهپوری)

۲ - حق بهره برداری يك ملك از آب يك رودخانه یا قنات.

نشان میدهد که ایران در روزگار ساسانی درخشانترین و بزرگترین کانون دانش و فرهنگ و صنعت و هنر جهان بوده است و در سازمانهای اداری، ازدولت بیژانس نیز خیلی پیشرفته تر بوده است.

افسوس که شکست دولت ساسانی در میانه های سده هفتم میلادی بساط این تمدن درخشان را در نوردید و آنرا از درخشندگی و پرتوافتسانی بازداشت. بیشتر کتابها با آتش تعصب سوخته شد و کاخها ویران و مظاهر فرهنگ و دانش و هنر نابود شد. خلیفه دوم میکوشید تا تازیان با ایرانیان نیامیزند و خوی و منش آنان از بیابانگردی بشهریگری نگراید.

از یاران پیغمبر بزرگوار اسلام گروه اندکی بروح و گوهر دین والائی که آن بزرگوار آورده بود پی برده بودند و بجهان از دیدگاه آن بزرگوار مینگریستند. بیشتر آنان اسلام را ابزاری برای سلطه نژاد عرب می پنداشتند. بویژه اعراب بیابانگرد که از آموزشهای عالی اسلام چیزی در نیافته بودند و وصف حالشان در قرآن کریم بعبارت «الاعراب اشد کفراً و نفاقاً» و گزنده تر از این عبارت وصف شده است.

این گروه چون در پرتو پیشرفت اسلام بر سرزمین ایران دست یافتند، آنرا بهشت موعود می پنداشتند. از اینرو جز سیراب کردن شهوتهای جانوری بچیز دیگری نمیتوانستند اندیشید. تمدن و دانش و فرهنگ برایشان ارزشی نداشت، بلکه اینگونه چیزها را نشانه کفر و گمراهی و مجوسی گری می شمردند. در نتیجه آنچه کتاب از روزگار پیشین بود از میان رفت. نکته دیگری که بنابود شدن کتابهای عصر ساسانی سرعت بخشیده، کمی شماره نسخه های هر کتاب در آن روزگار است. در آن زمان صنعت چاپ وجود نداشت تا از هر کتاب هزارها نسخه فراهم شود از اینرو از هر کتاب جز چند نسخه در دست طبقه توانگر کشور موجود نبود. دیگران نمیتوانستند برای خود کتاب دستنویست آماده کنند.

از سوی دیگر منسوخ شدن خط پهلوی یا بعبارت بهتر از رسمیت افتادن آن در نامه نگاریهای دولتی و رسمی، رفته رفته زبان کتابهای عصر ساسانی را

نامفهوم کرد و این نیز یکی از انگیزه‌های از میان رفتن بازمانده آن کتابها در این گوشه و آن گوشه کشور بوده است

درباره از میان بردن کتابهای ایرانی در آغاز هجوم اعراب بیشتر تاریخ نویسان چیزهایی نوشته‌اند که جای شبهه و انکار برای کسی باز نمیگذارد. اما چون هدف نویسنده از این گفته‌ها چیز دیگری است، از آوردن آن گواهیها چشم میپوشیم و تنها بیک داستان تاریخی اشاره میکنیم که حجتی بر گفتارمان باشد.

میدانیم که خیدز پسر کاوس معروف به افشین از بزرگان اشروسنه بوده و کسی است که خدمت بزرگی بخاندان عباسی کرده است. اربود که توانست جنبش بابک خرم‌دین را که مدت ۲۰ سال بند را از کشیده و لشکریان خلیفه را بارها شکست داده بود سر کوب کند و این انقلاب بزرگ را که در همه دلها بیم افکنده بود، براندازد. همینکه انقلاب بابک فرونشست و پایه خلافت عباسی بار دیگر استوار شد، معتصم هشتمین خلیفه آن دودمان بشیوه نیاگان خود بر آن شد افشین را از راه غدروفریسکاری پس از آنهمه نیکبها، از میان بردارد. برای او بیک محاکمه ظاهری ترتیب دادند و سرانجام او را ناجوانمردانه، نهانی خفه کردند. در آن محاکمه افشین متهم بکفر و زندق شد و ابودوآد قاضی از جمله از افشین میپرسد «اگر تو مسلمانانی پس این کتاب را که بخط کفار است و جلد زرین گوهر نشان دارد و از خانه تو بدست آمده است چرا نابود نساخته‌ای؟» افشین در پاسخ میگوید: «این کتاب مشتمل بر دانش و ادب است و من از دانش آن سود میبردم و چون از نیاگانم باز مانده بوده دریغ داشتم آنرا نابود سازم»

این پرسشها در زمانی رخ میدهد که آزادی عقیده و آسانگیری در مذهب تا اندازه‌ای در جامعه روان شده بود. از همینجا بیندیشید که در آغاز کار، باچه دیده‌ای بکتابها و نقاشیهای ایرانی می‌نگریسته‌اند.

باری از میان چندین هزار جلد کتاب عصر ساسانی که در زمینه دانش و هنر و ادب نوشته شده بود و هزارها دفتر دیوانی که در آنها آگاهیهای بسیاری در

زمینه های سیاسی و اجتماعی و تاریخی و مالی و اخلاقی وجود داشت ، اندکی در این گوشه و آن گوشه باز مانده بود ، که ترجمه همانها سنگ زیربنای کاخ فرهنگ و تمدن عصر اسلامی را فراهم آورده است .

مسهودی میگوید کتاب «صور الملوك الفرس» را برای هشام بن عبد الملك اموی عربی ترجمه کرده اند . هر چند این کتاب و نیز ترجمه عربی آن برایمان باز نمانده است ، اما چون این تاریخ نویس و دیگران آنرا دیده اند و ترجمه آن اشاره کرده اند ، باید گفت آن کتاب نخستین کتابی است که از زمان پهلوی عربی ترجمه شده است .

زمانیکه حکومت نژادپرست اموی باتلاش ایرانیان پیشوائی ابو مسلم خراسانی بر افتاد و عنصر ایرانی نیروئی گرفت و از تعصبات خشک مذهبی و تند نژادی تا اندازه ای کاسته شد ، روز به روز مترجمان بنام ایرانی که در نگارش عربی نیز از نویسندگان تر از اول بشمار می آید . دلیرانه آغاز کرد برخی از کتابهای روزگار ساسانی را زیر نام اصلی آنها عربی ترجمه کند . سرانجام بکوشش او مترجمان دیگر کتابهای خداینامگ و تاجنامگ و آئین نامگ و کلیله دمنه بزبان عربی برگردانیده شد ، اما روز به سرانجام جان خود را بر سر اینکار گذاشت .

روز به معروف به ابن مقفع را بزندقه متهم کردند و گفته اند چون از کنار آتشکده ای میگذشته است شعری زمزمه کرده که معنی آن چنین است : ای خانه دوست ، هر چند از بیم دشمن از تو دوری میگزینم . لیکن دلم بتو پیوسته است .^۱

از اینجا بود که نویسندگان عصر اسلامی با اینکه سرچشمه اطلاعاتشان کتابهای روزگار ساسانی و دفترهای دیوانهای دولتی آن زمان است ، بیشتر آنان از گفتن سرچشمه سخن خود چشم پوشیده اند . زیرا بیم داشتند دشمنانشان آنرا بکفر و زندقه یا هواخواهی از مجوسی گری متهم کنند و خیلی آسان کارشان را بسازند .

برای اینکه دانسته شود چنین راهی برای کینه توزی و دشمنی نمودن، باز بوده است يك گواه دیگر نیز بر آنچه گفته شد افزوده میشود: در مسلمانی و پاکی عقیده دودمان برمکی جای تردیدی نیست. لیکن پس از آنکه این خاندان بفرمان رشید عباسی برافتاده شدند، اصمعی^۱ با آنهمه بهره‌ها که از خان کرم آنسان برده بود، چون نمیتواند برمکیان را ببخل یاپستی یاستمگری متهم کند در نکوهش ایشان چنین میسراید:

«هر زمان در انجمنی از چند گانه پرستی سخنی گفته میشود رخساره برمکیان میدرخشد. و هر زمان آیه‌ای از قرآن برایشان خوانده شد، آنان سخنانی از مزدك باز گو میکنند»^۲.

با همه این فشارها و سختگیریها، دلیری روزبه‌راها را برای ترجمه باز کرده بود و پس از او بتشویق وزیران دانش‌پرور ایرانی و دیگر بزرگان دولت که پیش‌ریشان باز ایرانی هستند عصر ترجمه در تاریخ تمدن اسلامی آغاز میگردد و کتابهای بسیار در همه زمینه‌ها از پهلوی و سریانی و یونانی عبری برگردانیده میشود.

دلیری روزبه درهای تمدن و فرهنگ ایران را بر روی عرب زبانان گشود و شکوه و درخشندگی این تمدن بر تعصبات خشک‌چیره شد تا آنجا که عمرو ابن بصری معروف بجاحظ در کتاب تاج یا اخلاق الملوک که بخش بزرگ آن ترجمه از آئین نامک است، بی‌پروا چنین مینویسد:

«نخست از شهریاران ایران آغاز میکنیم زیرا آنان در این کارها پیشگامند و ما قانونهای کشورداری و پایگاه بزرگان و فرودستان و چگونگی راه‌بردن مردم و وادار کردن هر رده را در پذیرفتن آنچه دارد و خشنود بودن بهره‌اش را از آنان آموخته‌ایم»^۳.

ترجمه کتاب خدا اینامک انگیزه‌پیدایش دگرگونی بزرگی در فن تاریخ-

۱- اصمعی از لغت شناسان عصر هارون الرشید و رقیب کسائی و ابو عبیده بود.

۲- اذا ذکر الشریک فی مجلس اینرت و جدہ بنی برمک

و ان تلیت عنه هم آیه آتوا بالا حدیث عن مزدک

۳- التاج ص ۶۶

نویسی عصر اسلامی شد. تا آ زمان اگر درباره گذشته ها چیزهایی نوشته بودند بیشتر جنبه بازگفتن روایات و داستان سرائی پراکنده داشت و از شرح حال اشخاص نامی یا داستانهای مأخوذ از افسانه های یهودی و مسیحی درباره آفرینش جهان، افزون تر نبود و اینگونه نوشته ها را «الاخبار المبتداء» یا «الاخبار الاوائل» می گفتند که بدست کسانی مانند وهب بن منبه و «کعب الاخبار» میان مسلمانان پراکنده شده بود و برخی از آنها بشکل (حدیث) از صحابه سینه بسینه یا در رساله های نقل میشد. حتی شکل تنظیم کتابهای معروف به سیره مانند سیره ابن هشام یا ابی مخنف لوط بن یحیی را نمیتوان شیوه تاریخ نویسی شمرد هر چند گمان میکنم که در نگارش این سیره ها اسلوب کارنامه نویسی عهد ساسانی بی تأثیر نبوده است.

نخست کسی که وقایع تاریخ را بشکل سالنامه های ایرانی سال بسال برشته نگارش کشیده است دانشمند بزرگ ایرانی محمد بن جریر طبری است که در سال ۳۱۰ هجری دیده از این جهان بسته است و کتاب او پشتوانه تاریخهای دیگر بعد از او است. آنچه از مطالب مندرج در جلد اول کتاب او مربوط بایران است و بلعمی وزیر معروف سامانی آنرا ترجمه کرده بی گمان از خداینامگو و سرچشمه های دیگر ایرانی گرفته شده است.

اندکی پس از طبری علی بن حسین مسعودی می آید که در سال ۳۴۵ هجری در گذشته وی نیز در نوشته های خود شیوه طبری را پیروی کرده اما افسوس که بیشتر تالیفات این تاریخ نویس گم شده و تنها دو کتاب مروج الذهب، آنهم نسخه ای که در سال ۳۳۲ هجری نوشته شده نه نسخه تجدید نظر شده در سال ۳۴۵ هجری، و کتاب ارجدار التنبیه والاشراف که در آن ژرف بینی بیشتر، بکار برده شده، چیزی از تالیفات او در دست نیست. مسعودی چنانکه از لابلای سخنان او در دو کتاب بازمانده آشکار است تحت تأثیر شدید تمدن و فرهنگ کهن ایران قرار گرفته بوده و بگفته خودش در دو کتاب پیشگفته، بیشتر دانش ایرانیان را در کتابهای خود گنجانیده بوده است. خود وی در باره بهره برداری از سرچشمه های ایرانی چنین گوید:

«ایرانیان شایسته‌ترند که اخبار از آنان گرفته شود. هر چند گردش زمانه و حوادث روزگار اخبارشان را فرسوده کرد و بزرگیهایشان فراموش گردیده و دنباله آئین زندگی آنان بریده شده است از اینرو ما جز آگاهیهای کمی نمیتوانیم از گذشته‌های آنان بدست آوریم. ایرانیان و الاثرین بزرگیها و بهترین آراستگیها و سیاست و ریاست را می‌داشته‌اند. شیران بودند در میدان کارزار. استوار بودند در هنگام پیکار. مردم دیگر از بیسم شوکت و بسیاری لشکریانشان با جگزار و فرمانبردار آنان بودند.»^۱

مسعودی درباره کتابی که نام آنرا «صور ملوک الفرس» نگاشته و این نام ترجمه‌ای از نام فارسی کتاب مذکور است و ما پیش از این بمورد چنین کتابی در عصر ساسانی و سده‌های نخستین عصر اسلامی اشاره کرده‌ایم چنین گوید:

«در سال ۳۰۳ هجری نزد یکی از خاندانهای بزرگ ایران کتاب بزرگی دیدم که حاوی دانشهای بسیار بود. از دانشهای ایران و اخبار شهریاران و بناهایی که هر پادشاه پدید آورده و روش کشورداری او چیزهایی در آن کتاب بود که در کتابهای دیگر ایرانی مانند خداینامک و آئین نامک و کهنامک و دیگرها ندیده بودم. این کتاب مصور بود و در آن شمایل ۲۷ پادشاه از خاندان ساسانی نگاریده شده بود: ۲۵ مرد و ۲ زن. شکل هر پادشاه را روزی که در گذشته بود، پیر یا جوان کشیده بودند بازوورها و تاج و آرایه‌ها و رنگ ریش و رخساره او. این شهریاران ۴۳۳ سال و یکماه و ۷ روز شاهی کرده بودند. ایرانیان روزی که پادشاهی می‌مرد شکل او را بهمانگونه که بوده مینگاشتند و در خزانه نگه میداشتند تا شاه زنده از شمایل در گذشته آگاه باشد.»

«هر شاهی که در جنگ کشته میشد او را ایستاده مینگاشتند و گرنه نشسته نقش میکردند. چگونگی رفتار هر شاه با بزرگان و توده مردم و رویدادهای بزرگی را که در زمان او رخ داده بوده در آن کتاب مینوشتند.^۲ تاریخ نگارش این کتاب که در خزانه شاهان ایران بدست آمده بود نیمه جمادی الاخر

۱- التنبیه والاشراف ص ۹۲

۲- این گفته مسعودی اشاره بسالنامه های شاهی است.

سال ۱۱۳ هجری است که بفرمان هشام بن عبدالملک اموی از فارسی عبری برگردانیده شده بود.^۱

نسخه ای که مسعودی در سال ۳۰۳ دیده است اگر متن عربی باشد باید گفت ترجمه عربی کتاب را که در سال ۱۱۳ هجری بفرمان هشام اموی صورت گرفته باصل کتاب ملحق کرده بودند. و گرنه چگونه در متن عربی شمایل شاهان ساسانی وجود داشته است؟ زیرا باور کردنی نیست که در عصر هشام اموی هنگام ترجمه کتاب عبری نقاشی‌ها را تجدید کرده باشند بویژه که عبارات مسعودی کهنگی نقاشی‌ها را می‌رساند.

پس تاریخی که مسعودی یاد کرده تاریخ ترجمه کتاب از فارسی عبری است. شرحی که درباره شمایل اردشیر بابکان و یزدگرد پورشهریار آورده است با توضیحات حمزه بن حسن اصفهانی که وی نیز کتاب را دیده یکسان است.

مسعودی گوید: «نخستین شهریاران اردشیر بود. رخت رویین او سرخ نقش دار بشکل دینار، شلوار آسمانی رنگ، تاج سبز در زر بود. آخرین پادشاه یزدگرد پورشهریار پور خسروا پرویز بود. رخت روئین سبز نقش دار، شلوار آسمانی نقش دار، تاج سرخ، نیزه‌ای در دست و بر شمشیری تکیه زده است.»

منظور این نویسنده از رنگ تاج، رنگ پارچه آستر آن است که در بالا از میان کنگره‌های تاج بشکل گوئی از پارچه بیرون آمده است، و این گوی منسوج در تاج همگی شاهان ساسانی دیده میشود.

چنانکه حمزه بن حسن اصفهانی نوشته است، پوران دخت و آذر میندخت دختران خسروا پرویز، موهای خود را از میان تاج بالا آورده و بشکل گوی منسوج پیشگفته در آورده بودند. مسعودی در دنباله سخن خود افزوده است: «این نقاشی‌ها بارنگهای گوناگون شکفت انگیزی که در این زمان (زمان مسعودی) مانند آنها نیست و از آب زر و سیم و براده مس کشیده شده بود. کاغذ

کتاب رنگ نیلوفری شکفت آوری داشت و از بس لطیف ساخته شده بود نتوانستم بدانم کاغذ است یا پوست .

حمزه پسر حسن اصفهانی که تا چند سال پس از مسعودی میزیسته و تاریخ پایان یافتن کتاب او سال ۳۵۰ هجری است ، نام این کتاب را «صور ملوک بنی ساسان» یاد کرده و این جمله هر چند درست تر از نامی است که مسعودی آورده باز ترجمه ای از نام اصلی کتاب است . جهت آنکه گفتیم این ترجمه درست تر از ترجمه مسعودی است و در کتاب جز عکس شاهان دودمان ساسانی نبوده است پس این نام بواقع سازگارتر است .

توضیحاتی که حمزه درباره شکل همه شاهان ساسانی از کتاب نقل کرده و نیز آنچه مسعودی درباره شکل اردشیر بابکان و یزدگرد پور شهریار آورده است ، با سکه های شاهان ساسانی برابر است پس در درستی سخنان این دو تاریخ نویس نمیتوان تردید کرد . اینک ترجمه گفته های حمزه پسر حسن را درباره شمایل همه شاهان ساسانی در زیر می آوریم :

۱- اردشیر بابکان از ۲۲۶ تا ۲۴۰ میلادی : « رخت روئین دارای نقش دینار . شلوار آسمانگون . تاج سبز درزر . ایستاده نیزه در دست . »
 ۲- شاپور معروف به نبرده از ۲۴۰ تا ۲۷۱ میلادی : « رخت روئین آسمانگون . شلوار سرخ زربفت . تاج سرخ آمیخته به سبز . ایستاده نیزه در دست . »

۳- هرمزد پور شاپور از ۲۷۱ تا ۲۷۵ میلادی : « جامه روئین سرخ زربفت . شلوار سبز . تاج سبز درزر . در دست راست نیزه و در دست چپ سپر . سوار بر شیر . »^۱

۴- بهرام پور هرمزد از ۲۷۵ تا ۲۷۵ میلادی : « رخت روئین سرخ . شلوار سرخ تاج آسمانی رنگ در میان دو کنگره زر و ماهزرگ .^۲ در دست راست نیزه و در دست چپ شمشیری دارد که ایستاده بر آن تکیه زده . »

۱- سنی ملوک الارض ص ۳۵ .

۲- واژه ماهزرگ بمعنی زیوری است که بگونه ماه نواز زر می ساخته اند . این لغت بشکل «مازرگ» عربی شده و در کتابهای تاریخ بکار رفته است .

- ۵ - بهرام پور بهرام. از ۲۷۵ تا ۲۹۲ میلادی: «جامه روئین سرخ زربفت. شلوار سبز. تاج آسمانی رنگ میانه دو کنگره از زر و ماه نوزدین. برتخت نشسته. در دست چپ کمان زه کرده و در دست راست سه خدنگ.»
- ۶ - بهرام پور بهرام پور بهرام. از ۲۹۲ - تا ۲۹۳ میلادی: «جامه روئین آسمانی رنگ زربفت. شلوار سرخ. برتخت نشسته و دست راست را بر شمشیر تکیه داده است. تاج سبز میانه دو کنگره از زر و ماهزرگ.»
- ۷ - فرسی پور بهرام. از ۲۹۳ تا ۳۰۱ میلادی: «جامه روئین سرخ زربفت. شلوار آسمانی رنگ. ایستاده و هر دو دست را بر دسته شمشیر تکیه داده است. تاجش سبز است.»
- ۸ - هرمزد پور فرسی. از ۳۰۱ تا ۳۰۹ میلادی: «جامه روئین سرخ زربفت. شلوار آسمانی رنگ زربفت. ایستاده هر دو دست را بر شمشیر تکیه داده. تاجش سبز است.»
- ۹ - شاپور هویه سنبا از ۳۰۹ تا ۳۷۹ میلادی: «جامه روئین زربفت. شلوار سرخ زربفت. تبرزین در دست برتخت نشسته. تاج او آسمانی رنگ است که پیرامون آن زرین شده و میانه دو کنگره زر و ماه نو زرین قرار دارد.»
- ۱۰ - اردشیر پور شاپور از ۳۷۹ تا ۳۸۳ میلادی: «جامه روئین آسمانی رنگ زربفت، دارای نقش دینار شلوار سرخ زربفت. ایستاده در دست راست نیزه و دست چپش را به شمشیر تکیه داده. تاجش سبز است.»
- ۱۱ - شاپور پور شاپور از ۳۸۳ تا ۳۸۸ میلادی: «جامه روئین سرخ زربفت. شلوار آسمانی رنگ و در زیر رخت روئین جامه دیگری برنگ زرد دارد. تاجش سبز آمیخته بسرخ است، میانه دو کنگره زر و ماه نواز زر. ایستاده در دست او عصای آهنی است، که بر نوک آن سر برنده ای استوار شده و دست چپ را بر دسته شمشیر تکیه داده است.»
- ۱۲ - بهرام پور شاپور ملقب به کرمانشاه از ۳۸۳ تا ۳۹۹ میلادی: «جامه روئین آسمانگون زربفت، شلوار سرخ زربفت. تاج سبز در میانه سه کنگره

زروماهرگ از زر. ایستاده در دست راست نیزه دارد دست چپ را بر شمشیر تکیه زده.»

۱۳- یزدگرد بزه کار پور بهرام از ۳۹۹ تا ۴۱۹ میلادی: «جامه روئین سرخ. شلوار آسمانی رنگ تاج آسمانی رنگ نیزه در دست ایستاده.»

۱۴- بهرام گور پور یزدگرد. از ۴۲۰ تا ۴۴۰ میلادی: «جامه روئین آسمانی رنگ. شلوار سبز زربفت. تاج به رنگ آسمان. گرز در دست دارد. نشسته بر تخت.»

۱۵- یزدگرد نرمنخو پور بهرام از ۴۴۰ تا ۴۵۷ میلادی: «جامه روئین سبز. شلوار سیاه زرکش. تاج آسمانی رنگ. بر تخت نشسته و دست بر شمشیر تکیه داده است.»

۱۶- پیروز پور یزدگرد از ۴۵۹ تا ۴۸۳ میلادی^۱: «جامه روئین سرخ. شلوار آسمانی زرکش. تاج آسمانی رنگ. نیزه در دست بر تخت نشسته.»

۱۷- بلاش پور پیروز از ۴۸۳ تا ۴۸۷ میلادی: «جامه روئین سبز. شلوار سرخ نقش دار با خطهای سیاه و سفید. تاج آسمانی رنگ. ایستاده نیزه در دست.»

۱۸- قباد پور بلاش از ۴۸۷ تا ۵۴۱ میلادی: «جامه روئین آسمانی رنگ نقش دار با خطهای سیاه و سفید. شلوار سرخ. تاج سبز. بر تخت نشسته بر شمشیر تکیه زده است»^۲.

۱۹- خسرو انوشروان پور قباد از ۵۳۱ تا ۵۷۹ میلادی: «جامه روئین سفید، دارای نقش از رنگهای گوناگون. شلوار آسمانی رنگ. بر تخت نشسته بر شمشیر تکیه داده است.»

۲۰- هرمز پور خسرو از ۵۷۹ تا ۵۹۰ میلادی: «جامه روئین سرخ نقش دار. شلوار آسمانی رنگ نقش دار. تاج سبز. بر تخت نشسته. در دست راست گرز و دست چپش را بر شمشیر تکیه داده است.»

۱ - در فهرست حمزه تصویر هرمز ملقب به فرزانه پسر کوچکتر یزدگرد که از ۵۷۹ تا ۵۹۰ شاهی کرده شرح داده نشده است.

۲ - سنی ملوک الارض ص ۳۵ تا ۴۰

۲۱- خسرو پرویز پور هرمزداز ۵۹۰ تا ۶۲۸ میلادی: «جامه روئین کلگون نقش دار. شلوار آسمانی. تاج سرخ. نیزه دردست».

۲۲- قباد دوم ملقب به شیرویه پور خسرو دوم از ۶۲۹ تا ۶۲۹ میلادی: «جامه روئین سرخ نقش دار. شلوار آسمانی رنگ نقش دار. تاج سبز. ایستاده شمشیر برهنه دردست».

۲۳- اردشیر پور شیرویه از ۶۲۹ تا ۶۲۹ میلادی: «جامه روئین آسمانی رنگ نقش دار. تاج سرخ. ایستاده. نیزه در دست راست و دست چپ را به شمشیر تکیه داده».

۲۴- پوراندخت دختر پرویز از ۶۳۰ تا ۶۳۱ میلادی: «جامه روئین سبز نقش-دار. شلوار برنگ آسمان. تاج برنگ آسمان برتخت نشسته است و تبرزین دردست دارد».

۲۵- آذرمیندخت دختر پرویز از... «جامه روئین سرخ دارای گل بته رنگارنگ شلوار برنگ آسمان. برتخت نشسته دردست راست تبرزینی دارد و دست چپ را بر شمشیر تکیه داده است».

۲۶- یزدگرد پور شهربار از ۶۲۷ تا ۶۵۲ میلادی: «جامه روئین سبز نقش-دار. شلوار آسمانی نقش دار. تاج سرخ. دردست راست نیزه دارد. دست چپ را بر شمشیرش تکیه زده است. کفش همگی شاهان سرخ است»^۲.

نکته هائی که درباره فهرست بالا باید گفته شود آنست: یکی اینکه در نسخه چاپی کتاب حمزه شرح تصویر ۲۶ پادشاه از زن و مرد آورده شده در صورتی که مسعودی شماره تصویرها را ۲۷ پادشاه مینگار د: ۲۵ مرد و ۲ زن میتوان گفت که توصیف يك پادشاه در زمانی هنگام نسخه برداری از کتاب حمزه از قلم افتاده است. زیرا دلیلیم ندارد این تاریخ نویس از توصیف رخسار يك شاه که در کتاب بوده است، خودداری کند.

۱ - فاصله مربوط به زمامداری نا مشروع شرواز است که از سرداران خسرو - پرویز بوده.

۲ - سنی ملوک الارض ص ۳۵ تا ۴۳.

دو دیگر: از سال ۶۳۱ تا ۶۳۷ میلادی که چندین مدعی سلطنت برخاسته است در میانشان کسانی از خاندان ساسانی نیز نام شاهی داشته‌اند با تصویری که از کتاب حمزه افتاده مربوط بیکی از این شاهان بوده که روزگار زود گذری داشته‌اند

از داستان کم بودن يك تصوير در فهرست کتاب سنی ملوك الارض در گذریم و الانبیاء نسبت بشمارهٔ تصویر شاهان که مسعودی قلمداد کرده است. متأسفانه علاوه بر آنکه بیشتر متون اصلی کتابهای عصر ساسانی از میان رفته دست زمانه ترجمهٔ عربی آنها را نیز که در سده‌های دوم و سوم هجری از پهلوی به عربی برگردانیده شده بود، نیز از میان برده است و اگر شور ایران پرستی و بزرگواری حکیم فرزانه استاد طوسی نبود و خداینامک را بصورت يك اثر بزرگ حماسی در قالب شصت هزار بیت زیبا و شورانگیز نمیریخت، امروز از کتابهای ایران باستان جز چند رسالهٔ مذهبی چیزی در دست نداشتیم.

باری از آنهمه گنجینه‌های گرانبهای دانش و فرهنگ و ادب و هنر که سنگ زیر بنای تمدن عصر اسلامی بوده است تکه‌هایی در متون کتابهای تاریخ و ادب و سیری که در روزگار عباسی بزبان عربی نوشته شده است با قید نام سرچشمهٔ مطلب باقی است و هم‌اکنون در دسترس مآر دارد. از برخی از این متون در کتابهای فارسی که در عصر اسلامی نوشته شده است تکه‌هایی بطور پراکنده ترجمه و نقل کرده‌اند بی آنکه بنام سرچشمهٔ سخن اشاره شده باشد و نیز در ترجمهٔ برخی از آنها دگر گونی‌هایی شده و بیشتر آن متون به شکل اندرزهای اخلاقی درآمده که از جهت فن تاریخ نویسی ارزش چندانی ندارد. زیرا نظر این نویسندگان بیشتر نتیجهٔ اخلاقی مطلب بوده تا سود تاریخی آنها. از این رو از بردن نام شاهان که در سرچشمهٔ اصلی بوده خودداری کرده‌اند، در نتیجه جنبهٔ تاریخی بیشتر آنها از میان رفته است و باید بسیار پژوهش کرد تا تشخیص داد فلان تکه از مرزبان نامه بطور مثال، از کجا برداشته شده است.

چندین سال پیش استاد مجتبی مینوی متن نامه تنسر را مورد پژوهش قرار دادند که کاوشهای ایشان چاپ و مورد بهره برداری ایران شناسان نیز واقع گردیده است. اگر نسبت بدیگر بیتهای فارسی بعد از اسلام چنین پژوهشهایی انجام گیرد مطالب بسیاری حتی در مضمون اشعار فارسی بدست خواهد آمد که سرچشمه آنها مستقیم یا نامستقیم کتابهای عصر ساسانی است.

این نثرها گذشته از آنکه ما را بگسترش میدان تمدن و فرهنگ ایران در عصر ساسانی و درخشدگی آن رهنمون تواند بود، موادی است برای کسانی که در تاریخ روزگار ساسانی بکار پژوهش و کاوش مشغول اند. زیرا هر نکته و سیاق هر عبارت آنها میتواند پرتوی بر گوشه ای از تاریخ تمدن ایران بینشانند و برای دریافت مطلبی تازه کلید گردد.

در ترجمه این متون، جاهائی بر گزیده شده که مؤلف کتاب عربی صریح گفته مطلب را از کتابهای ایرانی برداشته است یا بتحقیق معلوم است که مطلب از کتابهای مذکور گرفته شده. در متن کتابهای عربی جاهای بسیاری می بینم که پژوهش و ژرف بینی در آنها آشکار میسازد که سخن بطور مستقیم یا نامستقیم از کتابهای عصر ساسانی اقتباس یا ترجمه و یا نقل شده است.

از نیکبهای شیوه کتاب نویسی در زمان هایکی آنست که نویسنده سرچشمه سخن خود را نشان بدهد. هر چند در این روش، نویسنده هر کتاب بیشتر باریک بینی کند و بهتر امانت بکاربرد، ارج نوشته او بهمان اندازه بالا خواهد رفت اما در قدیم این شیوه خیلی کم مراعات میشده است و نویسندگان در ربودن مطلب از یکدیگر تا آنجا بی پروا بوده اند که علی بن حسین مسعودی برای جلوگیری از دزدیده شدن آثارش در آغاز و پایان کتاب مروج الذهب لغت نامه درازی در نکوهش اینگونه دزدان علم و ادب نوشته و آنانرا بعذاب خداوندی و کیفر روز رستاخیز بیم داده است.

آثار این رفتار زشت در بسیاری از کتابهای عصر اسلامی بچشم میخورد. بدتر آنکه در ترجمه از متون عصر ساسانی علاوه بر آنکه کسی نبوده که مدعی دزدیدن از آن متون شود و رباینده را رسوا سازد، ترس از اتهام بکفر

وزندقه یادست کم هواخواهی از «مجوسیگری» نویسندگان امین و راست - کرداران نیز و ادار کرده بود کمتر بسر چشمه مطلبی که از کتابهای عصر ساسانی بر میداشتند اشاره کنند مثلا ابن قتیبه دینوری که نویسنده ای دلیر و بیطرف است و در زمانی میزیسته که آتش تعصبات اندکی فرو نشسته بود باز در بسیاری از جاها بجای بردن نام اصلی سرچشمه سخن خود جمله گفته اند. را بکار برده است در صورتیکه شکل سخن و شیوه جمله بندی آن آشکارا نشان میدهد که سخن از سرچشمه های ایرانی گرفته شده است.

سخن کوتاه شود: آنچه در این رشته گفتارها از نظر خواهد گذشت متونی است از کتاب های :

۱- عیون الاخبار تألیف عبدالله بن مسلم بن قتیبه دینوری که مؤلف آن در سال ۲۷۶ هجری در گذشته است. این کتاب هر چند در زمینه ادب و سیاست مدن و اخلاق نوشته شده ولی بیش از هر کتاب موجود دیگر در عربی از کتابهای روزگار ساسانی مطلب دارد. ابن قتیبه از نویسندگان تراز اول در زبان عربی است و در همه علوم رایج در زمان خود بهره فراوان داشته است همین کتاب گواه گویائی بر ژرفای دانش اوست.

ابن قتیبه هنگام نقل مطالب از کتب ایرانی سخن را چنان آغاز میکند که گویی زبان پهلوی را میدانستند و مطلب را از اصل آن متون بر گرفته است. برتری که کتاب عیون الاخبار بر دیگر کتابها دارد آنستکه ابن قتیبه نام کتابهایی را که سخن از آن گرفته شده میگوید و خیلی کم مطلب را با جمله «گفته اند» یا «میگویند» آغاز کرده است.

برخی از سخنانی که ابن قتیبه آورده در کتاب البیان والتبیین جاحظ والمحاسن والاضداد وعقد الفرید با اندک تغییراتی در عبارتها نیز آمده است.

۲- التاج یا اخلاق الملوك نوشته عمرو بن بحر جاحظ بصری در گذشته بسال ۲۵۵. مطالب این کتاب بیشتر از کتاب آئین نامگ عصر ساسانی است که جاحظ مستقیم یا نامستقیم از آن بهره گیری کرده. چون کتاب التاج پیش از این بفارسی ترجمه شده است نویسنده چند تکه از آنرا که جنبه تاریخی مهمی داشت بر گزیده و ترجمه کرده است.

۳- کتاب الاخبار الطوال تألیف احمد پسر داود پسر و نند معروف به ابوحنیفه دینوری است که مؤلف دانشمند آن در سال ۲۸۲ هجری در گذشته است.

۴- پس از این نویسندگان نوبت به مسعودی میرسد که کتاب التنبیه - والاشراف را که بازپسین تألیف اوست بسال ۳۴۵ هجری بپایان رسانده است.

چون هر یک از این متون میتواند پرتوی بر گوشه های تاریخ سیاسی و اجتماعی و اخلاقی و فرهنگی ایران بیفشانند، نویسندگان مقداری از آنها را که چنین سودی تواند داشت ترجمه کرده تا در دسترس فارسی زبانان قرار گیرد در برگزیدن آن متون، تکه هایی را گرفته ام که نویسندگان آنها روشن گفته اند مطلب را از کتابهای عصر ساسانی برداشته اند.

برخی از ایران شناسان انگلیسی و آلمانی و فرانسوی نیز از این متون ترجمه کرده اند و چنانکه دیده شده دانشمندان ایرانی بیشتر بترجمه فرنگی آنها روی آورند تا اصل عربی. در جایی که اگر این ترجمه ها درست هم انجام گرفته باشد بیشتر بصورت تلخیص است و بسیاری از نکات دقیق تاریخی که در اصل بوده در ترجمه ها از میان رفته است.

نویسندگان در همان حال که بکوششهای ایران شناسان اروپا و رنجهایی که برای روشن کردن تاریخ میهن ما کشیده اند ارج بسیار میگذارد.

شیوه نگارش زبان پهلوی در روزگار ساسانی تا آنجا که از پهلوی دانان شنیده شده و شیوه ترجمه عربی متون پهلوی گواه بر آنست و نیز در یکی از متون که ترجمه شده بآن شیوه اشاره گردیده، بر بنیاد کوتاه نویسی استوار بوده و نویسندگان روزگار ساسانی میکوشیده اند مطلب را در کوتاهترین عبارت جلوه گر سازند تا آنجا که گاهی کوتاه نویسی سبب پیچیدگی و نارسائی سخن و تاریکی در معنی شده است. و این سبک نویسندگی در ترجمه عربی آنها بخوبی اثر گذاشته.

اگر نویسنده میخواست مطالبی را که در قالب چنین شیوه‌ای ریخته شده و در حقیقت سراسر آن سخن کوتاه است، بشیوه فارسی امروز بر گرداند یا باید بخشی از مطلب را کم کند یا بدر از انویسی پردازد و این کار عبارات ترجمه را بصورت شرح در میآورد. از اینرو در ترجمه‌ها از شیوه فارسی نویسی پیش از مغول پیروی شده که آن نیز دارای چنین ویژگی است و برای ترجمه متون قدیمی از دیدگاه شیوه انشاء فارسی رساترین و گویاترین شیوه‌ها است.

امروزه بشر در مسیر يك رشته از حوادث مهم
تاریخی، یا به معنای روشن‌تر درگیر و دار يك قضاوت
تاریخی، که آیندگان در مورد او روا خواهند داشت،
قرار گرفته است. از این روی جا دارد که در شناخت این
رشته از علوم انسانی کوششی همه‌جانبه به عمل آید.
پژوهندگان با شکافتن تاریخ پی به حقایق زندگی
گذشتگان می‌برند و این شناسائی می‌تواند تا
حدودی سازنده از منته آتی باشد. و شاید نیاز بشر به
کشف يك زندگی مقفود و یافتن ارزشهای گذشته، که
ارزشهای فعلی شکل تکامل یافته آنهاست، سبب شده
باشد که «علم تاریخ» یکی از موفق‌ترین و مهم‌ترین
علوم زمان ما محسوب شود.

بررسیهای تاریخی

اراج طلائی از آثار نیمه دوم سده سوم . (۳۶۷ هجری ۹۷۸
کا

حجرات کننده کاری شده متعلق بسال ۶۲۳ هجری (۱۲۲۶ میلادی)
ربی .

جسمه های تزئینی (از طلا و نقره) و چوب دستی زینتی از طلا
۱۳- قبل از میلاد در فرانسه .

شقاب پرداخت شده از آثار قرن سیزدهم میلادی در امریکا
تنگ شیشه ای پرداخت شده متعلق بقرن هفدهم میلادی در

فرش ابریشمی متعلق به نیمه دوم قرن شانزدهم در امریکا .



مجله بررسی های تاریخی در هر شماره تحت
این عنوان نمونه هایی از شاهکارهای هنر و
تمدن ایران را که ذیب بخش موزه های مختلف
جهان و مجموعه های خصوصی است ، به
خوانندگان ارجمند معرفی مینماید.

تصویر ۱- پارچ طلائی تزئینی از آثار هنری ایرانیان نیمه دوم سده سوم (۳۶۷ هجری-۹۷۸ میلادی) روی آن اسم ابومنصور بختیار بن معزالدوله حکاکی شده است. این شاهکار در آمریکا در مجموعه گور کیان قرار دارد.

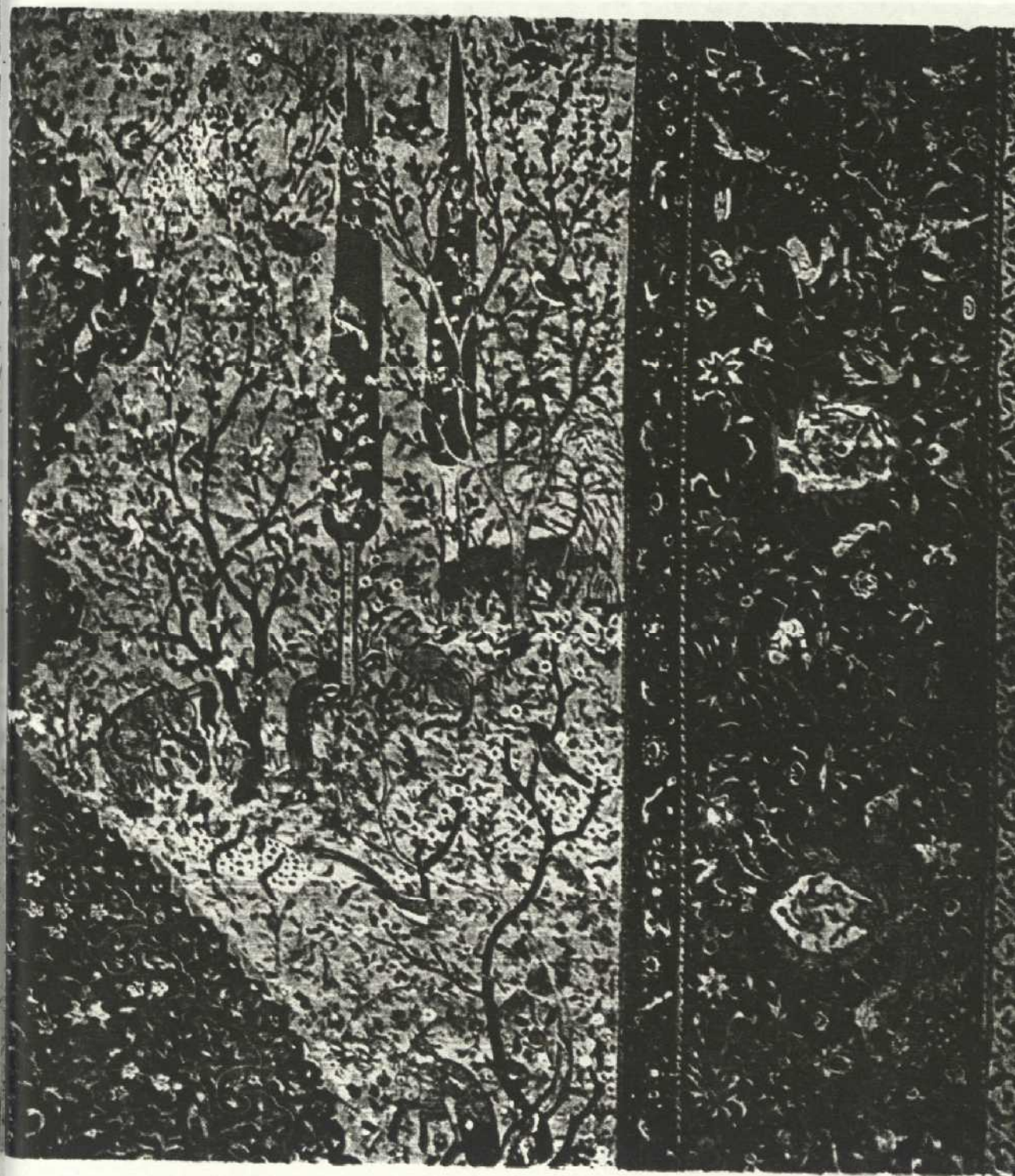


۳- مجسمه‌های تزئینی، از طلا و نقره و عصبای زرین. از جمله صنایع فلزکاری
دستی ایرانیان. متعلق بقرن ۱۲-۱۳ قبل از میلاد بوده است مجسمه پلاتینی سمت چپ
۶/۳ سانتیمتر ارتفاع و مجسمه نقره‌ای سمت راست ۶ سانتیمتر طول، عصبای زینتی



۴- بشقاب پرداخت شده از آثار قرن سیزدهم میلادی از پدیده‌های ارزنده صنایع چینی‌سازی ایرانیان. پیرامون آن ۱۹ سانتیمتر میباشد این شاهکار در مجموعه مورتایمر شیف آمریکا قرار دارد.

تک مجسمه‌های تزئینی از طلا، نقره و مس در قرن از جمله صنایع ایرانی
 دستور ایران پیش از مشروطیت قرن ۱۳-۱۲ قمری از میلاد بود ما صنایع اطلاعاتی است
 ۶۳ سانتیمتر ارتفاع و ۱۰ سانتیمتر عرض است ۶۳ سانتیمتر طول و ۱۰ سانتیمتر



۶- قسمتی از یک فرش ابریشمی بانقش‌هایی از درخت، حیوانات از پدیده‌های ارزنده صنایع قالیبافی و هنری ایرانیان متعلق به نیمه دوم قرن ۱۶ ساخت تبریز. طول آن ۳۵۰ سانتیمتر و عرض آن ۴۱۰ سانتیمتر. این شاهکار در موزه هنرهای تزئینی امریکا قرار دارد.

خفا در قلمرو

آل بویه

بقلم

مترجم در سرت چهارم

هرگاه در کتابهای معتبر
محققان بزرگ تاریخ نگاه کنیم
خواهیم دانست نفوذ و قدرت ایران
در دوره های حکومت عربی و
خلافت های اسلامی بسیار بوده
و نقش ایرانیان در برانداختن
بساط خلیفه اسلام و استقرار
حکومت عباسیان نمودار شده است
اعراب هم چون مردی و بزرگوار
را از بزرگان ایران میدیدند و
میشنیدند، از بی کفایتی و سست
عنصری هم نژادان خود بستوه
می آمده و دست یاری و کمک
بسوی شهریاران ایران دراز
میکردند و در گوشه و کنار تاریخ
عرب و اسلام نمونه های زنده و
درخشانی از تجلیات روح ایرانی
بچشم میخورد و مورخان آن حوادث

را در تاریخ ثبت نمودند. **شهرباری دیالمه** در نیمه دوم خلافت عباسیان شاهد زنده این مدعی است، این دوره از سال سیصدوسی و چهار تا چهارصد و چهل و هفت هجری ادامه داشت. پنج تن از خلفای عباسی باین ترتیب: ۱- المستکفی ۲- المطیع ۳- الطائع ۴- القادر ۵- القائم بهمراهی و مساعدت ایرانیان در بغداد خلافت عربی اسلامی داشتند.

آشنائی بتاریخ این دوره بستگی بروشن شدن اوضاع و احوال شهر یاران دیلمی دارد که سالیان دراز، یعنی صد و سیزده سال در عراق عرب سلطنت و قدرت داشتند هر چه میخواستند انجام میدادند و آنچه مایل نبودند در قلمرو سلطنتشان صورت نمیگرفت.

دیلمیان کیستند؟ همه میدانیم که بلاد دیلم یا گیلان در جنوب بحر خزر قرار دارد و کوه های دیلمان در آنجا است، قصبه معروفش در آن زمان رودبار بود و مورخان و جغرافیدانهای مشهور در کتابهای تاریخی و جغرافیائی خود از آن سامان بسیار نام برده اند، چه بزرگانی از آن دیار ظهور کرده اند که در راه فرهنگ ایران خدمات ارزنده انجام دادند و نامشان در تذکره ها ثبت شده است، مردم آنجا را دیلمی یا گیلانی میگفتند و هنگامی که غالب نقاط ایران دین اسلام را پذیرفتند، دیلمیان بمقررات حکومت اسلامی آنطور که خواسته اعراب بود سر تسلیم فرود نیاموردند و بهمان آئین و کیش نیاگان خود باقی ماندند.

در زمان حکومت اسلامی در قرون وسطی از شجاعت نژاد ایشان چیزی کاسته نشد، همان روح شجاعت و جوانمردی و خون آریائی خود را نیز حفظ نمودند و بحفظ شعائر ملی ایران فوق العاده پای بند بودند. مازندران که در همسایگی گیلان است بیشتر مردمش مسلمان شدند باین وصف دوستی و داد و ستد مابین گیلان و طبرستان برقرار بود، چون هر دو ناحیه از لحاظ آب و هوا، موقعیت جغرافیائی طبیعی و اقتصادی نزدیک بیسکدیگر داشته و دارند، از این جهت روابط اجتماعی نزدیکی باهم داشتند. از طرف دیگر نفوذ عربها در آنجا اندک بود، با آنکه گیلان زیر قدرت و نفوذ حکومت عباسیان نبود دیالمه نمیخواستند بکشورهای عربی حمله کنند؛ مسلمانان هم در فکر نفوذ

در آن دیار نبودند، چون گمان میکردند که نمیتوانند کیلان و مازندران را بتصرف خود در آورند، چه شکست هم اسباب ناتوانی و رسوائی حکومت و خلافت عباسیان را فراهم میساخت، تا آنکه حادثه محمد بن طاهر اتفاق افتاد و بعضی از مرزهای طبرستان نزدیک گردید، در این میان هم حکومت مرداو بیج استقراریافت.

سه نفر از بزرگان دیلم که از سران سپاه آن دیار بودند پریشان احوال شدند و بسوی او شتافتند. نام این مردان نامی این بود: علی، حسن، احمد. این سه تن از سران لشکر و از فرزندان بویه دیلمی بودند. همراه ایشان گروهی از نظامیان بودند که همه آنان از این سه افسر پاك و رشید ایرانی نیکی ها دیدند و رهبری سه برادر را از جان و دل باور داشتند و ترجیح دادند که پیرو حکومت ایرانی شده و از زیر فشار حکومت عربی بیرون آیند، چه خلافت عباسی جز نام و نشانی نبود. دستگاه خلافت بغداد قدرتی نداشت که بامور کشور داری و آئین سیاست رسیدگی کند، هیچ گردنکشی زیر بار حکومت عباسیان نمیرفت، هوشیاران ایرانی از این فرصت استفاده کردند و بساط شهریاری را در پای تخت عالم عرب بغداد بنا نهادند.

این سه برادر ایرانی اساس خاندان دیلمی را تأسیس کردند و کشور عراق و اطراف آن سامان را که عربی زبان شده بود بتصرف خود در آورند. این عصر را مورخان دوره دوم خلافت عباسی نامیده اند، چون خلافت اسلامی در حقیقت بدست نژاد پاك ایرانی افتاد. هنگامیکه شأن و شوکت دودمان بویه زیاد گشت، نژاد پاك و عالی ایشان نمودار شد، تا آنجا که ابواسحق ابراهیم بن هلال صابی کتابی در باره نژاد آل بویه بنام «تاج»^۱ تألیف نمود و سلسله نسب دیلمیان را به بهرام گور رسانید ابواسحق صابی از بزرگان و دانشمندان عربی زبان بود و مجموعه منشآتش را چون ورق زر ادبای نامی عرب هنوز دست بدست می برند. در اثر تألیف و انتشار این کتاب نفوذ معنوی و سیاسی ایرانی در جهان عرب زیاد شد و چون عربها داستانها و ماجراهائی از بزرگان ایرانی و شهریاران باستانی شنیده بودند

۱- مجموعه رسائل صابی از دانشمندان صاحب کتاب.

همه جا از تبار کسری و عدالت او صحبت میشد، همه از بهرام گور و پرورش وی در عالم عرب افسانه‌ها میگفتند.

ابوریحان بیرونی دانشمند نامی گوید شجره آل بویه وقتی پیدا شد که دیه میان باوج قدرت رسیده بودند، و گرنه آنان مردمی نبودند که سلسله نسب خود را نگاهداری و ثبت نمایند. آیا این اظهار عقیده محقق بیرونی در اثر تأثیر دستگاه غزنویان نبود؟ چه بیرونی مدتی از خان نعمتشان برخوردار بود. آنچه مسلم است آل بویه از روستازادگان دیلمان و مردمی کوه نشین و پاک نژاد بودند. از وقایع مهم این زمان کشته شدن مرداویج در سال سیصد و بیست و سه هجری است. سپاهیان که بیشتر ترک زبان بودند بوی شوریدند چه مرداویج با آنان بدرفتار و خشن بود. آل بویه از این حادثه پند گرفتند و مهربانی و بزرگواری را وسیله پیشرفت کار و هدف‌های سیاسی خود قرار داده و از این راه حداکثر استفاده را نمودند. از جریانه‌ها و حوادثی که در عالم عرب و حکومت عباسیان اتفاق می افتاد بهره مند گشته توانستند بسا نیروی تدبیر و هوش سرشار خود اعرابی را که از دستگاه خلافت بغداد ناراضی بودند بسوی خودشان جلب نمایند و دامنه قدرت و شهر یاری ایران را تا آنجا گسترش دادند که خلیفه عباسی در بغداد بازیچه دستشان شد. عرب‌ها هم چون از خان نعمت ایرانیان برخوردار میشدند، تعصب کمتری نسبت بخلافت و دستگاه عباسیان داشتند هنگامی که ایرانیان هوشمند آهنگ تصرف عراق عرب را در سر می پروراندند بیشتر اعراب و ساکنان آن سامان از دستگاه خلافت و حکومت عباسیان ناراضی شده بودند و عجیب اینکه خلفا هم نمیتوانستند قدرت کامل را در دست بگیرند. اختلافات داخلی عالم عرب ایرانیان را وادار نمود که بسوی عراق رهسپار شوند و بساط شهر یاری ایرانی را در بغداد برقرار سازند. در نتیجه کشته شدن مرداویج، حسن بن بویه که در نزد وی گروگان بود آزاد گشت و بسوی برادر بفارس شتافت.

در آن عصر سه نیروی نظامی در ایران بود:

- ۱ - نیروی علی بن بویه در فارس.
- ۲ - نیروی وشمگیر ابن شیرویه در ری.

۳ - نیروی سامانیان در خراسان و ماوراءالنهر .

اینان حکومت و قدرت سلطنت را در دست داشتند و تمام این نیروها ایرانی بودند. قدرت نظامی خلیفه عباسی روز بروز ناتوانتر میشد و نمی توانست خوزستان را اداره کند چه رسد باینکه بشهرها و استانهای دیگر پیشروی نماید. نیروی آل بویه روز بروز نیرومندتر میشد . حسن بن بویه بسوی کیلان و مازندران شتافت و سپاهیان را فرماندهی و رهبری کرد و اصفهان را بتصرف در آورد و باوشمگیرزیاری در نبرد شد . اصفهان ، همدان ، قم ، کاشان ، کرج ، ری و قزوین را گرفت و بر آن شهرها قدرت و سلطنت یافت و پس از جنگ ، و نبردهای بسیار و شمشگیر را از عرصه قدرت و حکومت دور افکند . در آن هنگام که علی سلطنت فارس را داشت تصمیم گرفت که قدرتش را تا باهواز و عراق گسترش دهد ، چه میدانست که خلیفه عباسی در بغداد ناتوان شده قادر به اداره حکومت در دیار عرب نیست .

برادرش سرگرم حکومت کیلان و طبرستان بود . برادر کوچک هم (احمد) چون کاری نداشت او را رهسپار اهواز کرد . پس از نبردهای بسیار آن دیار را گرفت و فرمانده آن جا بسوی واسط فراری گشت مهمترین هدف خاندان بویه سلطنت در عراق عرب بود . پس از آنکه ایرانیان شهر واسط را گرفتند ، احمد بن بویه به واسط شتافت و بمردمداری و آسایش اهالی پرداخت ، در آن هنگام سپاهیان بغداد بشهریار ایرانی نوشتند که بسوی بغداد پیشروی کند و همه عراق عرب را در قلمرو حکومت خود در آورد و مردم را از زیر فشار جور و ستم عرب ها برهاند .

شیعیان نجف و کربلا ، آرزو داشتند که شهریار شیعه برایشان حکومت و سلطنت نماید . عشایر سلحشور ناحیه فرات هم این آرزو را داشتند ، چه بخاندان علی مرتضی (ع) ارادت می ورزیدند و میخواستند خلافت اسلامی و قدرت سلطنت در دست پیروان شیعه باشد . نه آنکه دشمنان خاندان رسالت بر آنان حکومت و سلطنت یابند . زمینه که فراهم گشت شهریار ایرانی بسوی

بغداد رهسپار و در یازدهم جمادی الاولی سیمصدوسی و چهارهجری وارد بغداد شد. خلیفه در آن وقت «المستکفی بالله» بود. او شهریار دیلمی را دیدار کرد و گرامیش داشت. احمد دیلمی با مقام خلافت پیمان بست و هر دو سوگند خوردند که خلافت اسلامی در دست خلیفه باشد و احمد آل بویه در عراق سلطنت کند، در این روز خلیفه این سه لقب بزرگ را به سه برادران ایرانی بخشید:

- ۱ - شهریار فارس ملقب بعمادالدوله شد که بزرگترین برادران بویه بود.
- ۲ - شهریار ری و جمال که حسن بود ملقب برکنالدوله شد.
- ۳ - احمد شهریار عراق عرب ملقب بمعزالدوله گشت. خلیفه دستور داد که سکه ها بنام این شهریاران ایرانی زدند و القابشان را در سکه ها نقش کردند. بگواهی محققان تاریخ از این روز که دوره دوم خلافت عباسیان آغاز گشت، در حقیقت تاریخ سقوط آن بود. قدرت از دست خلافت عربی گرفته شد و سلطنت عراق در دست شهریار ایرانی قرار گرفت. از آن تاریخ خلیفه عباسی تنها رئیس مذهبی و تشریفاتی شد، نه می توانست فرمانی صادر نماید. نه کاری از دستش ساخته بود و نه وزیری داشت که حکم کند. تنها دبیری به همراه خلیفه بغداد بود که نامه نگار بود. وزارت، قدرت، سلطنت در دست معزالدوله افتاد. معزالدوله در نظر داشت که نام خلافت را از عباسیان سلب کند و مقام خلافت را بدست علویان بسپارد، چه آل بویه شیعه زیدی بودند. تعلیمات اسلامی که بدیلمیان رسیده بود بوسیله حسن بن زید بود، پس از آن انتشار اسلام بدست «حسن اطروش»^۱ در سازندگان و کیلان انتشار یافت. هر دو اینان زیدی مذهب بودند و از پیشوایان بزرگ مذهب زیدی بشمار می رفتند و معتقد بودند که عباسیان خلافت اسلامی را غصب کرده اند و از خاندان علی که شایستگی خلافت داشتند، به نیرنگ و تزویر و باکشت و کشتار خلافت را بناحق ربوده اند، این عقیده مذهب شیعه

۱ - یکی از امامان زیدیه میباشد.

زیدیه^۱ و مذهب جعفری است. آل بویه و شیعیان علی (ع) این گونه آراء و معتقدات را دامن میزدند تا نفوذ دیلمیان زیادتر شده و نفوذ عربها که بنام خلافت اسلامی حکومت می کردند روز بروز ضعیفتر شود، ولی بعضی از خاصان معزالدوله شهریار ایرانی را از این اندیشه بازداشتند و باو گفتند اکنون خلیفه بهمراه شماست و بدون اجازه کاری نمی کند. با آنکه معتقد هستند که شایستگی خلافت اسلامی را ندارند اگر فرمان بکشتن خلیفه عباسی دهید وی را خواهند کشت و خونش را برای رضایت خاطر شما حلال میدانند، ولی هر گاه بخواید بایکی از علویان همنشین شوید و او را خلیفه اسلام نمائید. هر آینه خلیفه علوی فرمان بکشتن دهد. شما را خواهند کشت. چه همه بعلویان عقیده و دلجستگی دارند. بیایید از این اندیشه منصرف شوید که مصلحت شما در کشتن خلیفه عباسی نیست. معزالدوله این نظر را پسندید، تصمیم گرفته شد که خلافت در دست عباسیان باشد تا خودش هم در شهر یاری عراق باقی بماند. در آن زمان ترک زبانها و ایرانیان به خصوص دیلمیان مانند سیل بعراق عرب می رفتند. بیشتر کارها در دست ایرانیها بود. اعراب هم خوش رفتار شده بودند و دیگر صحبت عرب و عجم نبود و بایرانیان نظر خوشی داشتند. در آن روزگار عراق عرب از آن ایرانیان و شهریار آن دیلمی بود و در همه مسجدها و تکیهها اول بنام خلیفه عباسی پس از آن بنام شهریار ایرانی و سپس بنام دیگری خطبه خوانده میشد. استانیهای فارس و اهواز از آن علی بن بویه ملقب بعمادالدوله بود اول بنام خلیفه و بعد بنام وی خطبه خوانده میشد. گرگان و مازندران مابین و شمشگیر بن شیرویه و رکنالدوله دیلمی و سامانیان در نبرد دو کشمکش سیاسی و جنگی بود. خراسان و ماوراءالنهر که از آن سامانیان و پایتخت آن بخارا بود، بنام خلیفه عباسی خطبه می خواندند. خلیفه دیگر نام تشریفاتی شده بود و هیچ ارزش سیاسی و اجتماعی نداشت. آل بویه قدرت و سلطنت ایران و عراق

۱- زیدیه: اسم عمومی جمیع فرقی که بعد از حضرت امام علی بن حسین بن زین العابدین بجای امام محمد باقر پس از دیگر آن حضرت یعنی زید بن علی را امام میدانستند و چون زید بن علی شاگرد و اصل بن عطاء معتزلی بود، زیدیه در اصول پیرو اهل اعتزال شده اند. «خاندان نوبختی» تألیف شادروان عباس اقبال - چاپ تهران.

عرب را در دست داشتند و چون شیعه زیدی بودند کم کم تعصب عربی را از میان برداشتند و همه چیز را رنگ ایرانی دادند. اقلیت های مذهبی در دیار عرب با ایرانیان همکاری میکردند و بخصوص از شهریاران ایرانی کمک میگرفتند. چنانکه اشارت شد، ابوالسحق صابی با آنکه مسلمان نبود در بغداد کتابی^۱ درباره شجره آل بویه نوشت.

ایرانیان کشور پهناور عباسیان را تجزیه کردند. بقول مورخان بزرگ دیگر قدرت در دست عرب و تعصب عربی نبود. در قلمرو خلافت عباسی همه نیه ها و سلطنت در دست شهریار ایرانی بود. دیلمیان بالاترین نفوذ را داشتند و هر چه میخواستند در عراق عرب انجام میدادند. پس از قدرت یافتن معزالدوله در بغداد دوره خلافت «المستکفی» در زمان آل بویه پیش از چهل روز نکشید. شهریار هوشمند ایرانی خلیفه بغداد را عزل کرد و او را از مقام خلافت پسائین آورد. وی را متهم نمود که علیه او نیرنگ و خدعه زده است. ناچار تصمیم بر عزلش گرفت. در پی فرصت بود تا در بیست و دوم جمادی الآخر سیصدوسی و چهار هجری مجلسی در بغداد آراستند، خلیفه عباسی و مردم حاضر شدند. نماینده ای از خراسان حضور بهم رسانید، آنگاه دو نفر از بزرگان دیلم ناگهان فریاد کشیدند که برای خلیفه دیگر دستی نیست. خلیفه خیال کرد آن دو ایرانی بهواخواهی وی فغان زدند و می خواهند دستش را برسم روحانیت بوسه زنند.

دستش را بسوی آنان دراز کرد. خلیفه را از تخت خلافت بزیر افکندند و عمامه اش را برگردنش آویختند. ناگاه معزالدوله برخاست. هنگامه ای برپا گشت، مردم پریشان شدند و اموال را به یغما بردند. ایرانیان خلیفه بغداد را پیاده بسوی خانه معزالدوله کشیدند. کاخ خلافت عباسی را بتاراج بردند و دیگر چیزهای برایش باقی نگذاشتند و دبیر مخصوص خلافت را دستگیر کردند. مدت خلافت «المستکفی بالله» یک سال و چهار ماه بود. (که ۴۰ روز آن در زمان شهریار آل بویه بوده است).

در این ماجرا نقش علویان و ایرانیان در عزل خلیفه عباسی نمودار شد. نیروی هوش سرشار و فرهنگ ایرانی بساط خلافت عباسیان را متزلزل کرد. دیگر گذشت آنکه عرب طعنه بر عجم زند. «المطیع را که نامش فضل و پسر عموی المستکفی بود بمیان آوردند، در دوازدهم جمادی الاخر سیصد و سی و چهار هجری برابر نهصد و چهل و شش میلادی پیمان خلافت باوی بستند. تا نیمه ذی القعدة سیصد و شصت و سه هجری برابر نهصد و هفتاد و چهار میلادی خلیفه شد. مدت خلافت او بیست و نه سال و پنج ماه بود. او هم از خود اختیاری نداشت، همه قدرت و سلطنت مانند سابق در دست شهریاران آل بویه بود. در زمان معزالدوله اختلافات مذهبی در عراق زیاد شد چه بیشتر مردم بغداد اهل سنت و جماعت بودند.

در هیجدهم ذی حجة معزالدوله شهریار ایرانی در عراق عرب فرمان داد در کوی و برزن آذین بستند، در شهر بانی بغداد مراسم آتش بازی برپا ساختند، ابراز شادمانی نمودند و مانند سایر اعیاد با مر پادشاه جشنها برپا ساختند چه عید غدیر خم بود. طبلها، نقارهها و شیپورها فواختند. از همان روز تا کنون این مراسم در عراق عرب و سایر نقاط برای شیعیان برپا و شهریاران ایران آن یادگار شهریاران دیالمه را نگاه داشتند.

در نخستین سال شهر یاری معزالدوله در عراق عرب ناصرالدوله حمدان از موصل بسوی شرق بغداد مسلط شد و نزدیک بود که معزالدوله را از پادر آورد، ولی نیرنگ شهر یار دیلمی ناصرالدوله را شکست داد، ناچار پنا بفرار گذاشت و سپاهیان دیلم آن سامان را تاراج کردند. ده ها هزار دینار به یغما برده شد و بسیاری از مردم کشته شدند. حاکم موصل ناچار شد که با معزالدوله از در صلح در آید و اموال غارت شده را نیز به وی تفویض نمود بشرط آنکه او دیگر دست تعرض دراز نکند معزالدوله هم قبول نمود و پیمان بسته شد.

در سال سیصد و سی و هفت هجری معزالدوله بسوی موصل شتافت تا آن سامان

را در قلمرو حکومت و سلطنت خود آورد ، او تصمیم گرفته بود آنچه را که در زیر قدرت و حکمرانی ناصرالدوله بود تصرف نماید ، ولی خبر ناکهانی از رکنالدوله برادرش به بغداد رسید که سپاه سامانیان بسوی گرگان و ری شتافته و از برادر خود یاری و سپاهی خواست. معزالدوله ناچار از در صلح وارد شد نامه ها و فرستادگانی بین بغداد و موصل فرستاده شد و قرار بر این گذاشتند که ناصرالدوله بر موصل و شام حکومت کند و همه ساله هشت هزار درهم برای شهریار ایرانی ببغداد بفرستد و در تمام شهرها ، روستاها و قلمرو حکومت خود خطبه بنام سه شهریار ایرانی بخوانند ، آنگاه معزالدوله رهسپار بغداد شد. و پس از آنکه مدتی از آن واقعه تاریخی گذشت و قدرت و سلطنت معزالدوله در عراق عرب استقرار یافت باز هم خواست انتقام از ناصرالدوله بگیرد و حکومت موصل را ضمیمه بغداد سازد ، ناصرالدوله ناچار از در صلح درآمد و تضمین کرد که خراجی تقدیم شهریار دیلمی نماید معزالدوله قبول نمود ، ولی ناصرالدوله بعهده خود وفانکرد . در سال سیصد و چهل و هفت هجری معزالدوله بسوی موصل حرکت کرد و ناصرالدوله ناچار به عقب نشینی گردید و آن دیار را معزالدوله در قلمرو حکومت خود قرار داد ، حاکم موصل ناچار به نزد برادرش سیفالدوله بحلب شتافت. برادر وی را گرامی داشت و به نزد معزالدوله فرستاد که از در آشتی در آیند ، معزالدوله ضمانت ها و پیمان های ناصرالدوله را که چند مرتبه برخلاف عهد و پیمان رفتار کرده بود باور نداشت. سیفالدوله شهریار حلب ضامن شد که موصل را به برادرش برگردانند ، در عوض یک میلیون و نهصد هزار درهم به شهریار دیلمی پرداخت کنند ، این واقعه در مجرم سیصد و چهل و هشت هجری اتفاق افتاد. معزالدوله این صلح را قبول کرد و بسوی بغداد باز گشت ، ناصرالدوله هم دوباره بحکومت موصل منصوب شد. اینجا است که نقش بزرگان ایران نمودار میشود که چگونه بر عراق عرب حکومت و سلطنت کردند .

در آن زمان امیر بصره ابوالقاسم بریدی بود که بنام معزالدوله حکومت میکرد .

ولی مایل بود که بصره را استقلال دهد، از این جهت از پرداخت مالیات خودداری میکرد. معزالدوله سپاهی به بصره فرستاد و جنگ بین آنان اتفاق افتاد. در سال سیصد و بیست و شش هجری معزالدوله تصمیم گرفت نواحی دیگر از اطراف بصره را در قلمرو حکومت و قدرت خود در آورد. از این روی شخصاً رهسپار آن جاشد. امیر آن سامان زیر بار نرفت. قرمطی‌ها نمی‌خواستند معزالدوله آن دیار را تصرف کند و توجهی به پیام‌ها و فرستاده‌های او نداشتند. هنگامی که شهریار ایرانی شروع به پیشروی کرد سپاهیان آن سامان بسویش شتافتند و از جان و دل فرمانش را پذیرفتند، ناچار امیر عرب فرار کرد و پناهنده قرمطی‌ها شد. معزالدوله بصره را به حکومت خود افزود و چون با قرامطه بد رفتاری می‌کردند و اختلاف مذهبی داشتند، در سال سیصد و چهل و یک هجری باز به بصره تاختند. در این نوبت قدرت نظامی سپاهیان عمان نیز بکمک قرمطی‌ها شتافت. ولی مردم بصره مقاومت کردند. این استقامت و پیروزی بیشتر در اثر حسن تدبیر وزیر معزالدوله «مهلبي» بود که خود از جرگه شیعیان بشمار میرفت. معزالدوله بکمک مردم بصره قرمطی‌ها را شکست داد و آنها ناچار بعقب نشینی شدند. معزالدوله که مرگ را نزدیک دید وصیت نمود که فرزندش بختیار بجایش در بغداد شهریار شود و اطاعت از امر عمومی خود «رکن‌الدوله» شهریار فارس بنماید و در هر چیز با وی مشورت کند هم‌چنین از دستور «عضدالدوله» اطاعت نماید چه بزرگتر از اوست و در سیاست ورزیده‌تر از سایر دیلمیان بود.

در سال سیصد و سی و هشت هجری حوادثی در استخر اتفاق افتاد از جمله بهنگام وفات عمادالدوله علی بن بویه چون پسری نداشت ناچار از برادرش رکن‌الدوله درخواست نمود که فرزندش خسرو ملقب بعضدالدوله را روانه

۱ - قرامطه: از فرق اسماعیلی و از غلاة اصحاب شخصی بنام قرمطویه یا کرمتویه فائل با امامت محمد بن اسماعیل بن امام جعفر صادق و معتقد بزنده بودن و منتظر قیام او. این فرقه می‌گفتند که نبوت رسول (ص) بعد از عید غدیر خم از آن حضرت سلب و نصیب حضرت علی بن ابیطالب گردیده. (فرق ص ۶۱ تا بیس ابلیس ص ۱۱۰، مقالات اشعری ص ۲۶ و کتب ملل و نحل و تواریخ مشهوره) (کتاب خاندان نوبختی تألیف عباس اقبال - چاپ تهران).

فارس کند تا وی را ولیعهد خود نماید. در هنگام وفاتش عضدالدوله حکومت فارس را در دست گرفت، در این اوضاع و احوال «امیر امیران» حسن رکن الدوله شد. دومین شهریار دیالمه در عراق عرب «عزالدوله» بختیار بود. بختیار که فرزند معزالدوله بود پس از وفات پدر شهریار عراق شد. سلطنت وی تا سال سیصد و شصت و هفت هجری طول کشید، مدت حکومت وی در قلمرو عراق عرب یازده سال بود و هفت سال آن را با دوره خلافت «المطیع» مشترك بود. مورخان نوشته اند که «المطیع» در دوره خلافت کاری انجام نداد که تاریخ آن را ثبت نماید، یکی از سرداران آل بویه اشارت نمود که خلیفه عباسی از خلافت عزل شود. خلیفه چاره ای جز تسلیم نداشت و عاقبت در نیمه ذی القعدة سیصد و شصت و سه هجری معزول شد و با ابوالفضل عبدالکریم «الطائع» پسرش فرزند «المطیع» پیمان خلافت بستند. دوره خلافت «الطائع» تا بیست و یکم رجب سال سیصد و هشتاد و یک بود که وی را پس از هفده سال و هشت ماه و شش روز خلافت برانداختند. در مدت خلافت «الطائع» خلیفه عباسی در بغداد، سلطنت و قدرت شهر یاری در دست پنج تن از بزرگان دیلمی بود. بدین ترتیب:

- ۱- عزالدوله بختیار بن معزالدوله تا سال ۳۶۷.
- ۲- عضدالدوله فناخسرو بن رکنالدوله حسن بن بویه تا سال ۳۷۲ ه. ق.
- ۳- صمصامالدوله ابوکالیجار مرزبان بن عضدالدوله تا سال ۳۷۶ ه. ق.
- ۴- شرفالدوله ابوالفوارس فرزند عضدالدوله تا سال ۳۷۹ ه. ق.
- ۵- بهاءالدوله ابونصر فیروز بن عضدالدوله دیلمی.

در آن مدت فارس، اهواز، ری، گیلان، مازندران و عراق عرب در دست آل بویه بود.

در آن هنگام که «الطائع» خلیفه شد، کار بختیار سخت آشفته گردید و اختلافات میان اهل تسنن و شیعه بالا گرفت.

چون اختلافات مذهبی در بغداد زیاد شد، ماجراجویان که بازار آشفته می جستند، آتش انقلاب را دامن می زدند و خون ها ریخته شد، محله کرخ بغداد را که شیعه نشین بود سوزانیدند. نفوذ غیر شیعه زیاد شد و بختیار به ناچار نامه ای بعمومی خود «رکنالدوله» باصفهان نوشت و هم چنین از

پسر عموی خود «عضدالدوله» خواست که وی را کمک و یاری نماید. رکن الدوله سپاهی به‌مراه وزیر باتدبیر خود «ابن‌العمید» به بغداد فرستاد، ولی عضدالدوله مایل بود که شهریار عراق عرب شود، از این جهت بختیار را در تنگنا گذاشت. بختیار بارها از وی کمک خواست، پس از مدتی که گذشت «عضدالدوله» دانست که اینک هنگام سفر بسوی عراق است. در ظاهر بیاری «بختیار» شتافت ولی در نهان خواست سلطنت و شهر یاری عراق را در دست خود گیرد سپس بسوی «باسط» رفت و از آنجا به بغداد در هسپار گشت و در چهاردهم جمادی‌الاول سال سیصد و شصت و چهار هجری بر سپاهیان حکومت وقت غلبه کرد و فاتحانه وارد بغداد شد عضدالدوله از موقعیت استفاده نموده سپاهیان را علیه بختیار شوراند نظامیان هم بر طبق دستور «عضدالدوله» علیه بختیار شوریدند. بختیار نتوانست سپاهیان را آرام و خاموش کند بویژه که دیگر در اداره کردن امور ناتوان شده بود. عضدالدوله به بختیار اشارت نمود که بشکایت نظامیان توجهی ننموده و شدت عمل بکار برد. چند روز بحران سیاسی و نظامی در بغداد حکمفرما بود تا عضدالدوله «بختیار» و برادرانش را برکنار نموده و چنین وانمود کرد که خودش استعفا داده است.

آنگاه عضدالدوله به نظامیان نویدها داد که بخشش‌ها خواهد کرد. خلیفه عباسی هم که از بختیار نفرت داشت و کاری هم نمی‌توانست انجام دهد، این ماجرا را به‌سود خود پنداشت، غافل از آنکه عضدالدوله می‌خواست سلطنت کند و خلافت را باز بچه می‌پنداشت. در این هنگامه عضدالدوله خلیفه عباسی را ملاقات کرد و تشریفات احترام به خلیفه را ظاهراً برای نیل به هدف‌های عالی بعدی انجام داد. خبر این ماجراها بر رکن الدوله رسید، دبیر مخصوص و وزیر بختیار هم گزارش‌ها را بوی رسانیده بودند. شهریار دیلمی از «عضدالدوله» رنجید و به تدارک سپاه پرداخت تا با وی در نبرد شود. رکن الدوله پیک مخصوص به‌نزد بختیار روانه نمود که او را یاری خواهد کرد و بزودی بعراق خواهد شتافت و عضدالدوله را بیرون خواهد کرد. این پیام‌ها و خبرها که بعضدالدوله رسید پریشان خاطر گشت، چه دیگر

نمی توانست کاری صورت دهد، میدانست که رکن الدوله برادرزاده خود را دوست دارد و ناچار شد که بختیار را مجدداً بخاطر مصالح سیاسی بشهریاری عراق منصوب دارد و خود رهسپار فارس شود ولی این ماجرا زیاد طول نکشید و رکن الدوله در سال چهار صد و شصت و شش وفات یافت و فرزندش عضد الدوله که فرزند و ولیعهد وی نیز بود به سلطنت رسید، آنگاه آهنگ عراق کرد و پیک مخصوص برای بختیار فرستاد که از وی اطاعت کند و اگر مطیع دربار ایران نباشد بزودی بسوی عراق لشکر خواهد کشید. بختیار از روی ناچاری قبول کرد و وزیر خود «امیر محمد» را که سابقاً نزد رکن الدوله از عضد الدوله سعایت ها کرده بود، تسلیم وی نمود.

عضد الدوله دیلمی تنها شهریار ایرانی بود که برای نخستین بار در دوره خلافت عباسی خطبه بنام وی خواندند.

«عضد الدوله» دستور داد که وزیر نیرنگ باز دربار «بختیار» را کشتند و بریل بغداد آویزان کردند. این ماجرا در سال سیصد و شصت و هفت هجری اتفاق افتاد و از آن پس عراق جزو قلمرو عضد الدوله گردید و روز بروز بر قدرت و نفوذ وی در قلمرو عالم عرب افزوده میشد، سپس آهنگ موصل نمود و آنجا را تصرف کرد و دولت حمدانی را منقرض نمود. شهریار دیلمی در همه جا با پیروزی روبرو میشد و اورنگ شهریاری ایران را در قلب نواحی عربی برمی افراشت.

سپاهیان او تمام دیار بکرو ربیعہ را بتصرف در آوردند و پیشروی کردند و قدرت و سلطنت عضد الدوله زیاد گردید و در غالب نواحی عرب نشین عظمت ایران نمایانده شد.

در سال دویست و هفتاد و یک هجری گرگان را هم از قابوس و شمگیر زیاری گرفت و بتصرف خود در آورد.

عضد الدوله همه ساله اموال بسیاری بنام صدقه جاری به قضا و مردمی که مورد اعتماد عمومی بودند می سپرد تا به مستحقان به پردازند.

همچنان بکار کنان دولت که بی‌نوا میشدند بخشش‌های کرد. او در کارهای فرهنگی و نشر معارف زیاد کوشش کرد و مورخینی که درباره شاهان اسلامی نوشته‌اند نام او را بعنوان خدمت‌گزار دانش و فرهنگ ثبت کرده‌اند.

محققان مورخ نوشته‌اند که در دودمان آل بویه مانند «عضدالدوله» شهر یاری نمود که شهامت و جرئت اقدام داشته باشد، او شهر یاری خردمند و فاضل، مدبر و سیاستمدار و دوستدار فضیلت و در عین حال پرهیبت و باهمت بود و در موقع خود بخشش‌ها و کرم‌ها داشت، در کربلا و نجف بناها برپا ساخت و در عمران و آبادی عراق عرب کوشید، در اطراف شهر «مدینه» دیوار کشید تا شهر مقدس اسلامی از آسیب نگاهداری شود.

«عضدالدوله» در شوال سیصد و هفتاد و دو هجری وفات یافت و سپاهیان او پس از وفات عضدالدوله با فرزندش «مرزبان» ملقب به «صمصام الدوله» پیمان بستند در این زمان برادران وی سرعمو هادرشهرها و استانها پراکنده شدند. برادرش شرف الدوله در فارس بود. عمویش «مویدالدوله» گرجان را اداره می‌کرد. صمصام الدوله شهر یاری عراق عرب را داشت و بالاخره با برادرش «شرف الدوله» اختلاف پیدا کرد. موصل از دستش بیرون رفت و کرد ها آن جا را بتصرف در آوردند. رئیس کردها در آن زمان شجاع دوستک از کردهای حمیدی بود. در آغاز جنگ و نبرد بسیار در دیار بکر کرده بود و به شجاعت مشهور شده بود. او مرد نیرومندی بود.

او در نبردها شدت عمل داشت. در آن هنگام که عضدالدوله آن دیار را بتصرف در آورد آن سردار نامی کرد را احضار کرد و صلاح در آن دانست که وی را به رزهای دیار بکر روانه سازد و در همانجا بماند. پس از وفات عضدالدوله دوستک کارش بالا گرفت و بیشتر نواحی دیار بکر را بتصرف در آورد. صمصام الدوله سپاهی بسوی دوستک فرستاد ولی شکست خورد و دوستک موصل را گرفت و بسوی بغداد رهسپار گشت. صمصام الدوله ترسیده دوباره سپاه بیاراست و در نزدیکی‌های موصل بهم برخورد کردند. قرارداد صلح مابین آنان بسته شد بشرط آنکه دیار بکر در دست کردها باشد و بغداد و سایر شهرهای عراق

در قلمرو شهریار دیلمی باقی بماند، مورخان بزرگ ثبت تاریخ نموده اند که سبب بحران ها و آشوب ها این بود که «شرف الدوله» شهریار فارس می خواست اهواز و عراق را بتصرف خود در آورد و سپاهیان در سال سیصد و هفتاد و پنج اهواز را گرفتند و آنجا را از دست برادرش حسن ملقب به تاج الدوله بیرون آورد، سپس آهنگ بصره کرد و آن دیار را گرفت. خبر که بممصام الدوله رسید نمایندگان فرستاد تا صلح نمایند. قرار بر این شد تا خطبه هائی که در عراق عرب خوانده میشود نام «شرف الدوله» پیش از نام «مصممام الدوله» برده شود و مصممام الدوله نیابت «شرف الدوله دیلمی» را در عراق داشته باشد. بر این بنا قرار صلح را گذاشتند و کارها بجزریان افتاد. خطیب در عراق عرب نخست نام «شرف الدوله دیلمی» را در خطبه ها می برد تا اینکه ماجرا با آنجا کشید که «الطامع» خلیفه عباسی را از خلافت برانداختند.

هنگامی که نمایندگان رفتند که مراسم سوگند وفاداری انجام دهند، شرف الدوله از صلح منصرف گشت و آهنگ بغداد کرد. زمانی که بشهر «واسط» رسید و آن دیار را بتصرف خود آورد، سپاهیان بر «مصممام الدوله» در بغداد شوریدند. کار بروی سخت شد و ناچار تصمیم گرفت که به «شرف الدوله» ملحق شود و به اطاعت او در آید. شرف الدوله بسوی بغداد رفت. در رمضان سیصد و هفتاد و شش شهریار ایران وارد بغداد شد و عراق را در قلمرو سلطنت خود قرار داد. مدت شهریار «مصممام الدوله» در عراق سه سال و یازده ماه بود. از حوادث خاندان دیلمی در زمان موید الدوله بن رکن الدوله شهریار گران قدرت «فخر الدوله» بود که به نیروی سپاهیان ورزیده و حسن تدبیر وزیر خردمند خود «صاحب بن عباد» آن دیار را در قلمرو سلطنت خود در آورد.

پس از «مصممام الدوله» دو سال و هشت ماه «شرف الدوله» شهریار بغداد بود. در آغاز کار در بغداد فتنه ها بر خاست و ماجرا به کشت و کشتارها کشیده شد. شرف الدوله کوشید تا دشمنی ها و کینه توزی ها را از میان براندازد، از صفات پسندیده وی یکی این بود که مردم را از بد گوئی به یکدیگر بازداشت.

مردم بغداد در زمان شهریاری او در آرامش بودند. شرف الدوله در جمادی الاخر سیصد و هفتاد و نه هجری وفات یافت. پس از وفات شرف الدوله برادرش «بهاء الدوله ابونصر دیلمی» شهریار عراق شد. در آغاز سلطنت کار اختلاف‌ها بالا کشید. مدت پنج روز کشت و کشتار اتفاق افتاد بهاء الدوله مصلحت را در آن دید که بهمراهی يك دسته از سپاهیان بر دیلمیان سخت‌گیری کند تا چار این راه را پسندید و شوکت و جلال دیلمیان از بین رفت تا کار به صلح انجامید و باختلاف داخلی خاتمه بخشید. مابین بهاء الدوله و خاندانش بر سر ثروت و ملک اختلاف افتاد، ولی بحسن تدبیر اختلاف خاموش شد. در سال سیصد و هشتاد و یک هجری بهاء الدوله شهریار ایرانی الطائع بالله خلیفه عباسیان را معزول کرد. چون گفته بودند ثروت بی‌کران دارد، نخست برای الطائع پیغام فرستادند که اجازه دهد شرفیاب حضور مبارک شوند و پیمان را تازه کنند و خلیفه هم اجازه ورود داد. همان طور که عادت خلیفه‌گری بود به نشست. بهاء الدوله با بسیاری از مردم وارد شدند، در آن هنگام بهاء الدوله زمین ادب را بوسید و بر کرسی نشست. ناگاه برخی از دیلمیان وارد شدند مانند اینکه می‌خواستند دست خلیفه را بوسه زنند، دستش را گرفتند و از سر ریر خلافت بزیرش افکندند. خلیفه همی گفت: انسا لله وانا الیه راجعون. عاجزانه کمک می‌خواست ولی در آن غوغای پر آشوب کسی با توجه نداشت. آنچه ذخیره از ثروت و اموال داشت از وی بستاندند. شریف رضی بزرگترین روحانی مذهب جعفری (از شاعران و دانشمندان بنام عراق)، در آن زمان ماجرا را بشعر عربی سرود که از شاهکارهای ادبیات عرب بشمار میرود.

مطلع شعر این است:

من بعد ما کان رب الملك متبسما الی أدنوه فی النجوى ویدنیسی
 در آن هنگامه که الطائع را کشان کشان بخانه شهریار ایرانی می‌بردند، همه گواهی به عزلش دادند. بهاء الدین دیلمی که «الطائع» را از مقام خلافت برانداخت با یاران و اصحاب خود به مشورت پرداخت که برای خلافت چه کسی را برگزینند.

همه با اتفاق آراء گفتند، ابوالعباس، شایستگی خلافت را داراست، چه عباسیان در حقیقت ستم روا داشتند. بهاء الدوله یاران را بسوی ابوالعباس فرستاد تا او را به بغداد آورند، و خلافت را بر عهده وی گذارند. فرستادگان بهاء الدوله «ابوالعباس» را به بغداد آوردند، بهاء الدوله با بزرگان بغداد وی را استقبال کرد و بدارالخلافت واردش کردند و بهاء الدوله و مردم بغداد با خلیفه پیمان بستند.

بامروز در تاریخ ایران و عرب در قرون اولیه اسلامی باین نکته برخورد میکنیم که شهریاران بزرگ و دانشمندان نامی در تاریخ ترین دوره های تاریخ درخشنده کی خاصی داشته اند. کوشش و مجاهدت ایشان بر آن بود که نگذارند عربها در ایران سیطره و آمادگی مطلق داشته باشند و گرمی بینم چند صباحی ملت ایران در چنگ فشار و قدرتهای غیر ایرانی گرفتار بود لیکن بزودی با آن هوش و تدبیر خود توانستند مظاهر خلوت را رنگ ایرانی بدهند و عادات و رسوم اعراب را از میان بردارند چنانکه در این مقاله گذشت ایرانیان خلافت عربی را بازیچه مقاصد و نظرات خود قرار دادند و توانستند حد اکثر استفاده را از عنوان خلافت برای پیش برد فرهنگ و دانش ایرانی ببرند.

بطوریکه میدانم خلافت عباس مقامی روحانی و مذهبی و سیاسی در قلمرو کشورهای اسلامی بود. خلیفه را جانشین پیامبر پاک و بزرگ اسلام میدانستند. اوفتوی جهاد میداد. این از هوش و تدبیر ایرانیان بود که از موقعیت خاص خلفا برای انجام مقاصد ملی خود استفاده کردند. در دوره های گذشته بخصوص در قرون وسطی مذهب نقش بزرگی در سیاست و اجتماع ایفا میگرد.

هوشیاران ایران با توجه باینکه بخدا و پیامبر اسلام معتقد بودند و ایمان داشتند معذک نمیخواستند کوه نظران عرب بنام و عنوان مذهب از مردم سوء استفاده کنند. رشد فکری هم آن اندازه نبود که عربها را هوشیار سازند که خلیفه بغداد جانشین پیامبر خدا نیست.

از این رهگذر شهریاران هوشمند ایران ناچار شدند وجود خلیفه را دست-

آویزی برای اعمال نظرات خود قرار دهند و آراء و اندیشه‌های خود را بادت او اجرا کنند. براستی آل بویه ایرانیانی پاك نهاد و میهن پرست بودند و بانفوذ در دستگاه خلافت عربی توانستند سیطره عرب را از سرزمین ایران کوتاه سازند و مقدمات رشد حکومت ملی را فراهم کنند. بگفته مهیار دیلمی: «دنیا میداند که ایرانیان مسکن خود را برفراز ماه وستارگان بنا نهادند و کاخ بزرگی و عظمت خویش را بر روی آفتاب ساختند»^۱.

منابع مورد استفاده این مقاله

- ۱ - محاضرات تاریخ الامم اسلامیه محمد خضری استاد تاریخ اسلامی در دانشگاه قاهره .
- ۲ - تجارب الامم ابن مسکویه - ۲ جلد - چاپ قاهره .
- ۳ - دیوان شریف رضی چاپ بیروت .
- ۴ - تاریخ سیاسی اسلام تألیف دکتر حسن ابراهیم حسن - استاد دانشگاه قاهره و شیکاگو چاپ مصر .
- ۵ - هلال صابی - ابوالحسن بن محسن بن ابی اسحق ابراهیم کاتب - چاپ قاهره .
- ۶ - فجر الاسلام احمد امین - استاد دانشگاه مصر .
- ۷ - ضحی الاسلام احمد امین - استاد دانشگاه مصر .
- ۸ - ظهر الاسلام احمد امین .

اسناد و مکاتبات تاریخی

رساله‌ای که از نظر خوانندگان گرامی میگذرد
عین گزارشی است که مرحوم میرزا سیدجعفرخان
مشیرالدوله مهندس باشی از مرزهای غربی ایران تهیه
کرده است. این گزارش در اصل در دو نسخه نوشته
شده که یک نسخه آن در آرشیو بایگانی وزارت امور
خارجه ایران و دیگر نسخه آن نزد آقای محمدمشیری
میباشد.

بررسی های تاریخی

در این شماره :

اصل و رو نوشت « رساله تحقیقات سرحدیه ».

مجموعه آثار

مقاله جالب و مستندی که تحت عنوان «رسالة تحقیقات سرحدیه» از نظر خوانندگان خواهد گذشت قسمتهائی از عین گزارش مرحوم میرزا سید جعفر خان مشیرالدوله مهندس باشی^۱ است که برای تعیین خطوط سرحدی بین ایران و عثمانی مأمور بوده و از ربیع الاول ۱۲۵۶ هجری قمری (مطابق با ۱۲۲۰ شمسی) تا آخر شعبان سال ۱۲۷۱ (مطابق با ۱۲۳۴ شمسی) از قلعه آرات تا مصب شط العرب را قدم بقدم طی کرده و شرح این مأموریت و کلیه مسائل و سوابق

۱- میرزا سید جعفر حسینی تبریزی (اصلاً از فراهان و نوه عموی میرزا ابوالقاسم قائم مقام فراهانی است) ملقب به مشیرالدوله یکی از رجالی است که از اواسط عهد فتحعلیشاه تا اواسط سلطنت ناصرالدین شاه دارای مشاغل مهم دولتی بوده، و جزو پنج نفر اولین محصلینی است که بدستور عباس میرزا نایب السلطنه در سال ۱۲۳۰ قمری برای فراگرفتن علوم جدید بانگلستان رفته و در اوایل سال ۱۲۳۵ پس از فراغت از تحصیل به تبریز برگشته و قریب سه سال و نیم به آموزش علوم هندسه و صنایع مربوط بنظام و قلعه سازی و توپخانه مشغول بوده و در سال ۱۲۵۲ هجری قمری در سال سوم سلطنت محمدشاه قاجار بالقب خان و مشیرالدوله ملقب و بعنوان سفارت مأمور دربار عثمانی گردید و تا اواخر سال ۱۲۵۹ این سمت را داشت. در زمان سلطنت ناصرالدین شاه مأمور تجدید حدود غربی شد و مدت چند سال این مأموریت ادامه داشت. پس از عزل میرزا آقاخان صدراعظم نوری از صدارت بریاست شورای دولتی منصوب و در غره صفر ۱۲۷۸ با دارا بودن همین سمت بعنوان سفارت فوق العاده مأمور دربار انگلستان شد و پس از مراجعت با حفظ ریاست دارالشورای دولتی متولی باشی آستان قدس رضوی گردید و در سال ۱۲۷۹ در همانجا وفات یافت و در دارالحفاظ مدفون گردید.

مربوطه به این سرحد را با دقت و توجه خاصی در گزارش خود که بنام «رساله تحقیقات سرحدیه» نامیده، مدون کرده است و این رساله بنظر مرحوم استاد عباس اقبال^۱ یکی از بهترین آثار است که از مأمورین وزارت خارجه ایران باقی مانده است، که متأسفانه تاکنون اقدامی بچاپ در باره آن نشده و مجله بررسی های تاریخی برای اولین مرتبه بچاپ آن اقدام میکند.

مرزهای ایران و عراق

تا قبل از جنگ بین الملل اول (۱۹۱۴ - ۱۹۱۸) کشور ایران در مرز غربی فقط با مملکت عثمانی همجوار بود و پس از پایان جنگ و تجزیه متصرفات عثمانی و تشکیل دولت های جدید عراق و ترکیه ایران با کشورهای نامبرده هم مرز گردید. مرز کنونی ایران با عراق با استثنای اصلاحی که ضمن عهدنامه ایران و عراق (۱۳ تیرماه ۱۳۱۶ شمسی) بعمل آمده عیناً مطابق تحدید حدود ایران و عثمانی است، علیهذا برای اطلاع و آگاهی بیشتر باید قبلاً سابقه تاریخی مرزهای ایران و عثمانی را بررسی نمود.

سوابق تاریخی مرزهای ایران و عثمانی

چنانکه از اسناد و نوشته های قدیم برمی آید، مناقشات حدودی میان دو دولت ایران و عثمانی از زمانهای پیش همواره باقی بود و هیچوقت خط سرحدی بین این دو دولت بطور قطع تعیین نگردیده و در محل، ترسیم و نصب علائم نشده بود (در زمان اعلیحضرت رضا شاه کبیر طبق قراردادهای متعدد اختلاف مرزهای بین ایران و ترکیه برطرف گردید). بطوریکه سفیر شاه عباس اول صفوی که برای مبادله عهد نامه با اسلامبول رفته بود می نویسد: «ترتیب

۱- شادروان عباس اقبال اصلاً اهل آشتیان اراک بود. در سال ۱۲۷۷ هجری شمسی متولد گشت. تحصیلات خود را در دارالفنون بیابان رساند و در سال ۱۳۰۴ شمسی برای تکمیل تحصیلات به اروپا رفت. مرحوم اقبال یکی از نمونه های عالی سعی و عمل و فعالیت بود. دوران تحصیل را با زندگی دشواری گذرانید. اقبال زبان فرانسه را خوب میدانست و در میان مستشرقین و فضیای جهان مقامی عالی داشت. از مرحوم اقبال آثار مهم و زیادی باقی مانده است. در تاریخ ۲۲ بهمن ماه ۱۳۳۴ شمسی در مأموریت مستشار فرهنگی سفارت کبرای ایران در ایتالیا چشم از جهان پوشید.

حدود همان است که در زمان سابق بوده است. و بعد هم هر چه عهد نامه نوشته شده امر تعیین حدود را به عهد نامه سلطان مراد خان رابع و عهدنامه های سابق رجوع نموده اند و چون وجود عهدنامه ای که در زمان سلطان مرادخان رابع و شاه صفی ما بین دولتین منعقد شده و خط سرحدی را معین کرده باشد بکلی مشکوک است و از قرار معلوم فقط عهدنامه ای از سلطان مرادخان در تاریخ شوال ۱۰۴۹ (مطابق با ۱۰۱۹ شمسی) به شاه صفی بوده و نامه مزبور هم در نظر اولیای دولت ایران برای تسویه امر حدود سندیت نداشته است، از این رو اختلافات مرزی پیوسته میان دو دولت برقرار بوده و در عهدنامه ای هم که در تاریخ ۱۱۵۹ هجری قمری (مطابق با ۱۱۲۵ شمسی) میان نادرشاه با سلطان محمودخان اول بوسیله و کیل ایران حسنعلی خان و والی بغداد احمد پاشا مأمور عثمانی منعقد شده است از تعیین حدود بطور اجمال ذکر کرده است و تعیین حدود و خط سرحدی را رجوع به عهدنامه های قدیمه نموده است چنانکه می نویسد: «اساس مصالحه که در زمان سلطان مرادخان رابع واقع شده میان دولتین مرعی و حدود و سنوریکه در مصالحه مزبور معین شده بود بدون خلل و تغییر بهمان اعتبار باقی خواهد ماند.» و نیز در آن عهدنامه نوشته شده: «فصل منضمه - حدود و سنوریکه در عهد سلطان مرادخان بوده تعیین شود، حکام سرحد از حرکاتی که منافی دوستی طرفین است احتراز جویند.»

همچنین در عهدنامه ای که بتاريخ ۱۹ ذی قعدة ۱۲۳۷ (۱۲۰۱ شمسی) میان فتحعلی شاه و سلطان محمود خان ثانی بتوسط میرزا علی و کیل و محمد رئوف پاشا عسکر مأمور عثمانی در ارزنة الروم بسته شده در باب تعیین حدود چنین ذکر شده: «بسم الله الرحمن الرحيم. عهدنامه ای که در تاریخ هزار و یکصد و پنجاه و نه در باب حدود و سنور قدیمه و نیز شرایطی که در باب حجاج و تجار ورد فراری و رهائی اسراء و اقامت شخصی معین در دربار طرفین انعقاد یافته است تماماً و کاملاً بین دولتین مرعی و برقرار بوده و بارکان آن وجهاً من الوجوه خللی عارض نشده و ما بین دولتین علیمتین شرایط دوستی و مقتضای الفت و محبت همیشه معمول بوده باشد، الخ ...»

بعد از عهدنامه اخیر تا اواخر سلطنت محمدشاه گفتگوی مهمی در امر حدود

فیما بین دولتین بظهور نرسید تا در سال ۱۲۵۳ هجری قمری (مطابق با ۱۲۱۷ شمسی) موقعی که دولت ایران در محاصره هرات و تسخیر آنجا سرگرم بود، بواسطه غارت محمره^۱ بدست علیرضا پاشا (۲۳ رجب ۱۲۵۴ هجری قمری - ۱۲۱۸ شمسی) و ادعای مشارالیه به ملکیت آنجا بدولت عثمانی، گفتگوی سرحدی مابین دولتین با کمال شدت شروع گردید نزدیک بود کار بسختی منجر شود، دولتین روس و انگلیس دخالت در گفتگوی فیما بین نموده قرار گذاردند کمیسیونی مرکب از مأمورین ایران و عثمانی و روس و انگلیس در ارزنة الروم^۲ منعقد شده دعاوی دولتین و ادعای پنج کرور خسارتی که دولت ایران از بابت محمره مطالبه مینمود تسویه نمایند. دولت ایران برای ریاست هیئت نمایندگان ایرانی در انجمن ارزنة الروم میرزا سید جعفر خان مشیرالدوله سفیر کبیر را که در این تاریخ در طهران بود معین نمود. مشیرالدوله از طهران عازم تبریز گردید ولی چون به آن شهر رسید بستر بیماری افتاد و بیماری او طولانی شد. چون دولت ایران بحل اختلافات علاقه شدید و عجله بسیار داشت لذا میرزا تقی خان فراهانی را که در آن تاریخ در آذربایجان وزیر نظام^۳ بود بجای مشیرالدوله به سمت ریاست هیئت نمایندگان ایران انتخاب و اعزام نمود. از طرف دولت عثمانی انور افندی تعیین گردید.

در سال ۱۲۵۹ هجری قمری (مطابق با ۱۲۲۲ شمسی) مأمورین دولت های چهارگانه که مرکب بودند از نمایندگان فوق الذکر ایران و عثمانی و نمایندگان دولت انگلیس کلنل ویلیامز Colonel Williams و مازور فرانت Major Ferrant و ربررت کرزن Hon. Robert Cerzon و نماینده دولت روس کلنل دنس Colonel Dainese در ارزنة الروم اجتماع نمودند و مذاکرات این کمیسیون در هیجده جلسه و متجاوز از سه سال طول کشید و موافقتی در تعیین حدود میان مأمورین ایران و عثمانی حاصل نشد و عاقبت مقرر گردید عهد-

۱- محمره نام قبلی خر مشهر امروزی است.

۲- ارزنة الروم را امروز ارض الروم نامند و در ترکیه واقع است.

۳- لقب اولیه میرزا تقی خان امیر کبیر است. برای دانستن شرح حال وی بکتاب میرزا تقی

خان امیر کبیر تألیف مرحوم عباس اقبال چاپ دانشگاه طهران مراجعه شود.

نامه جدیدی منعقد شده مدار معاملات دولتی بایکدیگر بر طبق مدلول آن عهدنامه باشد. این بود که بعد از مذاکرات طولانی در تاریخ ۱۶ جمادی الثانیه ۱۲۶۳ هجری قمری (مطابق با ۱۲۲۶ شمسی) فقرات نه گانه دومین عهدنامه ارزنة الروم که ذیل درج می شود مابین محمد شاه و سلطان عبدالحمید توسط میرزاتقی خان وزیر نظام و انور افندی منعقد گردید :

فقره اول

دولتین اسلام قرار میدهند که مطلوبات نقدیه طرفین را که تا بحال از یکدیگر ادعا می کردند کلیتاً ترك کنند و لکن با این قرار بمقاولات تسویه مطلوبات مخصوصه مندرجه در فقره چهارم خللی نیاید.

فقره دوم

دولت ایران تعهد می کند که جمیع اراضی بسیطه ولایت زهاب یعنی اراضی جانب غربی آنرا بدولت عثمانی واگذار کند دولت عثمانی هم متعهد می شوند که جانب شرقی ولایت زهاب یعنی جمیع اراضی جبالیه آنرا مع دره کردند بدولت ایران ترك کنند و دولت ایران قویاً تعهد میکنند که در حق شهر و ولایت سلیمانیه از هر گونه ادعا صرف نظر کرده بحق تملکی که دولت عثمانیه در ولایت مذکور دارد وقتاً من الاوقات یکطور دخل و تعرض ننمایند و دولت عثمانیه نیز تعهد میکنند که شهر و بندر محمره و جزیره الخضر و نسگر گاه و هم اراضی ساحل شرقی یعنی جانب یسار شط العرب را که در تصرف عشایر متعلقه معروفه ایران است بمملکت در تصرف دولت ایران باشد و علاوه بر این حق خواهد داشت که کشتیهای ایران بآزادی تمام از محلی که ببحر نصب می شود تا موقع التحاق حدود طرفین در بحر مذکور آمدورفت نمایند.

فقره سیم

طرفین متعهدین تعهد میکنند که با این معاهده حاضره سایر ادعاهایشان را در حق اراضی ترك کرده از دو جانب بلا تأخیر مهندسین و مأمورین رامعین نموده برای اینکه مطابق ماده سابقه حدود مابین دولتین را قطع نمایند.

فقرة چهارم

طرفین قراردادند خساراتی که بعد از قبول اخطارات دوستانه دودولت بزرگ واسطه که در شهر جمادی الاولی ۱۲۶۱ (۱۲۲۴ شمسی) تبلیغ و تحریر شده بطرفین واقع شده وهم رسومات مراعی از سالی که تأخیر افتاده برای اینکه مسائل آنها از روی عدالت فصل و احقاق شود از دو جانب بلا تأخیر مأمورینی را تعیین نمایند .

فقرة پنجم

دولت عثمانی وعده میکند که فراریهای ایران در «برساء» اقامت داده شود وغیبت آنها از محل مذکور و مرادۀ مخفیۀ آنها را بایران رخصت ندهد و از طرف دولتین علیتین تعهد می شود که سایر فراریها بموجب معاهده سابق ارزنة الروم عموماً رد شوند .

فقرة ششم

تجار ایران رسم گمرک اموال تجارت خود را موافق قیمت حالیه و جاریه اموال مذکوره نقداً یا جنساً بوجهی که در عهدنامه منعقدۀ در ارزنة الروم در سنه ۱۲۳۸ در ماده ششم که دائر بتجارت است مسطور شده زیاده و جهی مطالبه نشود .

فقرة هفتم

دولت عثمانی وعده میکند که بموجب عهدنامه های سابقه امتیازاتی که لازم باشد در حق زوار ایرانی اجرا دارد تا از هر نوع تعدیات بری بوده بتوانند بکمال امنیت محل مبارکه را که کاین در ممالک عثمانی است زیارت کنند و همچنین تعهد می کنند که بسراد استحكام و تأکید روابط دوستی و اتحاد که لازم است فیما بین دودولت اسلام و تبعه طرفین برقرار باشد مناسبترین وسائل را استحصال نماید تا چنانچه زوار ایرانیه در ممالک دولت عثمانیه بجمیع امتیازات مذکوره بهره ور بوده خواه در تجارت و خواه در مواد سیره از هر نوع ظلم و تعدی

و بیحرمتی محفوظ باشند و علاوه بر این بالیوزهایی^۱ که از طرف دولت ایران برای منافع تجارت و حمایت تبعه و تجار ایرانیه به جمیع ممالک عثمانیه که لازم بیاید نصب و تعیین شود بغیر از مکه مکرمه و مدینه منوره دولت عثمانیه قبول می نماید و وعده می کند که کافه امتیازاتی که شایسته منصب و مأموریت بالیوزهای مذکور باشد و در حق قنسولهای سایر دول مستحابه جاری می شود در حق آنها نیز جاری شود و نیز دولت ایران تعهد می کند که بالیوزهایی که از طرف دولت عثمانیه، بجمیع محللای ایرانیه که لازم بیاید نصب و تعیین شود در حق آنها و در حق تبعه و تجار دولت عثمانیه که بممالک ایران آمد و شد می کنند معامله متقابله را کاملاً اجری دارد.

فقره هشتم

دولتین علیتین اسلام تعهد می کنند که برای آرامش و امنیت تدابیر لازمه اتخاذ و اجرا کنند و بهمین خصوص در محللای مناسب عسکر اقامت خواهند داد و دولتین علیتین تعهد می کنند که از عهده هر نوع حرکات تجاوزیه مثل غصب و غارت و قتل که در اراضی یکدیگر وقوع بیابد بر آیند و قرار داده اند عشایریکه متنازع فیه می باشند و صاحب آنها معلوم نیست بخصوص انتخاب و تعیین کردن محلی که بعد از این دائماً اقامت خواهند کرد یکدفعه باراده اختیار خودشان حواله شود و عشایری که تبعیت آنها معلوم است جبراً باراضی دولت متبوعه آنها داخل شوند.

فقره نهم

جمیع مواد فصول معاهدات سابقه، خصوص معاهده ای که در سنه ۱۲۳۸ (مطابق ۱۲۰۲ شمسی) در ارزنة الروم منعقد شده که بخصوصه با این معاهده حاضر الغاء و تغییر نشده مثل اینکه کلمه به کلمه در این صفحه مندرج شده باشد کافه احکام و قوت آن ابقاء شده است و فیما بین دو دولت علیه قرارداد شده است که بعد از مبادله این معاهده در ظرف دو ماه یا کمتر مدتی از جانب دولتین قبول و

۱- بالیوز نماینده محلی که از طرف دولتها برای حل و فصل امور تجاری و حمایت اتباع خود تعیین می نمایند.

امضاء شده تصدیق نامه های آن مبادله خواهد شد و کان ذلک فی یوم سادس عشر من شهر جمادی الثانیه سنه ۱۲۶۳ (۱۲۲۶ شمسی) ، بطوریکه دیده میشود در عهد نامه امضاء شده بدو جب فقره نهم بایستی تصدیق نامه ها بعداً کثیر بعد از دو ماه از تاریخ امضاء مبادله شده باشد به همان علت ابهام و گنگی بعضی از مواد آن که ظاهراً نمایندگان عثمانی به عمد آنها را در متن معاهده به آن شکل داخل کرده و به همین علت هم قبل از مبادله تصدیق نامه ها از پیش خود چهار فقره سؤال ترتیب داده و از سفرای انگلیس و روس جواب هائی به نفع خود حاصل نموده بودند و ادعا داشتند که آن توضیحات و تفسیرات هم ضمیمه معاهده باشد، کار مبادله تصدیق نامه ها بتعویق افتاد تا آنکه میرزا محمد علیخان شیرازی^۱ سفیر ایران در پاریس به شرحی که در گزارش مشیرالدوله ملاحظه می شود ندانسته یا بزور بدون اجازه دولت ایران به صحت آن توضیحات مزبور را که همه به نفع دولت عثمانی و قبول آنها باعث زحمت کلی ایران در آینده بود امضاء داد و تصدیق نامه ها باین ترتیب در اوائل سال ۱۲۶۴ (۱۲۲۷ شمسی) اندکی قبل از فوت محمدشاه و برکنار شدن حاجی میرزا آقاسی^۲ از صدارت در استانبول مبادله گردید و قرار شد بموجب فقره سوم معاهده مهندسین و مأمورین دو دولت برای تعیین خطوط سرحدی از دو پایتخت حرکت کنند. هنوز مهندسین و مأمورین باین قصد حرکت نکرده بودند که محمد شاه در تاریخ شب سه شنبه ششم شوال ۱۲۶۴

۱- میرزا محمد علیخان شیرازی خواهرزاده میرزا ابوالحسن خان ایلچی معروف است و او در سال ۱۲۶۳ از طرف محمد شاه به سفارت پاریس مأمور گردید و هشت ماه در آنجا بود. ورود او بتهران مقارن شد با فوت محمدشاه و جلوس ناصرالدین شاه. چون در همین ایام حاجی میرزا مسعود گرمردی وزیر دول خارجه فوت کرد امیر کبیر که خود این سمت را بعهده گرفت، میرزا محمد علیخان را بعنوان نایب اول وزارت خارجه در زیر دست خودش اختیار نمود. میرزا محمد علیخان در رمضان ۱۲۶۷ رسماً بوزارت خارجه منصوب گردید و تا ۱۸ ربیع الثانی ۱۲۶۸ که فوت کرد در این مقام باقی بود.

۲- حاجی میرزا آقاسی آخوند ملاعباس بیات ایروانی پسر میرزا مسلم متخلص به فخری مراد و صدراعظم محمدشاه قاجار بوده که پس از شهادت میرزا ابوالقاسم قائم مقام بصدارت انتخاب شد و عمه شاه را بزوجیت خود برگزید. کشور ایران از وجود این مرد خسارات زیادی دید.

فوت کرد . دوات عثمانی به عجله تمام هیئت نمایندگی خود را بریاست درویش پاشا روانه سرحد ایران نمود تا ظاهرآ به معیت سرهنگ ویلیامز نماینده سابق الذکر دولت انگلیس و سرهنگ چریکف Col. M. Schirikoff نماینده روسیه و میرزا جعفرخان مشیرالدوله به تعیین خطوط سرحدی مشغول شوند. مذاکرات میرزا جعفرخان مشیرالدوله با درویش پاشا و نمایندگان انگلیس و روس و عملیات مأمورین و مهندسین در برداشتن نقشه و تعیین خطوط سرحدی از مصب شط العرب تا پای کوه آرارات کوچک از اوائل سال ۱۲۶۵ (۱۲۲۸ شمسی) تا اواسط سال ۱۲۷۱ (۱۲۳۴ شمسی) بطول انجامید و بعلت اصرار عثمانی ها در خالی نکردن بلوک قطور و تمسک شدید ایشان به توضیحاتی که آنها را بتصویب وزیرای مختار روس و انگلیس در اسلامبول و بامضای میرزا محمدعلیخان شیرازی رسانیده بودند کار تعیین خطوط سرحدی و حل اختلافات بین دو دوات را با اشکال فراوان رو برو نموده بود .

ضمن ارائه عکس قسمتی از متن گزارش مرحوم مشیرالدوله برای اینکه بتوان از آنها استفاده نمود خط مزبور را با حروف معمولی در معرض استفاده خوانندگان محترم قرار میدهیم .

باید دانست که این گزارش علاوه بر اینکه حاوی شرح مذاکرات و دلائل حقانیت دولت ایران است راجع به سرحدات غربی و ایالات و عشایر ساکن در آن حدود اطلاعات بسیار نفیسی را متضمن است .

متن رساله سرحدیه

الحمد لله الذی اسرى بعبدہ لیلاً من المسجد الحرام الی المسجد الاقصی... (و پس از ذکر مقدمه در نعمت خدا و رسول بشرح زیر مطلب را عنوان می نماید) این مختصر رساله ایست در تحقیقات سرحدیه که بنده در گاه جهان پناه جعفر حسینی ملقب به مشیرالدوله در ایامی که مأمورین ثلاثه عثمانیه و انگلیس و روس بحدود دولتین علیتین ایران و عثمانی مأمور بوده نظر باقتضای مأموریت

خودغوررسی کرده و متن واقع اوضاع سرحد مزبور و حق دولت علیه را بر حسب قرارنامه دولتین که آخرین معاهده طرفین است بانضمام خیال دولت عثمانی که از تقریرات و تحریرات و حرکات مأمورین دولت مشارالیها و سایر قرائن خارجه که صراحتاً یا حدساً استنباط شده است با سرخی حالات و گزارشات لازمه الاختیار بخیال اینکه شاید عمر فدوی باتمام خدمت تحدید حدود و فانکند و اینگونه توضیحات لازمه علاوه بر روزنامه ها و مواد کتبرسل و رسائل سرحدیه و نقشه ترسیم شده است ضرورت بهم رسانیده بکار دین و دولت برآید جهت مزید استحضار اولیای دولت علیه قلمی می نماید. ،

« معلوم ارباب استحضار حالات سالفه است که از عهد نادر شاه مغفور تا زمان تشریف داشتن شاه مغفور طاب ثراه در محاصره هرات و وقوع قتل و غارت محمره ملک این دولت بدست علیرضا پاشا والی سابق بغداد ابداً بخلاف اتحاد و یگانگی و مشاجره و گفتگوی سرحد دولتین علیتین اسلام در میان نبود ولیکن آن اوقات که بعلت آزادی گمرک محمره و خوش سلوکی حاکم روز بروز گمرک بصره و آبادی آنجا مختل و این معنی بر طبع منافق علیرضا پاشا ناموافق آمده منتهز فرصت می بود و بمفاد آیه کریمه « قل موتوا بغيظکم » رفتار می نمود ، غیبت پادشاه دین پناه را از مقر خلافت برای اجرای نیت باطل خود غنیمت و بهترین رسائل فرصت شمرده علی الغفله به استعداد زیاد به محمره هجوم آورد. حاکم آنجا با جمعی اعراب که همان ساعت دسترس بود حرکت مذبوحی کرده بمقابله او شتافت و در پیش روی قشون دولتی که همراه علیرضا پاشا بود تاب مقاومت نیاورده روی برتافت، اکثری از جمعیت او مقتول و قلیلی بشهر و اطراف فراری و در گوشه اختفاء و انزوا متواری گردیدند ، قشون عثمانیه بدون مانع و بلافاصله داخل شهر شده تمامی خانه ها و کاروانسرا و انبارها را که باموال تجار دولت علیه پر بود غارت و خیرگی بی نهایت کرده رجال آنجا را قتل و دستگیر و صبیان و نسوان آنها را اسیر و به بغداد مراجعت دادند . این خبر که در دور هرات بسمع امنای دولت جاوید ثبات رسید شکایت قامه شدید باولیای دولت عثمانیه نوشته بواسطه فدوی که آن ایام به عنوان

سفارت کبری در اسلامبول اقامت داشت مدعی ترضیه و خسارت گشتند فدوی نیز بعض سفرای دول مستحابه را با خود شریک ساخته دوسه مجلس باوزیردول خارجه و یک مجلس با صدراعظم آن دولت در این باب گفتگو و حقیقت دولت علیه را در ادعای خسارت و ترضیه مذکور به ایشان ثابت کرد. ایشان از راه طفره و مغلطه این مسئله را به میان آوردند که محمره ملك ماست از توابع بصره و بغداد محسوب و تعداد می شود، مابه رعیت و عاصیان خود تنبیه کرده ایم، حالا که دولت ایران ادعای ملکیت محمره را می نماید و به آن سبب خسارت و ترضیه می خواهد در این صورت دو فقره محل نزاع می شود: یکی حال، دیگری محل. اگر ثابت گردید که محل یعنی محمره و توابع ملك دولت ایران است آنوقت حال نیز تابع محل و ادعای دولت ایران حق و مسجل خواهد بود. لهذا باید اول تحقیق مسئله محل بعمل آمده پس از آن در حال گفتگو شود. بواسطه این نحو اشتباه کاری و جواب صواب نما سایر سفرا از تقویت فدوی تقاعدورزیدند، تا اینکه سلطان محمود مغفور وفات یافت قشون او که با ابراهیم پاشا جنگ داشتند شکست یافت و کپتان پاشا کشتیهای جنگی عثمانیه را بالتمام نزد محمد علی پاشا برده تسلیم او شد. فدوی وقت را مناسب دانسته به بهانه احضار چهار ماهه، چاپاری بدار الخلافه آمده مراتب را به حاجی میرزا آقاسی مرحوم حالی نمود. او در مقام تلافی به خیال تسخیر بغداد افتاده برای اجرای این مدعا شاه جنت آرامگاه مغفور را به بهانه سفر اصفهان حرکت داد. محمدخان مصلحت گذار مرحوم که همیشه تملق از دولت عثمانیه می کرد و خود را خیرخواه آن دولت به نظر می داد فرصت یافته به رجال دولت عثمانیه رسانید که فلانی در این حالت ضعف دولت عثمانیه به خیال تلافی قتل و غارت محمره از این جا بدون احضار اولیای دولت ایران چاپاری روانه شد که فرصت را فوت نکرده امنای دولت ایران را به انتقام مقدمه محمره واداشت کند. اولیای دولت عثمانیه که حقیقتاً منتهای ضعف ایشان بود از این حرف محمدخان مضطرب شده به تعجیل تمام صارم افندی را به سفارت ایران مأمور و به اندک فاصله از فدوی روانه ساخته و باطناً بموجب

مأموریت ندارم ، نمیتوانم در این باب سند بدهم بدون اذن دولت نوشته من چه اعتبار خواهد داشت. مفید نیافتاده باز رجال عثمانیه سفرای واسطه را تحریک کردند. ایشان به آن مرحوم گفتند که راضی کردن میرزا حاجی آقاسی بدمه ما ، چهار هزار تومان رشوه باسم جایزه سلطانی باوداده باصرار و ابرام نوشته را موافق دلخواه دولت عثمانیه از میرزا محمدعلیخان گرفتند. اگر چه سواد نوشته مشارالیه بدست نیامده و لکن مواد استیضاح دولت عثمانیه و ایضاحات سفرای واسطه موافق قلمداد میرزا محمدعلیخان بدین قرار است :

سؤال اول رجال عثمانی

دولت عثمانی بموجب شرط فقره قرارنامه تصور می کند که ترك کردن شهر و بندرولنگر گاه و همچنین جزیره الخضر بایران به این ترتیب نمیتواند احاطه کند نه اراضی دولت عثمانی را که بیرون از شهر محمره است نه سایر بنادر دولت عثمانی را که واقع است در آنجاها .

جواب سفرای متوسطین

مأمورین دولتین واسطه می گویند که لنگر گاه محمره در محلی است که واقع شده است در محاذی شهر داخل در مرداب حفرالهدا المراتب ممکن نیست نتیجه معنی دیگر بدهد. مأمورین واسطه علاوه بر آن قبول میکنند رأی رجال دولت عثمانی را که واگذار کردن بایران محلی را که در آن سؤال کرده بودند شهر و بندرولنگر گاه محمره و جزیره الخضر است و بسا بعالی ترك نکرده است در این محل نه زمین دیگر و نه بندر دیگر که در آنجا واقع شده باشد .

سؤال دوم

دولت عثمانی سؤال می کند از شرح باقی آن فصل که در باب عشایر حقیقی تبعه دولت ایران که آنها میتوانند سکنتی داشته باشند نصف آنها در خاک ایران باشند نصف آنها در خاک عثمانی ، در این حالت می تواند ایران آن خاک عثمانی را متصرف شود و بآنها تعلق یابد و چندی نگذرد دولت ایران آن زمین عثمانی را متصرف شود.

جواب سفرای متوسطین

مأمورین دولت ایران بهیچ بهانه نمیتواند بدست بیاورد مملکتی را که

در سمت یمین شط العرب است نه زمینی را که در سمت یسار است و متعلق بدولت عثمانی است. اگر چه عشایر ایران نصف یا همه در طرف دست راست یسار اراضی دست چپ که تعلق به عثمانی دارد سکنی کرده باشند.

سؤال سوم

دولت عثمانی در باب فقره اول و چهارم سؤال میکند اگر دولت ایران مطالبات خسارت دولتی را می‌تواند در میان مطالبات شخصی مطالبه دولتی کند در حالیکه ترك کرده است و نیز دولت عثمانی تصور می‌کند که این ادعا نباید داخل بکند مگر منتهی حق عادیه ییلاقیه و بعضی خسارات که فیما بین تبعه دولتین ایران و عثمانی رسیده مثلاً سارقین طرفین یا خود چیزی مثل این.

جواب سفرای متوسطین

معنی محقق اول و چهارم عهدنامه که دولت ایران می‌تواند در این باب ادعا کند و هر طریقه‌ای که باشد ترك می‌شود و البته باید ترك شود بناء علیه هیچکس نمی‌تواند در این باب حرفی بزند طلب اشخاص طرفین می‌تواند آن اشخاص را راضی بدارد تشخیص صحیح این مطالبه نشان خواهد داد همچنانکه قبول شده است مأمورین بخصوصه که تعیین خواهد شد خلاصه چیزی که ملاحظه شده است در باب طلب اشخاص می‌تواند آن مأمور طی نماید.

سؤال چهارم

دولت عثمانی سؤال میکند اگر دولت ایران گفتگویی که در باب قلعه شده است قبول کرده است که علاوه شود بفقره دویم و همچنین فقره‌ای که از فصل هفتم که در مواد و کلای طرفین نوشته شده بود.

جواب سفرای متوسطین

مأمورین اعتقاد دارند می‌توانند جواب بدهند که دولت علیه ایران قبول کرده است همراه خوشوقتی که علاوه کنند در فقره هفتم در باب مقابله داشتن امتیازات که در باب حجاج و تجار نوشته شده است قونسلها و در باب سؤال قلعه مأمورین مایل هستند که بمأمورین واسطه تأکید نمایند که اجرای خواهش دولت عثمانی را نمایند بخصوص این مطلب و امیدوارند که بهره یاب شوند. انتهى.

چون این ایضاحات بحقیقت تغییرات و راجع به قرارنامه آخری دولتین علیتین اسلام است و ثبت مواد قرارنامه مزبور در تلو همین فقرات موجب مزید بصیرت و کاشف معایب ایضاحات مزبوره و عدم استنباط آنگونه معانی مخترعه از الفاظ قرارنامه است لهذا مواد قرارنامه مزبوره نیز قلمی و مندرج می شود. سواد قرارنامه آخره دولتین ایران و عثمانی که در بلده ارزنة الروم بتاریخ نهم جمادی الثانیه ۱۲۶۳ منعقد شده است (چون در صفحات قبل این عهدنامه درج شد لذا احتیاجی به تکرار نیست).

بالجمله پس از آنکه شاه جنت آرامگاه مغفور از دار فنا به دار بقا و بیت السرور رحلت نمود تاج و تخت کیانی بالارث والاستحقاق بفر وجود مبارک اعلیحضرت اقدس شاهنشاهی صان اله شوکة مفتخر و مباهی گردید دولت فرصت جو و ابن الوقت عثمانیه بخیمال اینکه ایام فترت و اول سلطنت و طغیان سالار نارستگار در سمت خراسان مایه مشغولیت دولت است بمحض استماع خبر جلوس ابد مانوس همایون صورتاً مباشرت به تعیین و کلای تحدید حدود کرده و کیل خود و دولتین واسطین را در بحبوبة زمستان روانه سرحد نمودند و باطناً به درویش پاشا و کیل خودشان دستور العمل دادند که از راه وان رفته بلاک قطور را که از جمله توابع خوی و موافق رموز و نکات لشکر کشی محکمه و در بندی است که شایسته کمال اعتنا و مفتاح سایر جاهاست بدون سند و دلیل و بخلاف نص صریح قرارنامه بلکه بخلاف عهدنامه سلطان مرادی نیز ضبط و از تصرف مأموران این دولت منتزع نماید او در عین شدت برف و بارش با وجود حرکت و توجه و کلای تحدید حدود بسمت سرحدات تنها خود با جمعی از عسا کر عثمانیه وارد بلوک قطور شده اهالی آنجا را تطمیع و آهیدید نموده بدون غایله و ممانعت اهل این طرف بلوک مزبور را تصرف و در دهنه شرقی دره مذکور که مشرف به جلگه شهر خوی است مناری بعنوان علامت خط سرحد بنا و بر پا کرده معهداً فدوی که از طرف دولت علیه بعنوان کالت مأمور تحدید حدود بود حسب الامرا و لیای دولت علیه در فصل کذائی روانه سرحد شده پیش از همه مأمورین به بغداد که محل اجتماع

ایشان بود رسید وسایر و کلاه نیز چندی پس از فدوی و درویش پاشا و کیل عثمانیه بعد از همگی وارد آنجا گشتند و در آنجا مجلس اول بجهت تمهید مقدمه کار منعقد و مقرر گردید که برای محافظت جان و مال مأمورین اربعه از اعراب و سایر قطاع الطریق چهارصد نفر نظام و دوست نفر سوار از طرف دولت عثمانیه و نظیر آن از طرف دولت علیه از مبداء سرحداتنا مقطع همراه و کلاه بوده بدین واسطه هر طرف در خاک خود به محافظت ایشان مواظبت نماید . اگر چه میرزا تقی خان مرحوم حرکت فدوی را از بغداد در بادی امر به رد بلوک قطور منوط و شروع به تقدیم لوازم مأموریت را به تخلیه آنجا مربوط نمود و بدین علت اقامت و کلاه در بغداد هشت-نه ماه امتداد یافت و لکن چون سفرای واسطه مقیم دار الخلافه مکرر بانوشته تعهد کردند که پس از ورود مأمورین بآنجا این امر موافق حق و قرارنامه صورت خواهد گرفت لهذا فدوی حسب الامر در اوایل زمستان به همراهی رفقای خود با راه دجله و شط العرب وارد محمره گردید ، اعراب و تمامی اهل آنجا در روز ورود بشدتی اظهار شغف و اهتزاز و پیشواز کردند که درویش پاشا مأمور عثمانی با جمعیت خود مخوف شده تا سه چهار شب از راه بدخیالی و سوءظن خواب نکرد و وقتی که فدوی بساین کیفیت منتقل شد جمعیت اعراب را مرخص نمود و بنای مجلس مسکالمه را گذاشت



مرحوم میرزا سید جعفر خان مشیرالدوله
(مهندس باشی)

۱۷

۳۲۸۹۶
۱۹۵-۹۰



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الحمد لله الذي جعل في قلبه نوراً يضيء في قلوبنا
 ونوراً في قلوبنا يضيء في قلوبهم على رسول الله وآله
 الذين هم نورنا ونورنا نورهم وبالله التوفيق
 والحمد لله رب العالمين
 والحمد لله الذي جعل في قلبه نوراً يضيء في قلوبنا
 ونوراً في قلوبنا يضيء في قلوبهم على رسول الله وآله
 الذين هم نورنا ونورنا نورهم وبالله التوفيق
 والحمد لله رب العالمين
 والحمد لله الذي جعل في قلبه نوراً يضيء في قلوبنا
 ونوراً في قلوبنا يضيء في قلوبهم على رسول الله وآله
 الذين هم نورنا ونورنا نورهم وبالله التوفيق
 والحمد لله رب العالمين
 والحمد لله الذي جعل في قلبه نوراً يضيء في قلوبنا
 ونوراً في قلوبنا يضيء في قلوبهم على رسول الله وآله
 الذين هم نورنا ونورنا نورهم وبالله التوفيق
 والحمد لله رب العالمين

حلت بر آید حدیثی است که میگوید هر که در عالم مشفق و مین عمل و در عالم
 امور جدید ایجاد دیده پذیرد هر یک حلت پذیرد از آن پس امر در حلت عفتانج و غیره
 در صحت ایشان هر ساله حقوق پیشی مورد تأیید است انچه بعد فیوضات بنام حضرت زینب
 امجد صدارت است هر دو تا قبل از جمله بنامها را در حلت عفتانج میگویند که در حلت
 سابق است که از عهد نادر شاه سقزیه از آن ترفیض و اینها را بهر دو طایفه در ماکسره هر است
 و حضرت محمد که این حلت عفتانج را با سابق قبول کرده اند و آنکه در آنکه در سقزیه
 شام و کوهکوی سرحد در این مکتب اسلام در میان خود و کتب آن اوقات حلت آزاد کرد که محمد
 سولما حاکم روز بعد از کمر بصره و ناماد در آنجا مشرف بر طبع ساقی عفتانج بنام ساقی و
 آمد و فخر حضرت مراد و بغداد در روز بیست و یکم در آن مکتب عفتانج در این شهر از آن مکتب
 را در اجازت عفتانج در بهترین ساقی حضرت شمرده و این مکتب را بنامه در آن مکتب
 حاکم آنجا هموار کرد و آن مکتب را در حرکت در آن مکتب و در آن مکتب در آن مکتب
 و همه را عفتانج بنام مکتب است و در روز شرف آن مکتب را در عفتانج بنام مکتب است

عثمانیه را با تمام نزد محمد صی پادشاه بنام او شد در وقت آمدن او به بیانه چهار چاه پادشاهی
 بدو گفته آمد که هر یک از اینها را که در حرم ما نمود او در مقام خود بجای نبردند و پادشاه را اجزای
 این در قاش بخت در بکاه نغز و بیانه نغز صفهان حرکت کرد محمد بن محمد که از مردم بی بیانه
 تعلق از حال عثمانیه میکرد و خود فرخنده آمد و آن نظر بر او در صورتی که در حال عثمانیه بیانه
 در وقت در این حالت ضعف عثمانیه بجای ما قدر حضرت محمد از بیانه بی بیانه
 و پادشاهت ایران پادشاه روزی در وقت توفیق کرد پادشاهت ایران با تمام
 محمد و دادش کند و پادشاهت عثمانیه و حقیقت عثمانیه ضعیف آن کو از بی بیانه
 حضرت شیخ محمد بن محمد فخری و پادشاهت ایران مورد با بدک و ضعیف از بی بیانه
 رسیده باطن موجب خط حضرت سلطان محمد رخص بودند حضرت فخری است محمد
 مایه هزاران که نغز بود و کرم علم و صاطه صراطی عثمانیه پادشاهت ایران
 بود در حضرت شیخ محمد بن محمد فخری که در اوقات در بی بیانه پادشاهت عثمانیه
 رسیده که در حرم فخری موجب تصبیح بنام حق و کتیر حرم فخری در حرم فخری
 آنچنان که در طرف بر بار مد خط صراطی محمد و سلطان شیخ محمد بن محمد
 در خط صفا و بدو است تمام نغز و پادشاهت عثمانیه که در اوقات در بی بیانه

احوال ادوار ملک حمزه بالوصول ملک عثمانیه و معروف کجاسته و کجاسته این
 بودید چنانکه در حدیث خود با این مقدمه و جمله ثابت خواهد شد که حمزه و تابعان آن ملک طلی
 دولت علیه ایران است و جو قوت عثمانیه در بنام خود گرفت کرده که وقتی که ما را
 بجای خود مقرر شد و تین کس در روس هر دو با ما موصول عثمانیه شدیم که خود را
 بعد از آن نقطه و غیر این کار کرده است و این را از این امر گذارند ما را موصوفه را ملاحظت کرده
 در مجلس نمود و قرار بر مطالب طرفین و بسته و کعبه ایشان در مجلس تبار و حضور و کعبه تین
 و کعبه تین نشاندند و نظر بر هر طرفین قرار داده و مصالح ذات العین باشند و هر دو
 را بعد از آن در روزنامه اعلام و فردی از طرف هر دو به نام امور انزوی که امانت داده
 شد تا نام ناموس چند ماه بگذرد درین بین به تداوم کجاست حمزه مقدمه قنقرفات
 در این میان است مگر آنست که در این بعد و با نظر نامه با بعد در این موصوفه نیست
 بنظر در مزاج ما را موصوفه بنظر فرستاد که دیگر اند دولت افزوده منزه انقرضالرحم را
 بنحده در ضمن منفی رطبه از روزنامه اعلام شد و کعبه دولت را بعد از آن در روزنامه
 اعلام نمود و در کارها را در روزنامه منزه انقرضالرحم مصلحت است و بنام موصوفه
 سرزمین کجاست حمزه را بر مطالب مختلف است که است در بنام است در این روزنامه اعلام

عمر بن عبد العزیز را به هزار اینه همدان فرزند شوشه کزین در ارشاد تین سید استناد
بر یک بیاد است شمشیر فقره لایحه کشف معرود معروضه از اقرار بر مقتضای
دانشه بدتر از همه این است که حضرت در با محله معنی برای ابام که با کس عثمانی
به دولت ایران واکتدار بود اجازت شد در دولت عثمانی عمر بن عبد العزیز
کشته شد ایران واکتدار میسر بقدر حال ارحم بقصه هفتاد و پنج ساله از
قبض و قرار نامه رمضی و مختصر دین در اندیشه اده مشرق شد بجز رسیدن فرزند
به دست جابر مرموم بکجه که شرفی برای ایندک در اخلاص خط رخور در مجلس سعادت
خوبان خود به بهره که در وقت عثمانی که هم حکام متواله مدار بر سر صدر کرده
مکرم بنا و لایحه معطر را از طرف بجه و انبیه هر عرض لایحه و سایر در میان
برای مع حاج معطر از طرف ایران نامور زده حاج ابان لایحه معطر را در
بمغولان لغت است در در سخاوت معطر و اولی است ان نمودن در حدت
عثمانی رسید خیال که در بجه و انبیه هر عرض لایحه و سایر در میان
نامور زده نامه تا که کفر آن آفات نیز را بجه معطر را در حدت
بمغولان لغت است در در سخاوت معطر و اولی است ان نمودن در حدت

نامه این حالت را پیش او در نامه بجهت که رسماً صادر کند با جواب صحیح گفته اند و اینها در نامه
 در بعضی سوره بیهیم و گنگ است در جواب استیضاح از غفار و اطمینان بر ایشان اینها را در انجمن است
 زشته که در این انجمن است از منقول چهار فرقه است که در این نامه پیدا شده و گفته اند که این فرقه
 یکیم و چهار فرقه دیگر که در این جواب است از اینها را ما در این نامه در جواب است به هم
 اذن در این نامه است که چهار فرقه است و در این نامه است که در این نامه است که در این نامه
 خوب است که در این نامه است که در این نامه است که در این نامه است که در این نامه
 شود با هم بیرون سلطنت با و طبع با و برادر و ابرام نوشته در اسراف و خواه است خواننده در
 محمد علی گرفته اگر سلطنت در این نامه است که در این نامه است که در این نامه
 سعادت با و برادر و ابرام نوشته در اسراف و خواه است خواننده در
 ندره در این نامه است که در این نامه است که در این نامه است که در این نامه
 این طریقه که در این نامه است که در این نامه است که در این نامه است که در این نامه
 و با جواب است که در این نامه است که در این نامه است که در این نامه است که در این نامه
 هر چند که در این نامه است که در این نامه است که در این نامه است که در این نامه
 در هر حال است که در این نامه است که در این نامه است که در این نامه است که در این نامه

و جزیره انحراف با آنکه کشتی درین جهت زمین بگرداند و در آنجا
 واقع باشد سرانجام دولت عثمانی را نکند از شرح آن فصل که در باب شش
 ایران که آنها را نماند و داشته باشد نصف آنها در ملک ایران باشد و نصف آنها در ملک
 عثمانی است پس سواد ایران آنکه عثمانی را تصرف نمود و باقی است با هر چه بر سر آمد از آن
 از زمین عثمانی را تصرف نمود و بعد از آن درین جهت ایران را به این جهت
 برت باد و مکتب را که در دست یمن بود عرب است نه غیر آنکه در دست است و تقوی است
 حکایت اگر چه بر ایران نصف است در طرف دست است یا از طرف دست و تقوی است
 داد و سکر که به سرانجام است عثمانی را بفرمانده و تمام حال گفته که دولت ایران
 مطالبات خوارت و هزاران در میان مطالبات تصرف کرده و نیز گفته که در دست است که
 دزدان عثمانی تصور کنند که این آردی نماید و فکر کنند به آنها که حق ما در دست است و تصرف است
 و چهارم بعد از این ایران و عثمانی رسیده شد باطله سارقین طرفین با خود هر طرف
 خود بخوارتر است یعنی تصرف اهل و تمام شده که دولت ایران است و بعد از آن
 گفته و هر طرفی که باشد ترک شود و بسته با ترک شود با عینه پس عثمانی در میان خرد
 طلب است طرفین است و در هر طرف از هر طرف از هر طرف است و در هر طرف

قیام شده است تا نوبت مخصوصه که تعیین خواهد شد هر چند در خط شده است
 در باب طببت حضرت و آنرا در طرفه اول سوال می نمودم حالت عثمان را می کند
 کرد است ایران کوشش کرد که در باب فقه شده است قیام کرده است که عود باشد
 بنظره دیم و پنجاه نفره که از فضا هم می گوید در سلسله و کله طرفین باشد شریع
 جواب فرمود در طعن ما بودیم عقاید را نمی توانند جواب بدهند که حالت عبد البر
 لغایت بر آن خود فرمود که عله و کینه در فضا هم در باب مقابله دشمن امتیازات در باب
 حجاج و کبار نوشته شد و در کوهها در باب سوال فقه ما بودیم حنیف ما می باشد که با هم
 در سلسله و خطه تا کید نمایند که احوال خود را در سلسله عثمان را نمایند مخصوص
 و باید در زیر که بهره باب نیز است هر چه این فصاحت حقیقت لغت را جامع تواند
 قرآن و سلسله عثمان است و ثبت بود از آنکه فرمودند در کوه همین فقرات برتر
 بصیرت و کاشف کما است فصاحت فرمودند و هم است اگر چه می فرمودند از آنکه فرمودند
 فقه بود از آنکه فرمودند بر سلسله در کوه فرمودند در کوه فرمودند در کوه
 فقه اول و سلسله است هم فرمودند در کوه
 فقه در کوه که کمال از آنکه فرمودند در کوه فرمودند در کوه فرمودند

تویه مخصوصه مندرجه در فصل چهارم خط را در سایه فرودم، دولت ایران تعهد کند که
جسیع از افراسیاب و ولایت، با بلیغ از افراسیاب غرب از ابروت عثمانی ترک کند
دولت عثمانی نیز تعهد میکنند که جانب شرق و ولایت با بلیغ جسیع از افراسیاب
انزاسع دره کرده بر دولت ایران ترک کنند دولت ایران قویا تعهد میکنند که در
شهر و ولایت سیما نیمه از هر گونه ادعای صرف نظر که حتی نگاه دولت عثمانیه در ولایت مذکور داد
وقتی از اوقات یکطرفه و تعرض نمایند و دولت عثمانیه نیز قویا تعهد میکنند که شهر و
محرمه و غیره از افراسیاب و هم از افراسیاب شرقی و غربی را که در تصرف
متعلقه معروفه ایران است بملکیت در تصرفات ایران باشد و معدوم برین حق خواهند داشت که
گفتهها بر ایران به افراسیاب تمام ارضی که خط العربی بجز منصب مشرف تا موضع التماس معوضه در
مذکور است نمایند و در این بین متناهی است که هر چه در افراسیاب
ناظر در حق افراسیاب ترک که از افراسیاب نیز تعهد میکنند و برین بلیغ جسیع از افراسیاب
بقره و ما بین این بلیغ واقع نمایند و در تمام طرفین قرار داده اند و تمام در افراسیاب
دولت نامه دولت بزرگ در خطه در خطه جسیع از افراسیاب شرقی و غربی و در
دیگر باشد و بظرفین واقع شده و هم دولت عثمانی و جسیع از افراسیاب

در آن خلد و آفاق خود از جانب پادشاهان و سربازان تعیین نمایند فوقه جمع در آن غنای
 و عدل کند که شاه از کمان فرار بر او در بر آفت داده و غنبت آنها را از کمان خلد و مراد و مخفی
 آنها را بر آن رخصت نهم و از طرف در تبیین علی بن محمد شود که در فرار بر موجب صاحب هر سینه
 از زنه الروم شوند و فوقه منضم تبار ایران رسم کرم اموال تبارت خود را موافق فیه جاریه
 جاریه اموال مکرر نماید و جبر در عهد نامه منعقد از زنه الروم در سنه هزار و سیست و دوازده
 است در ماده ششم که در این تجارت مسکن بر او کنند و این لغز در عهد نامه مدلول است
 زنده و جبر بر او شود فوقه منضم است غنای و نه میکند و موجب عهد نامه جاریه است و این در لایحه
 در حق زوار ایران اجراء و تا از هر نوع قیامات بر برعه تبارت که این است که با هر بار که شود
 کافر در مالک است غنای است زیارت کنند و همچنین بعد میکند که بر او است حکام و دست
 در ابطه خود و آنکه که لازم است فیه هر دو است اسلام و همه طرفین بر قرار باشد صاحب برین
 استخصال نمایند تا چنانکه زوار ایرانیه در مالک است غنای به جمع امتیازات نماید باشند
 سایر تبعه ایرانیه نیز از امتیازات مذکور بهره در برعه خواه در تبارت و خواه در سینه بر او هر نوع
 و نه در وجه تر محفوظ باشند و عدل بر منج بالوزان که از طرف است ایران با بر شافع
 تبارت و حمایت تبار ایرانیه به جمیع چهار کمان غنای در لایحه باشد نص و تعیین شود تبارت

که گوید و بدین منوال است غمانه نمودن و در هر مرتبه که فایده مهمت آنرا در بیست و نه مرتبه
بایزاد است که در آن باشد و در حق تو کند لها سایر در آن متجانسه جابر شود و در حق آنها نیز جابر شود و در حق
ایران تقدیم کند که بایزاد است که از طرف دولت غمانه کشیم که هر سال که ایرانیه و لازم پایب
نسبت تعیین شود و در حق آنها و در حق خود تبار است غمانه در هر سال که ایران آید و در هر مرتبه
سماحه تقابله را که در اجراء او فرستیم و در این عین استدم نهادم که در هر مرتبه که در هر مرتبه
وضع غارت در وقت غایب و در جای که در هر مرتبه باشد تا پس از آنکه آنگاه در هر مرتبه که در هر
در هر سال که در هر وقت غمانه در هر مرتبه تعیین نمودم که در هر مرتبه که در هر مرتبه که در هر
تجارتی که در هر وقت و در هر مرتبه که در هر مرتبه قرار داد و از غایب که در هر
نیزه باشند و صاحب آنها معلوم است بخصوص اثناب تعیین کون گمانه که در هر مرتبه که در هر
خزانه که گوید فیه براده است و در هر مرتبه که در هر مرتبه که در هر مرتبه که در هر
قرعه آنها و در هر مرتبه که در هر مرتبه که در هر مرتبه که در هر مرتبه که در هر
سروست در هر مرتبه که در هر مرتبه که در هر مرتبه که در هر مرتبه که در هر
صیغه صریح شود که در هر مرتبه که در هر مرتبه که در هر مرتبه که در هر مرتبه که در هر
به لازم باشد که اینها را در هر مرتبه که در هر مرتبه که در هر مرتبه که در هر مرتبه که در هر

چنانچه پیش از این بگویم باید که بدانید هر چه در این کتاب است و در پیش شما و دیگران
 همکاران دارد آنرا کشیده و در آنجا که قبلاً در این کتاب گفته شده بود که در این کتاب
 اول و جان مویز را در این اعراب و بیاض و طبع الطریق چهارم در این نظام در این است
 از طرف حالت عثمانیه و نظیر آن از طرف حالت عیبه از بعد از سر منقطع همراه و کلام
 بر اینوط هر طرف در خاک خود در این نظام است آن مواظبت نماید اگر چه در این نظام
 حرکت خود را از این داد و در این امر بر دیگر قطره منوط در شروع تمهید لازم است
 آنجا که در این کتاب گفته شده است که در این کتاب است نه ماه امتداد یافت و کلام
 و بعضی مقیم در این کتاب گفته شده که در این کتاب است که پس از در این
 و قرآن نامه صورت خواهد گرفت از این در این کتاب است به این امر در این کتاب
 العرب دارد و محمد که در این کتاب است که در این کتاب است که در این کتاب است
 و شکست و بنام آن گفته که در این کتاب است که در این کتاب است که در این کتاب است
 برین و در این کتاب است که در این کتاب است که در این کتاب است که در این کتاب است
 و در این کتاب است که در این کتاب است که در این کتاب است که در این کتاب است

و با این کتاب که در این کتاب است



موسیقی

یکی از مظاهر تمدن درخشان
ایران در زمان ساسانیان

بسم

و کتبه: خانابایانی

موسیقی یکی از ارکان و
مظاهر تمدن ایران در زمان
ساسانیان بود و مامتأسفانه به
جزئیات و اصول علمی موسیقی
آن زمان آگاهی کافی نداریم
با وجود این با مقایسه با اصول
موسیقی کنونی ایران بشرط
اینکه با عناصر بیگانه مخلوط
نشده باشد میتوان تا اندازه‌ای
و بطور مبهم بچگونگی موسیقی
دوره ساسانی پی برد زیرا
موسیقی ایرانی پیوسته کوشیده
است با وجود تمام تحولات و
تغییرات در سایر عوامل تمدن ،
اساس و اصول خود را نگاهداری
و نگذارد روش بیگانه در آن
تأثیر عمیقی ببخشد. دستگامها
و نواهایی که در دربار خلفای

بغداد، رامشگران و خنیاگران می نواختند و سبب شادی روح و آسایش خاطر آنان میگردد از موسیقی ساسانی اقتباس و مانند بسیاری دیگر از رسوم و تمدن ایرانیان تقلید شد. قدر مسلم این است که نواها و آهنگها و دستگاههای معمول زمان خسرو پرویز (۵۹۰-۶۲۸) تا چهارصد سال پس از ساسانیان، اساس کار موسیقی دانان اسلامی بوده است.

اعراب صنعت موسیقی را از ایرانیان آموختند و با تغییراتی در ماهها و یا با درهم آمیختن نواها و دستگاههای جدیدی، موسیقی مخصوصی برای خود ایجاد کردند ولی اصول علمی و روح و اساس و گوشه های آن ایرانی باقیماند.

«ابن خلدون»^۱ راجع بچگونگی سرایت موسیقی ایران در عرب چنین مینویسد: عربها پیش از اسلام قبل از اینکه بموسیقی و سایر هنرهای زیبا آشنائی پیدا کنند در شعر ساختن قطعات منظوم دست داشتند و هنگامی که هنوز چادر نشین بوده از این سو بآن سو کوچ میکردند، موسیقی آنان محدود به آوازهایی بوده است که برای تهییج و راهنمایی شترها بکار میبردند. بعدها که شهرنشینی گزیده و اسلام اختیار کردند، آنچه را از عادات و رسومشان که برخلاف دستورات قرآن بوده ترك گفته و آنچه مطابق آن و ممدوح بوده است نگاهداری کردند، چون قرائت قرآن با صوت نیکو پسندیده و مستحب بوده است، آوازهای بومی خود را برای خواندن آن بکار بردند. بعدها که بسایر ممالک دست یافتند و هنرهای زیبا بویژه موسیقی را در نهایت کمال در ایران و یونان مشاهده کردند ذوقشان تحریک شد و ظرافت طبع در آنان ایجاد گشت تا آنجا که موسیقی دانان ممالک دیگر را جلب و تشویق نمودند و بزودی بین آنها خوانندگانی نظیر خوانندگان ایرانی تربیت شد از آن جمله اند «نشیط» که اصل او ایرانی بوده و «سائب خاثر» از اهل مدینه که فرزند یک ایرانی بوده است. در این عصر است که عربها ذوق ایرانی را پذیرفتند و در موسیقی خود بکار بردند.

بعدها هنرمندانی مانند «ابن سریج» آنرا رو بتکامل بردند تا در زمان

خلفای عباسی بوسیله ابراهیم موصلی، و پسرش «اسحق» بدرجه کمال رسید. بغداد از این پس مرکز موسیقی عالی محسوب و آهنگهای ساخته استادان فوق باشکالی که امروز هم می شنویم در آن پرورش یافته است.

از فهرست موسیقیدانان عرب که زول روانه^۱ از کتابهای مروج الذهب مسعودی و اغانی ابوالفرج اصفهانی و الفلیل استنتاج نموده است نام هنرمندانی را که سبب نفوذ و ترویج موسیقی ایرانی در عرب گشته اند میتوان بدست آورد که بدکر نام چند نفر از آنان اکتفا می نمائیم :

۱- عیسی بن عبدالله معروف به طویس (۵۰-۱۲۳ هجری) غلام آروی مادر خلیفه سوم عثمان بن عفان از کودکی با ایرانیان آمیزش داشت و بازمزمه های آنان خو گرفت و آهنگهای ایرانی را بدرجه کمال تقلید کرد.

۲- سائب خاثر فرزند یک ایرانی، آهنگهایی را که نشیط ایرانی برای او خوانده در او تأثیر زیاد کرد، نزد معاویه باریافت و مورد لطف او قرار گرفت.

۳- ابو عثمان سعید بن مسجح غلام مکی با کارگران ایرانی آمیزش داشت و آهنگهای آنانرا شنید و پسندید و سپس مسافرتی بایران نمود و نواختن اسبابهای گوناگون آموخت و موسیقی ایرانی را بخوبی فرا گرفت. علی بن هشام موسیقی دان بزرگ درباره او چنین گفت: «او نخستین کسی است که موسیقی عرب را بسبک ایرانیها خوانده و معمول نمود».

۴- مسلم بن محرز فرزند یک ایرانی که بایران مسافرت نمود و اطلاعات موسیقی خودرا کامل نمود و در مراجعت با اصلاح و تکمیل موسیقی عرب پرداخت و آهنگهایی برای اشعار عرب ابداع نمود.

مسلمین بعضی از آلات و اصطلاحات این فن را از ایرانیان اخذ کرده اند و لغات صفغانه (چغانه) و نای و طنبور (تنبور) و زه شاهد همین مدعاست^۲.

استیلای عرب بر اسپانیا، موسیقی ایرانی را تا بدانجا گشاید که در روح ملتیی دیگر متفاوت از حیث زبان و اخلاق و مذهب نفوذ کرد و باذوق و روحیه

اوتطبیق نمود. منوچهری در قرن یازدهم میلادی از يك اصطلاح موسیقی بنام «راست» صحبت داشته که امروز در میان اعراب معمول ولی از موسیقی ایرانی برکنار شده است.

آلت اصلی موسیقی کنونی اعراب «عود» و از آن ایرانیان «تار» است که از زمانهای قدیم معمول این دولت بوده است. در زمان ساسانیان «چنگ» آلت اساسی موسیقی را تشکیل میداده است.

در روش موسیقی ایرانی و عرب نواها بر حسب دوره تقسیم شده اند که ایرانیان بهر يك از آنها «دستگاه» و اعراب «مقام» میگویند، هر دوره شامل يك پیش درآمد و يك آواز و يك رنگ است.

اكتاو (هنگام) شامل هفده پرده است؛ هر دوره بیش از نه و یا دوازده نت را شامل نیست ولی انتخاب این پرده ها در هر دوره مختلف میشود. بالاخره هر دستگاه روش مخصوص بخود را داشته و بستگی بنوعی احساسات رزمی و یا حزن آور یا شاد کننده دارد. این ملاحظه عمومی در موسیقی ایرانی و عرب که از چندین قرن تا کنون متداول است بدون شك در اصول با موسیقی زمان ساسانیان متشابه و يكسان است.

«... اگر استدلال ژول روآنه صحیح باشد باید چنین نتیجه گرفت که آنچه نزد فارابی خارج از جاهلیت بوده و معمولی بشمار میرفته، دست کم از حیت گام و فواصل همان بوده است که در همه جای ایران بر روی سازهای گوناگون که فارابی نام میبرد و بدان نقاط منسوب میکند نواخته میشده و پس از استیلای عرب بر ایران بهرستان سرایت کرده و با ذوق نواحی آنجا آمیخته و پرداخته شده است.

«ژول روآنه بطور صریح در جای دیگر اعتراف میکند که موسیقی عرب امروز همان است که در عصر فارابی موجود بوده و فواصل اصلیش یا برجامانده و کوچکترین تغییر و تحولی که شایان ذکر باشد در آن رخ نداده است. کارل آنجل^۱ دانشمند انگلیسی چنین اظهار نظر میکند: بنظر می آید ایرانیها

1 - Karl Angel.



ظرف نقره ساسانی بانقوش خنیاگران مکشوفه از حفریات مازندران مربوط به قرن ششم میلادی .

از زمانهای پیشین فاصله های کوچکتر از نیم پرده نیز از موسیقی خود بکار میبردند هنگامیکه اعراب به فتح ایران نائل آمدند، ایرانیها بدرجۀ عالیمتری از تمدن رسیده هنرهای زیبای آنان بویژه موسیقیشان از عربها جلوتر و اسبابهای موسیقی آنها کاملتر بوده است. اعراب بزودی سازهای ایرانی را پذیرفتند و دستگامهای موسیقی ایران را تقلید کردند و گامی که در قدیمترین کتابهای آنان دیده میشود، همان دستگام قدیمی گامهای ایران است که در آن يك «هنگام» دارای هفده قسمت بوده است.^۱

آلات موسیقی زمان از زمانهای بسیار باستانی «شیپور» که از مفرغ و یابرنج ساسانیان ساخته میشد از مهمترین آلات موسیقی ارتش ایران در جنگها بوده است. آمین مارسلن^۲ مورخ رومی در ضمن شرح جنگ سختی که در اطراف آمید اتفاق افتاد مینویسد که واحدهای پیاده ایرانی، شهر را بانوای شیپور در محاصره گرفتند. الیزه^۳ مورخ ارمنی نیز در کتاب خود راجع بجنگهای ایران با ارمنستان می نویسد که بسربازان ایرانی فرمان داده شد که حمله خود را با صدای شیپورها آغاز کنند. در شاهنامه مکرر در جنگها از شیپور و کرنا و طبل و قره نغی (سورنا) نام برده شده است. در ظرف نقره ای که در زمان ساسانیان باقی مانده است، مردانی بالای دیوارهای دژی قرار گرفته اند که در برابر دهان هر کدام شیپوری قرار دارد و بنظر میرسد که بدینوسیله فرمان آغاز حمله را به سربازان نگاهبان دژ اعلام می نمایند. مرکز و کانون موسیقی در مجالس بزرگان و بخصوص در دربار بود تمام متون تاریخی شاهد بر این امر است. فردوسی در این خصوص می نویسد که موسیقی ازارگان مهم جشنها و ضیافتهای پادشاهان و پهلوانان تاریخی و افسانه ای بوده است. در حکایت آمدن بیژن بخیمه منیژه می گوید:

۱- موسیقی دوره ساسانی - مهدی برکشلی - ص ۱۰-۱۱

2- Ammien Marcellin XIX .2.5.

3- Elisée Langlois : Collection des historiens de l'Armenie

T.II. p.221 .

بباده همی گسام زد با شتاب
میانش برزین کمر کرده بند
کشاد از میانش کیانی کمر
همی ساختند از فزونی فزون
ز بیگانه خرکه بپرداختند
ابا بربط و چنگ و رامش سرای

بدیمای چینی بیاراستند
بشادی شب و روز بگذاشتند

فردوسی با اینکه نام بسیاری از آلات موسیقی را میبرد ولی فقط بذکر
آلات بسیار معمولی آن مانند چنگ و عود^۱ و قره نی و نی اکتفا می کند. مورخ
معروف مسعودی در مروج الذهب مینویسد که ایرانیان مخترع چنگ و
قره نی و نی بوده اند.

ابن خردادبه مینویسد که ایرانیان آواز خود را با چنگ و قره نی که خود
مخترع آن بوده اند، تطبیق می کرده اند.
مردم خراسان آلات موسیقی مخصوص بخود داشته اند که دارای هفت سیم
و بنام «زننگ» بوده است.

۱- شهرزوری صاحب تاریخ الحکماء، موسوم به نزهة الارواح در این باره مینویسد:
پس از توجه ایرانیان به دانش و حکمت در زمان شاه پورذوالا کتاف ایشان آلت عجیبه عود
را اختراع کردند که بر جمیع آلات موسیقی برتری دارد و کسیکه آنرا پیدا کرده از بیم آنکه
مبادا او را بله و ولع و بطنات منسوب کنند نام خویش را مخفی کرده و این چنین آلت در زمان
بطلمیوس و نیقوماخس وجود نداشته است زیرا ایشان در کتب خود آنرا ذکر نکرده اند (مجله کاوه
شماره ۵ سال دوم ۱۹۲۱). این اسباب بوسیله اعراب با سپانیا برده شده و از آنجا بسایر ممالک
اروپا نفوذ کرده است (در اسپانیا آنرا Laud در فرانسه Luth در ایتالیا Liuto در پرتغال
Al-aude در آلمان Laute و در انگلیس Lute میخوانند)
..... عود که از جمله این اسباب به شمار میرود پیش از عربها نزد ایرانیان معمول بوده است و
چنانکه از نوشته های فارابی برمی آید پرده بندی آن نزد ایرانیان با دگام و یاتنیک فیثاغورث
مطابقت داشته است. (موسیقی دوره ساسانی- مهدی برکشلی- ص ۱۳- ۱۴)

این نکته را باید در نظر گرفت که آلات موسیقی در دربار شاهنشاهان ایران متعدد بوده است، چنانکه در کتاب پهلوی دیگر بنام خسرو پسر قباد و غلامش^۱ فهرستی که بنظر کامل می آید از آلات موسیقی زمان ساسانیان متذکر میشود.

غلام خسرو که بتمام وقایع و اخبار درباری آگاه است از وضع موسیقی دربار نیز سخن میراند و آلات موسیقی را بدینقرار نام میبرد:

عدد، رود هندی، بریط، تاس، چنگ ائولی یا اندروای، وندق دار، وین، باربد، چنگ، تنبور، تنبور مس، کنار، وین کنار، زنگ، نی، مار، دمبلك، چمبار، زل، اندروای، زنجیر، تیر، سپر، مشتک، رسن، ونجك، شمشك، کپیک و بسیاری دیگر که خواندن نام آنها دشوار است.

غلام مذکور می گوید در میان زنانی که چنگ مینوازند آن که صدایش بلند تر و موزون تر است بیشتر جالب و مورد توجه می باشد.

ثعالبی^۲ گفته غلام خسرو پرویز را درباره موسیقی بدینقرار متذکر میشود: بهترین و مطبوعترین موسیقی آن است که با آلتی که دارای چندین سیم بوده و آهنگش مانند آواز باشد، نواخته شود و آوازی که گوشه و لحن آن مانند آلتی موسیقی باشد بالاخره بهترین و دلکشترین موسیقی آنست که با چنگ، خوب کوك شده و با گیتار و بانای، دستگاههای اسپاهانیک (اصفهان) و آواز نهاوندیک (نهاوندی) و گوشه نو شاهپوریک (نیشابوری) نواخته شود.

بعضی از مورخان مانند جاحظ در التاج و مسعودی در معجم البلدان راجع به خنیاگران هنرمند و مقام آنان در نزد شاهنشاهان ساسانی و دربار آنها اطلاعات مفیدی

موسیقی دانهای

زمان ساسانیان

1-The Pehlevi Text. «King Husrav and his boy.» (J.U.Unvalà. Paris).

2- H. Zotenberg Paris 1900

داده اند. اردشیر بابکان^۱ (۲۲۴ - ۲۳۱) مؤسس سلسله ساسانی در زمانیکه درباریان و بزرگان کشور را بطبقات ممتازه تقسیم میکرد، رامشگران و خنیاگران را در طبقه مخصوصی قرار داد و در میان سایر طبقات مقامی متوسط به ایشان داد. شاهنشاهان پس از اردشیر بهمان ترتیبی که اردشیر قرار داده بود، رفتار کردند ولی بهرام گور (بهرام پنجم ۴۲۰ - ۴۳۸) چون تمایل و علاقه زیادی بموسیقی داشت، مقام موسیقی دانان را بالا آورد و در مرتبه و طبقه اول قرار داد. این روش بتوسط جانشینان او پیوسته عملی و مراعات میشد تا زمان خسرو انوشیروان (۵۳۱ - ۵۷۸) که او مجدداً ترتیب مراتب را بقرار دوره اردشیر برگردانید و وضعی را که بهرام گور معین کرده بود تغییر داد. از اینک بهرام گور نظر خاصی بموسیقی داشته و جانشینانش پس از وی این امر را مراعات میکرده اند تردیدی نیست، چنانکه میتوان درستی این مطلب را از احکام مذهبی مزدک پیغمبر زمان ساسانیان و معاصر قباد (۴۸۸ - ۵۳۱) پدر انوشیروان دریافت. طبق عقیده مزدک خدا در آسمان در روی تختی قرار دارد که چهار نیروی معنوی یعنی: فهم، هوش، حافظه و شادی که عناصر اصلی هستند در برابر تخت او ایستاده و گوش فرمان او هستند. در روی زمین نیز، شاهنشاه ایران بر تخت خود نشسته در برابر چهار نفر نمایندگان نیروهای کشوری یعنی: مؤبدان مؤبد، رئیس روحانی و هیربدان هیربد، نگاهبان آتشکده ها و ایران سپهبد، فرمانده کل قوا و رامشگر، رئیس موسیقی دانها، ایستاده اند.^۲ بجه علت انوشیروان مقام رامشگران را پائین آورد، معلوم نیست.

۱ - اردشیر دانشمندان بعلم موسیقی و رامشگران و خنیاگران و ندمای درباری را نیز بر طبق این طبقات سه گانه تقسیم کرده یک گروه از ایشان را که از موسیکارهای درجه اول بودند با اسواران و زادگان چو نان در خفا متساوی، برابر قرارداد و با نخستین طبقه درباریان نشانید. گروهی دیگر از نوازندگان دربار را با طبقه دوم برابر کرد و در ردیف طبقه سوم که ظرفاً و بذله گویان درباری میبودند آن دسته از رامشگران را قرار داد که چنگ میزدند و تنبور مینواختند. (التاج تألیف ابو عثمان عمرو بن بحر جاحظ، ترجمه حبیب اله توبخت، از کتاب تمدن ساسانی تألیف علی سامی، جلد اول، ص ۱۹۲)

۲ - Christensen . Le règne du roi Kawâdh I^{er} (Communications historiques et philologiques de l'Académie Royale de Danemarck. IX.5. p. 81.)



موزائیک سطح ایوان کاخ بيشاپور (فارس)۔ نوازنده در حال نواختن
چنگ۔ مربوط به قرن سوم میلادی.

از زمان اردشیر بابکان رسم چنین شده بود که شاهنشاهان ساسانی همیشه از کسانی که دربار گاه حاضر میشدند نزدیک بیست متر دورتر می نشستند و در فاصله ده متری پرده ای از حریر می آویختند. پرده داری شاهنشاه بایکی از بزرگان و نجبا بود که به خرم باش موسوم بود. وظیفه خرم باش این بود که چون شاهنشاه پیش ندیمان و خنیاگران بارگاه خود جلوس می نمود، مردی دیگر را فرمان میداد تا بر بلندترین جاهای بارگاه بالا رفته و با صدای رسا که همه حاضرین بشنوند می گفت:

«ای زبان سر صاحب خود نگاهدار که اینک همنشین پادشاهی». در زمانیکه شاه بعیش و شادی می نشست این رسم اجرا می شد و ندیمان و بزرگان هر یک در جای مخصوص خود قرار میگرفتند و ساکت و بیحرکت بودند تا در موقع پرده دار متوجه حاضران شده بخوانند گان می گفت، فلان لجن و یافلان آواز را بخوانند و رامشگران کدام پرده و کدام دستگاه را بنوازند^۱. علاقه و تمایل شدید بهرام پنجم بموسیقی مورد بحث بسیاری از مورخان و شعرای نامی شده است. حمدالله مستوفی قزوینی^۲ گوید: «در زمان بهرام کار مطربان بالا گرفت، چنانکه مطربی روزی بصددم قانع نمیشد. بهرام گور از هندوستان دو هزار لولی برای مطربی مرزم بیاورد و نسل ایشان هنوز در ایران مطربی می کنند».

بهرام برای تفریح و شادی و خوشحالی ملت خود چون شماره موسیقی دانان را در ایران کم دید عده زیادی از این هنرپیشگان را بنام لولی از هندوستان خواست و در نقاط مختلف کشور پراکنده ساخت. فردوسی در باره آمدن لولیان از هندوستان چنین می فرماید:

وزان پس بهر مؤبدی وعده کرد	کسی را که درویش بد جامه کرد
پیرسیدشان گفت بیرنج کیست	بهر جای درویش و بی گنج کیست
بیامدش پاسخ ز هر مؤبدی	ز هر نامداری و هر بخردی

۱ - مسعودی - مروج الذهب - ص ۱۵۸ - ۱۵۹. مجله کادوس ۱۴

۲ - تاریخ گزیده - چاپ براون - ص ۱۱۲.

که آباد بینیم روی زمین
بر آواز رامشگران می خورند
تهی دست بی رود و گلمی خورد
بخندید از آن نامه بسیار شاه
بنزدیک شنگل فرستاد کس
از آن لولیان رگزین ده هزار
که استاد بزخم داستان بود
چو نامه بنزدیک شنگل رسید
هم آنگاه شنگل گزین کردزود
ز لولی کچا شاه فرموده بود

موسیقی در زمان خسرو پرویز بنهایت درجه ترقی خود رسید و تشویقهای آن شاهنشاه از صاحبان ذوق و دادن جایزه های زیاد، این صنعت در آن زمان رواج کامل یافت و موسیقی دانهای مشهوری مانند باربد و نکیسا (سرکش) بوجود آمدند که در خنیاگری و رامشگری شهره آفاق شدند. خسرو پرویز در تمام مراحل زندگی دست از شنیدن نوای چنگ و آواز دلکش نکشید و در سفر و حضر از آن استفاده روحی برد. در کتیبه ای که در طاق بستان کرمانشاه از این شاهنشاه باقی مانده، مجلس شکاری را نشان میدهد. خسرو حتی در هنگام شکار نوازندگان را با خود همراه میبرد و با آهنگ ساز و آواز بکار خود می پرداخت.

سرکش و باربد

در تمام دوران شاهنشاهی ساسانیان فقط از زمان خسرو پرویز است که ما نام چند نفر از موسیقی دانها را بدست می آوریم. بعضی از شعرا ایرانی مانند نظامی از موسیقی دانی نکیسا در زمان خسرو دوم نام برده اند. نظامی در قطعه غزل گفتن نکیسا از زبان شیرین گوید:

نکیسا چون زد این افسانه بر ساز ستای باربد در داد آواز

منوچهری از موسیقی دانهای دیگری بنام رامتین که مخترع نوعی چنگ است و او را رام ورامی هم می گویند و بامشاد نام میبرد. در این خصوص گوید:
حاسدم خواهد که شعر او بود تنها و بس باز شناسد کسی بر ربط ز چنگ رامتین

ایضاً

بلبل باغی بباغ، دوش نوائی نبرد
 خوب تر از باربد، نغز تر از بامشاد
 فرخی از دو خنیاگر دیگر ذکر کرده است بدینقرار:

دائم از مطربان خویش ببنم
 غزل شاعران خویش طلب
 شاعرانت چورود کی و شهید
 مطربانت چوسر کش و سر کب
 ولی از این میان دو نفر یکی باربد و دیگری سر کش (نکیسا) مشهورتر
 و پایه و مقام ارجمندی را نزد شاهنشاه ساسانی داشته اند. بسیاری از
 نویسندگان و شعرا از باربد^۱ و سر کش حکایاتی نقل کرده اند که خلاصه
 آن بدینقرار است^۲:

پیش از آنکه باربد بدربار شاهنشاه ساسانی راه یابد سر کش مقرب
 در گاه بود و ریاست خنیاگران درباری را داشت. زمانی شنید که جوانی در
 مرو که در فن چنگ زدن مهارتی بسزا دارد در خوانندگی سرآمد اقران و
 بی مانند است، در صدد است بدربار راه یابد و خسرو را بمهارت خویش
 آگاه سازد. سر کش از این پیش آمد بتشویش افتاد و باتمام وسایل تصمیم
 گرفت از راه یافتن جوان بدربار جلو گیری نماید. جوان که بنام باربد
 موسوم بود چون از اقدامات خود نا امید گردید، دست بدامان تزویر زد
 بدینقرار: خسرو باغ دلگشائی در خارج شهر داشت که گاه گاه برای گذرانیدن
 وقت و تفریح بدانجا میرفت. باربد روزی پیش از رفتن شاه بدان باغ نزد
 باغبان آن رفت و ویرا با پول تطمیع کرد و از او اجازه گرفت زمانی که شاه ببساغ
 می آید در میان درختها پنهان شود.

در روز موعود باربد لباس سبز دربر کرد و در میان درخت سروی که
 در زیر آن معمولاً بساط عیش و طرب شاه گسترده میشد، پنهان گردید و
 آنقدر صبر کرد تا شاه جامی از می در دست گرفت و خواست بنوشد که بنواختن
 چنگ و خواندن نوائی بنام «یزدان آفرید» آغاز نمود. آهنگ بر ربط و آواز

۱ - باربد و فهلبد و فهربد و فهلود و فهلبد نیز ضبط کرده اند چنانکه نولدکه توضیح
 کرده است - م پهلوی است که اصلش بهریت یا بهریت بوده (مجله کاوه).

۲ - تعالی ص ۷۰۴-۷۰۵

روحپرور باربد به اندازه ای در خسرو و حاضرین اثر کرد که بی اختیار جام از دست رها کردند و مات و مبهوت باطراف نگران شدند ولی هر چه در پی او گشتند کمتر اثری از او یافتند. مجلس از نو آراسته و جامها از سی لبریز گردید، این بار نیز بمحض اینکه شاه اراده نوشیدن کرد باربد بنواختن و خواندن نوائی دیگر بنام «پرتو فرخاز» حاضرین را دیوانه خود نمود. این بار نیز جستجوی او بی ثمر گردید. جوان چون موفقیت را حتمی دید بار سوم بنواختن نوائی دیگر بنام «سبز اندرسبز» آغاز نهاد. شاهنشاه از صاحب آن خواست تا هر کجا هست خود را بوی بنمایاند. باربد چون موقع را مناسب دید از درخت بزیر آمد و خود را بپای شاه انداخت و او را بشرح حال خود آگاه ساخت. خسرو هم او را بامهربانی پذیرفت و علیرغم عمل سرکش مقام او را در میان موسیقی دانان دربار بوی بخشید:

فردوسی در ضمن سرگذشت سرکش و باربد رامشگر با خسرو پرویز، همین قصه را بنحو دلکشی در شاهنامه خود آورده است:

یکی مطربی بود سرکش بنام	برامشگری در شده شاد کام
همی آفرین خواند سرکش برود	شهنشاه را داد چندی درود
کسی را نبد بر درش کاربد	ز درگاه آگاه شد باربد
ز کشور بشد تا بدرگاه شاه	همی کرد رامشگران رانگاه
چو بشنید سرکش دلش تیره گشت	بزخم سرود اندر او خیره گشت
بیامد بنزدیک سالار بار	درم کرد و دینار چندی نثار
بدو گفت رامشگری بردرست	که از من بسال و هنر برترست
ز سرکش چو بشنید دربان شاه	برامشگر تازه بر بست راه
چونو میدبیر گشت از آن بارگاه	ابا بربط آمد همی سوی باغ
چنین گفت با باغبان باربد	که گوئی توجائی و من کالبد
کنون آرزو خواهم از تو یکی	که آن هست نزدیک تواند کی
چو آید بدین باغ شاه جهان	مرا راه ده تا ببینم نهان
چو خسرو همی ساخت کاید باغ	دل باغبان شد چو روشن چراغ



بشقاب ساسانی

بر بار بدشد بگفت آنکه شاه همه جامه ها بارید سبز کرد بشد تا بجائی که خسرو شدی یکی سرو بدسبز و برکش کشن بدان سرو شد بربط اندر کنار از ایران بیامد بدان جشنگاه بیامد پر یچهره می کسار زننده بدان سرو برداشت رود یکی نفر دستان بزد بر درخت سرودی به آواز خوش بر کشید بماندند یکسر همی در شکفت بدان نامداران بفرمود شاه فراوان بجستند و باز آمدند بیاورد جامی دیگر می کسار زننده دگر کون بیمار است رود بفرمود کاین را بجای آورید بجستند بسیار هر سوی باغ ندیدند چیزی جز از بید و سرو شهنشاه پس جام دیگر بخواست بر آمد دگر باره بانگ سرود چو بشنید پرویز بر پای خاست چنین گفت کاین گرفتار شده بدی بچوئید در باغ تا این کجاست چو بشنید رامشگر آواز اوی فرود آمد از شاخ سرو سهی بیامد بمالید بر خاک روی سراسر بگفت آنچه رفت از بنه که بود اندر آن یکدل و یک تنه

همیرفت خواهد بدان جشنگاه همان بر بط ورود و تنگ نبرد بهاران نشستنگه نو شدی برو شاخ چون رزمگاه پشن زمانی همی بود تا شهریار بیمار است پالیزبان جای شاه یکی جام می بر کفشهریار همان ساخته خسروانی سرود کزان خیره شد مرد بیدار بخت که اکنونش خوانی تو داد آفرید همی هر کسی رای دیگر گرفت که جوئید سر تا سر این جشنگاه بنزدیک خسرو فراز آمدند چو از خوب رخ بستند آن شهریار بر آورد ناگاه دیگر سرود همان باغ یکسر بیای آورید بردند زیر درختان چراغ خرامان بزیر گل اندر تذر و بر آواز او سر بر آورد راست دگر گونه تر ساخت آوای رود یکی جام می گلشن آرای خواست ز مشک و زعنبر سرشته بدی همه باغ و گلشن چپ و دست راست همان خوب گفتار و دمساز اوی همیرفت بس آرامش و فرهی بدو گفت خسرو چه مردی بگویی که بود اندر آن یکدل و یک تنه

بسرکش چنین گفت کای بدهنر
تو چون حنظلی باربد چون شکر
بشد باربد شاه رامشگران
یکی نامداری شد از مهتران

بدین ترتیب باربد خود را در دل شاهنشاه ساسانی جای داد و با مهارت و هنر خدادادش وسیله آرامش جان و شادی روان او گردید. در انجام زندگی باربد احوال مختلف است. ثعالبی گوید (صفحات ۷۰۴ - ۷۰۵) که سرکش و باربد هر دو در نزد خسرو پرویز مقامی ارجمند داشتند ولی چون باربد بیشتر جلب نظر شاه را کرد و پرویز بیشتر بوی اعتنا داشت و معززترش میداشت، سرکش بروی حسد ورزید و او را مسموم نمود.

خسرو چون بر کارزشت سرکش آگاه گردید بوی خطاب کرد و گفت: «من از شنیدن آواز تو و ساز باربد غم از دل زدوده و آسایش خاطر داشتم، با این حرکت زشت نصف لذت و شادی را از زندگیم بردی، بنابراین لایق مرگی». سرکش در جواب شاه گفت: «اگر با مرگ باربد نصف شادی و لذت شاهنشاه از میان رفت با کشته شدن من از تمام آن بسر کنار خواهد شد». خسرو از این ظرافت سخن و طبع متأثر شد و از گناهش در گذشت.

فردوسی از کسانی است که معتقد است، که باربد پس از زندانی شدن خسرو بدست پسرش شیرویه، هنوز زندگی میکرده است چنانکه روزی بر بطن خود را در زندان خسرو برد و پس از نواختن آهنگی مناسب حال، چهار انگشت خود را برید و بخانه برگشت و بر بطن را با آتش سوزانید و تا آخر عمر دست از رامشگری کشید^۱.

۱- کریستنن در فصل نهم از کتاب خود (ایران در زمان ساسانیان) مینویسد: روایات موجوده اختراع دستگاههای موسیقی ایران را باربد نسبت میدهند. در واقع این مقامات پیش از باربد هم وجود داشته ولی ممکن است این اسناد در آنها اصلاحات و تغییراتی وارد کرده باشد. در هر حال بصورتی که در آمده است آنرا منبع عمده موسیقی ایران و عرب بعد از اسلام باید شمرد و میتوان گفت در ممالک اسلامی مشرق هنوز هم الحان باربد باقی است، زیرا که شرقیان در این رشته از صنعت بسیار محافظه کارند. ترجمه رشیدیاشمی صفحه ۳۴۴.

ببرید هر چسار انكشت خویش
 چو درخانه شد آتشی بر فروخت
 بریده همی داشت درمشت خویش
 همه آلت خویش یکسر بسوخت
 بهر صورت باربد و سرکش (نکیسا) هر دو نزد خسرو پروی-ز شاهنشاه
 ایران مقامی بس ارجمند داشتند. شعر سخنور ایرانی نظ-مامی گنجوی گویای
 این مدعاست:

جهانرا چون فلك در خط گرفته
 بزخمه زخم دلها را شفا ساز
 كه عودش بانگ بر داود میزد
 كه موسیقار عیسی در نفس داشت
 بوقت عود سازی عود سوزی
 بخواب اندر شدی مرغ سحر خیز
 كز ان مالش دل بر بربط بنالید
 در آورد آفرینش را با آواز
 ندیم خاص خسرو پیر زنگی
 ندیدین چنگ پشت ارغنون ساز
 غنارا را رسم تقطیح او بر آورد
 كه زهره چرخ میزد گرد گردون
 بهم برخاسته چون بوی بارنگ
 یکی دل را و دیگر هوش میبرد
 بهشیاری ره مستان همی زد
 فكنده ارغنون رازخمه بر ساز
 زد دیگر سونكیسا چنگ در دست
 كدامین راه و دستان را نوازد
 فرو خواند این غزل در پرده راست
 سنای باربد در داد آواز
 باهنك عراق این بانگ برداشت

نشسته باربد بربط گرفته
 بدستان دوستان را کیسه پرداز
 ز درد دل گره بر عود میزد
 همان نغمه دماغش در هرس داشت
 ز دلها کرده در مجمر فروزی
 چو بردستان زدی دست شکر ریز
 بد انسان گوش بربط را بمالید
 چو بر زخمه فكنند ابریشم ساز
 نکیسا نام مردی بود چنگی
 كز او خوشگوتری در لحن و آواز
 زرود آواز موزون او بر آورد
 چنان بر ساختی الحان موزون
 نوای هر دو ساز از بربط و چنگ
 ترنمشان غبار از گوش میبرد
 سنای باربد دستان همی زد
 نکیسا چنگ را خوش کرد آواز
 از این سو باربد چون بلبل مست
 ملك دل داده تا مطرب چه سازد
 نکیسا بر طریقی كان صنم خواست
 نکیسا چون زد این افسانه با ساز
 عراقی وار بانك از چرخ بگذاشت

نکیسا کرد از آن خوشتر ادائی
بنوروز این غزل در ساخت با چنگ
سنای بسار بد برداشت آهنگ
روان کرد این غزل را در سپاهان
نکیسا زد و چنگ خویش بنواخت
چنین فکری بر آورد از عماری
پس آنکه این غزل در راهوی ساخت

چو بر زد بار بد زین سان نوائی
شکفته چون گل نوروز و خوش رنگ
نکیسا چون زد این افسانه بر چنگ
با آواز حزین چون عذر خواهان
چو رود بار بد این پرده پرداخت
در آن پرده که خوانندش حصار
نکیسا در ترنم جادوی ساخت

الحنان و نواها

چنانکه گذشت، از چگونگی موسیقی دوره ساسانیان اطلاع کافی در دست نیست ولی از ملاحظه نامهای الحان و نواهای زیادی که از آن دوره باقی مانده و بتدریج تعداد زیادی جزء موسیقی پس از اسلام ایران شده و برخی دیگر فراموش گردید، میتوان با اهمیت آن پی برد.

الحنان و نواهای دوره ساسانی بسیار زیاد است و در فرهنگها و دوا این شعرا نام تعدادی از آنها دیده میشود. مخصوصاً در دیوان منوچهری نامهای بسیاری از این الحان مضبوط می باشد که برای مزید اطلاع بذکر آنها میپردازیم از اینقرار:

آزادوار، پالیزبان، باخرز، سبز بهار، باروزنه، بساغ سیاوشان، رامشخوار، راه گل، راهوی، زاغ، شادباد، شاوررد، کاسه گسری، شباب، سپهبدان، بند شهریار، تخت اردشیر، گنج گاو، انگبین، گنج وار، گنج سوخته، دل انگیزان، سروستان، چکاوک، خار کن، خسروانی، اشکنه، نوروز بزرگ، نوروز خردک، نوروز خارا، باد نوروز، نوروز کیقباد، نوشین لبیعا، شهر رود، ره جامه داران^۲، مهرگان بزرگ، مهرگان خرد، نهانندی، نهفت، زیر بزرگان، تیزی راست، زیر خرد، نیم راست، بهمنجنه، چغانه، پرده خرم،

۱- مجله کاوه ص ۱۵

۲- نام نوائی است از مصنفات نکیسا. گویند آن صوت را چنان نواخت که حضار مجلس جامه ها بر تن پاره کردند و مدعوش شدند (فرهنگ جهانگیری).



ساغر نقره ساسانی بانقوش رامشگران

دیرسال، پرده زنبور، درغمافسر سگزی، تکاو، گلزار، خماخسرو، زنگانه، روشن چراغ، بهار بشکنه، باغ شهریار، پیکر کرد، گل نوش، تیف گنج، دیورخش، ارجنه، زیرافکن، سیوارتیر، شیشم، سرانداز، قالوس، هفت گنج، گاویزنه، زیرقیصران.

احتمال کلی دارد که بعضی از این نواها در دوره اسلامی وضع شده باشد ولی چون تفکیک آنها از الحان دوره ساسانی دشوار و نیازمند بررسی دقیقتری است آنها را در یکجا ذکر کردیم.

در رساله‌ای در علم موسیقی تألیف یعقوب بن اسحق کندی فیلسوف مشهور که ظاهراً در اوایل سده سوم تألیف شده نیز اسامی چندین نوا از نواهای (طرق) ایرانی آمده مانند: ششم و ابرین (آبرین - آفرین) و اسفراین و سیدار (شبدیز) و نیروزی (نوروزی)، مهرجانی و همچنین ماخور (ماهور) در این کتاب عربی الفاظ بم وزیر و دستان نیز مکرراً آمده و کندی صریحاً میگوید که این الحان و الحان دیگر که شرحش دراز میشود از الحان هشتگانه یونانی اخذ شده^۱. مشهورترین الحان دوره ساسانی غیر از سی لحن باربد، الحان خسروانی است که بنظر میرسد سرودهای رسمی مجلس شاهان ساسانی یا مجلس خسرو پرویز بوده نوای آن مانند الحان دیگر به ایرانیان پس از اسلام منتقل گردیده، اشاره مختصر قابوسنامه شاید مؤید این حدس باشد که به پسر خود میگوید: «دستان خسروانی را بهر مجلس ملوک ساختند»^۲.

مسعودی در خصوص الحان خسروانی چنین می نویسد^۳: «ایرانیها الحان و دستگاهائی چند اختراع کردند که بدان نواهای خسروانی گویند (الطرق الملوکيه = نواهای خسروانی) که شماره آنها به هفت میرسد بدینقرار:

سکاف، ماداروسنان، سائیکاد، سیسوم، جویران. مورخ نام دودستگاه را پیدا نکرده و جای آنها را خالی گذاشته. دستگاه «سیسوم» را منوچهری «ششم» ذکر نموده و «سائیکاد» شاید «شایگان» باشد که در برهان قاطع آنرا نام یکی از گنجهای خسرو پرویز آورده است. دستگاه «سکاف» را میتوان

۱ و ۲ - مجله کاوه.

۳ - مروج الذهب - جداول ص ۹۰.

باوازه « سوکافه » که بمعنای مضراب آمده است مطابقت داد ، معنای « ماداروسنان » معلوم نیست ، ممکن است آنرا به « مادروستان » که نام محلی میان بغداد و میدان نزدیک حلوان است تعبیر نمود .

باربد سی لحن دیگر برای هرروز از ماه و سیصد و شصت نوا برای هرروز از سال ترکیب کرده است ، تمام الحان و نواهایی که در دواوین شعرا و سایر کتب مورخان مذکور است ، از این دودسته الحان و نواها اقتباس شده است . این نکته را نیز باید توجه داشت که تمام الحان موسیقی ساسانی را به باربد نسبت داد ، بلکه موسیقی دانهای دیگر زمان ساسانی و پس از اسلام نیز در آن شریک هستند . سی لحن باربد که معروفترین دستگاههای موسیقی زمان ساسانی بشمار میرود و نظامی گنجوی بخصوص در قصه خسرو شیرین بنظم در آورده است ، بدینقرار می باشد :

آرایش خورشید ، آئین جمشید ، اورنگی ، باغ شیرین^۱ ، حقه کاوسی ،
 راح و روح ، رامش جان ، سبز در سبز ، سروستان ، سروسهی ، شادروان
 مروارید ، شب فرخ ، قفل رومی ، ماه بر کوهان ، مشکدانه ، فردای نیک ،
 مشکمالی ، مهر گانی ، گنج سوخته ، کین سیاوش ، ناقوسی ، نوبهاری ،
 نوشین بساده ، نخجیر گان ، گنج گاو ، تخت طاقدیس^۲ ، گنج

۱- منوچهری می گوید :

مطربان ساعت بساعت بر نوای زیر وبم
 گاه زیر قیصران و گاه تخت اردشیر
 گاه سروستان زنند امروز گاهی اشکنه
 گاه نوروژ بزرگ و گه نوای بشکنه
 گه نوای دیف رخس و گه نوای ارچنه
 گه نوای گنج و گه نوای گنجگاو

۲- خسرو پرویز زمانی به شیرین وعده کرد که کاخی برای او بسازد که در آن جویهای شراب روان باشد ولی چون زمانی گذشت خسرو وعده خود را فراموش کرد ، شیرین باربد را مامور کرد تا بوسیله ای شاه را بوفای عهد یاد آور شود . باربد هم با ساختن دستگاه « باغ شیرین » خسرو را بیاد آورد ، شاهنشاه ساسانی کاخ را برای شیرین بهمان طرزى که قول داده بود ، ساخت .

۳- پرفسور هرتسفلد (مستشرق آلمانی) راجع باین تخت چنین می نویسد : این تخت در حقیقت ساعتی بوده که آسمان و ستاره ها و بروج و ساعات روز بوسیله ماشینی مخصوص معین میشده بملاده تختی را نشان میداده که در آن صورت شاهان و آفتاب و ماه نمایان

بوده است . *Jahrbuch der persischen Kunstmmlungen* . T. 23 (1920) .

فردوسی نیز از این تخت در شاهنامه باین مطلب یاد می کند :

ز تختی که خوانی و را طاقدیس
 که بنهاد پرویز را اسپریس

بادآور، شب‌دیز^۲. نظامی نام‌های این سی‌لحن را در ضمن داستان خسرو شیرین برشته نظم آورده فقط در آنجا سه لحن: کبک دری، کیخسروی و نوروز را بجای سه لحن: آئین جمشید و راح و روح و نوبهاری آورده است، که برای مزید اطلاع خوانندگان محترم عین اشعار لطیف و نغزساعر شهیر را متذکر میشود:

مجلس آراستن خسرو و آهنگ ساز کردن نکیس او باربد

در آن مجلس که عنبر فام کردند	مئی همچون شفق در جام کردند
ملك چون شدز جوش ساقیان مست	غم دیدار شیرین بردش از دست
طلب فرمود کردن باربد را	وزان درمان طلب کن کار خود را
در آمد باربد چون بلبل مست	گرفته بر بطنی چون آب در دست
ستاره در هواش چنگ برداشت	زرشکش زهره بپر آهنگ برداشت
ستای باربد آواز در داد	سماع ارغنون را ساز در داد
ز صد دستان که او را بود در ساز	گزیسده کرد لحن خوش با آواز
چو بر بط زن بزخمه سر در آورد	ز رود خشک بانگ تر بر آورد
ز خوش گوئی چو زان سی لحن چون نوش	کهی دل دادی و که بستنی هوش
ز گنج سوخته چون ساختی راه	ز گرمی سوختی صد گنج را شاه
چو شادروان مروارید گفتی	لبش گفتی که مروارید سفتی

۱ - حمد الله مستوفی در تاریخ گزیده راجع بکنج باد آورد چنین می‌نویسد: «و باربد مطرب تا این غایت مثل او در این علم نبوده او را جهت بزم پرویز سیصد و شصت نوا است هر روز یکی گفتی و استادان موسیقی را قول او حجت است و گنج باد آورد آن چنان بود که میان پرویز و قیصر مخالفت پیدا شد پرویز آهنگ ملك او کرد بکنار دریا نزول کرد قیصر از بیم خزاین آباء و اجداد خود بتمامت در کشتیها نهاد تا در جزایر دریا و قلعه‌ها بنهد باد آن کشتیها را بمنزل پرویز برد و آن خواسته روزی پرویز شد.»

۲ - مشهور است که خسرو پرویز را اسبی بود بنام شب‌دیز که آنرا بسیار دوست می‌داشت و گویند پیاد کرده بود که هر کس خبر مرگ آن اسب را بیاورد او را بکشد. اتفاق زمانی اسب بمرد و تیماردارش از ترس جرأت خبر دادن مرگ شب‌دیز را نداشت. باربد این مهم را بکردن گرفت نوائی در این خصوص ساخته با اشعاری دلکش خبر مرگ اسب را بشاهنشاه داد خسرو باندازه‌ای متأثر شد که ناگهان گفت مگر شب‌دیز مرده است باربد گفت خدا را شکر که خود شاه اول بار مرگ شب‌دیز را بر زبان راند، بدین ترتیب تیماردار شب‌دیز از کشته شدن رهائی یافت.

بهشت از طاقتها در باز کردی
 شکر حلوی او را بوس دادی
 ختن گشتی زبوی مشک خانه
 در آرایش بدی خورشید ماهی
 خرد بیخود بدی تا نیمه روز
 ز باغ خشک سبزه بر دمیدی
 کشیدی قفل زر از روم و از زنگ
 صبا سالی بسروستان بگشتی
 سهی سروش بخون خط باز دادی
 ز رامش جان فدا کردی زمانه
 خمار باده نوشین شکستی
 بنوروزی نشستی دولت آنروز
 همه مشکو شدی برمشک حالی
 بردی هوش خلق از مهربانسی
 همه نیکی بدی مردی در آن سال
 شدندی در همه آفاق شبخیز
 از آن فرخنده شب گیتی ندیدی
 بپردی خنده کبک دلاویز
 بسی چون زهره را نخجیر کردی
 پر از خون سیاوشان شدی گوش
 زمانرا کین ایرج نوشدی باز
 درخت تلخ را شیرین شدی بار
 همیزد باربد در پرده تیز
 ملک گنجی بدو انداخت آنروز
 ملك دادش پر از گوهر قبائی
 بیشتر این الحان را باید بدون شك به باربد که عامل عمده موسیقی زمان

چو تخت طاقدیس را ساز کردی
 چو قند از حقه کاووس دادی
 چو بر گفتی نوای مشک دانه
 چو در رایش زدی خورشید راهی
 چو گفتی نیمروز مجلس افروز
 چو بانگ سبزه در سبزه کشیدی
 چو قفل رومی آوردی در آهنگ
 چو بر دستان سروستان گذشتی
 وگر سرو سهی را ساز دادی
 چو کردی رامش جان را روانه
 چو نوشین باده را در پرده بستی
 چو در پرده کشیدی ساز نوروز
 چو بر مشکویه کردی مشک مالی
 چو بر کردی نوای مهر گانی
 چو بر فردای نیک انداختی بال
 هر آن شب کو گرفتی راه شب دیز
 چو بر دستان شب فروخ کشیدی
 چو بازش گاه کبک دری تیز
 چو بر نخجیر گان تدبیر کردی
 چو زخمه راندی از کین سیاوش
 چو کردی کین ایوج را سر آغاز
 چو کردی باد شیرین شکر بار
 نواهایی بدینسان رامش انگیز
 بهر پرده که او بنواخت آنروز
 بهر راهی که او میزد نوائسی



صحنه شکار خسرو پرویز در طاق بستان - در قسمت بالادردو ردیف
نوازندگان به نوازندگی مشغولند .

ساسانی است نسبت داد و رستاخیز موسیقی ایرانی را در آن دوره باید از او دانست.

در میان اسناد مانوی پیغمبر ایرانی، که در تورفان (ترکستان) پیدا شد متن پهلوی نوائی است بنام «خورشید روشن» شامل چهار بند یازده سیلابی که در آن بهیچوجه از روح مانوی چیزی دیده نمیشود^۱.

از ترجمه متن نواهای موسیقی زمان ساسانی جز در شاهنامه که بدون شك از منابع این دوره استفاده کرده، و نیز بتوسط مؤلفین و نویسندگان پس از اسلام به عربی یا به زبانهای دیگر با تغییراتی ترجمه شده چیزی دیگر در دست نیست، بنابراین شاهنامه بهترین سند برای رسیدن بدین مقصود است. برای مثال ممکن است به حکایت «رفتن بهرام به نخجیر و خواستن دختر دهقان برزین» مراجعه شود. بنظر میرسد که فردوسی از اشعاری که به پهلوی در دوره آخر ساسانیان خوانده میشده استفاده کرده و حکایات خود را در روی این زمینه بنظم در آورده باشد.

چنانکه گذشت موسیقی دوره ساسانیان اثرات مهمی در موسیقی ایران پس از اسلام و حتی موسیقی عرب مسلمان بخشیده بسیاری از نواها و دستگاههای آن زمان اقتباس و یا تقلید گردید^۲. همین که خلفای عباسی

۱ - مستشرق معروف دانشمند فرانسوی آقای پرفسور بنونست این چهار بند را از پهلوی بفرانسه ترجمه کرده که ترجمه آن بفاوسی از این قرار است: «خورشید درخشان و قرص ماه پر نور از تنه این درخت سر بیرون آورده جهان را بنور خود منور ساختند، پرندگان زیبا و کبوتران و طاووسان رنگارنگ در آن نور پیروا ز آمده خرامان شدند».

(Mr. Benveniste journal Asratique 1930 p. 222)

۲ - مقصود نگارنده (استاد معترم آقای مهدی برکشلی) از این بحث و اصرار اینست که موسیقی عرب بعد از اسلام آنچه مورد تحقیق مستشرقین بوده است از ایرانیها بعربها رسیده است نه برای ابراز وطن پرستی و ایجاد اعتبار و افتخار برای موسیقی ایران و یا تحقیر و تخفیف موسیقی عرب است و نه برای اثبات اینکه این دو موسیقی یکی است و قواعد و قوانینشان مشابه بیکدیگر و قابل تطبیق باهم است، هر کس درک میکند که هر یک از این دو امروز شخصیتی جداگانه دارد و راه و رسم خود را می پیماید، بلکه برای آنست که توجه شود دست کم از نظر گام فواصل آن مشترک می باشد و تحقیقات موسیقی شناسان درباره موسیقی عرب بطور غیر مستقیم برای موسیقی ما نیز قابل قبول است و از این حیث کم و بیش مورد استفاده ما

بدست هیمن پرستان ایرانی بر تخت خلافت اسلامی مستقر گردیدند و زمام امور بدست ایرانیان افتاد و تمدن باستانی آنان سیلوار در تمدن اسلامی داخل گردید، ایرانیان بهادت دیرین خود برگشته برای آرامش روح و روان و آسایش خاطر به تبلیغ موسیقی خود پرداختند. اشخاصی مانند ابراهیم موصلی و پسر او اسحق بتقلید به انتشار این صنعت آغاز نهادند و زنان زیبارا تربیت کردند و فن رامشگری را به آنان آموختند و در میان مردم رائج کردند. ایرانیان مردم را به تمدن حقیقی و تنعم و زندگی اجتماعی و استفاده از لذت‌های دنیائی وادار و تشویق کردند، زیرا ایرانیان از زمان خسروان علاوه بر کار و فعالیت بخوب زیستن و خوشگذرانی انس و عادت داشتند، آنان موسیقی را ب مردم آن روزگار آموختند چه تمدن دیرین آنها بهترین مایه زندگی بود.

بقیه از صفحه قبل

مامی باشد. از دستگاههای دوازده گانه که فارابی نام میرد بیشتر اسامی فارسی است و این خود دلیل بر این است که مایه های آنها از موسیقی قدیم ایران است: عشاق، نوا، بوسلیک، راست، عراق، اصفهان، زیر افکنند، بزرگ، زنگوله، رهاوی، حسینی، حجازی، همچنین از چهل و هشت دیوان صفی الدین که در کتاب ادوایش ذکر شده است بیشتر اسامی نام فارسی دارد، بویژه یازده دلیرانی که ودیع صبرا (مدیر کنسرواتو آرملی لبنان) معتقد است بر روی گام فیزیکی استوارند: دستگانه، کردانه، مجلس افروز، ظرفقند، بزرگ، اصفهان، غزال، فرح، بیضا، سلمک، خضرا، و بر حسب اتفاق دستگاهی را که ودیع صبرا بعنوان نمونه اصلی و کامل گام فیزیکی ذکر می کند «مجلس افروز» است که ترکیبی فارسی دارد. روشن است که این اسامی فارسی هر کدام ریشه و مایه اصلی این آهنگها بوده است نه اینکه فارابی یا صفی الدین آنها را اختراع کرده باشند.

ودیع صبرا از جمله آخر گفته پرودان پرووست Prudent -- prudent «یونانیها گام طبیعی را از مشرق گرفته اند ما توانسته ایم گام های ژاپونی را بوسیله گام هارمونیک» بدست آوریم و این همان گام اعراب و ایرانیهاست، تاریخ همواره یکنوع درس ابندی است، چنین نتیجه میگیرد که مقصود گوینده اشاره باین است که اروپائیها گام طبیعی بزرگ را کشف نکرده اند خوب است ودیع صبرا باین عقیده اضافه کند که مقصود آنست که این گام پیش از آنکه به اعراب رسیده باشد در دست ایرانیها بوده است.

باین مختصر روشن شد که اگر در حقیقت فارابی و صفی الدین مخترع و مروج گام فیزیکی در مشرق زمین بوده اند افتخار کشف آن و یا دست کم سهم اعظم آن نصیب ایرانیان است. بویژه اگر ایرانی بودن این دودانشمند در نظر گرفته شود عنوان رساله ودیع صبرا خود بخود مفهوم خود را تغییر میدهد. (موسیقی دوره ساسانی صفحه ۳۲، ۳۳، ۳۴)

بقلم

پروفیسور ولاد میر منورسکی

فرمانروائی و قلمرو دیلمیان

ترجمہ

سرہنگ مندرس جہانگیر قائم مقامی

قسمت‌های اولیه این رساله در شماره‌های
۱ و ۲ سال یکم بچاپ رسیده اینک بقیه آن
از نظر خوانندگان میگذرد.

بررسیهای تاریخی

این بودسیر ناگوار وقایع و حوادثی که روی داد اما با تمام خشونت‌هایی که شد بر این رفتار و اقدام بهیچوجه ایرادی وارد نیست زیرا پس از سه قرن فرمانبرداری و تابعیت سیاسی، بالاخره ایرانیان در پایتخت بین‌النهرین استقرار یافتند و یک حکمران ایرانی از این پس بر سازمان و اداره کل فرمانفرمای دولت اسلامی نظارت می‌کرد و مهمتر آنکه، حاکم بر مرکز خلافت و مرجع تعصب اسلامی هم یکنفر پیرو و معتقد مذهب شیعه بود که بعد ها این مذهب، آئین رسمی کشور ایران گردید. هر چند خلفا، بارها تلاش کردند خود را از زیر قیمومت آل بویه خارج کنند ولی توفیق نیافتند و نامه‌ای از خلیفه المطیع مورخ بسال ۳۶۱ هجری (۹۷۱ میلادی) بخوبی میتواند مبین واقع باشد.

در این نامه که خلیفه المطیع در جواب بختیار بویه که او را برای شرکت در جنگ مقدس (جهاد) دعوت کرده بود نوشته است، میگوید:

«آنچه من دارم و جیزه‌ایست که کفاف نیازمندیهای خود من را هم نمی‌کند و حال آنکه دنیائی در دست شماست و از آن جمله حکمرانان و ولایات هستند. نه جنگ مقدس (جهاد)، نه زیارت و نه هیچ چیز دیگر که توجه سلطان را جلب می‌کند در توانائی و امکانات من نیست. آنچه که تو امروز می‌توانی بمن بگویی تنها این است که نام مرا در خطبه‌ها بیان کنند و اگر این امتیاز را هم نخواهی از من بگیری، مختاری و من آنرا نیز بتو واگذار میکنم.»^{۵۳}

= ۱) =

جزئیات متوالی تاریخ خاندان بویه را از این پس نمیتوان تحقیق و دنبال کرد زیرا این خاندان از این زمان بعد بقسمتهائی جدا از یکدیگر و مستقل تقسیم و تجزیه شدند که مرکزشان در شیراز، ری و بغداد بود. اما بویه‌های اولیه و اصلی، ارتباط معنوی و عمیق خانوادگی و سجایای قهرمانی خود را حفظ می‌کردند.

هنگامی که **عزالدوله** در بغداد در گذشت، پسر و جانشین او **بختیار بخوشی** ولداند رغبت و تمایل بسیار نشان داد و از طرفی از سربازان مزدور و ترک خود ناراضی شد و بفکر افتاد سازمان آنها را بکلی منحل کند. بر اثر این اقدام، شورش سخت و وحشتناکی روی داد و رئیس آنها در بغداد قدرت را بدست گرفت و در نتیجه سلطه و فرمانروائی خاندان بویه در بین النهرین متزلزل گردید. در این موقع، رئیس خاندان بویه **رکن الدوله**، درری بود و پسرش **عزالدوله** در شیراز حکومت داشت. **عزالدوله** با کسب موافقت پدر در سال ۳۶۴ هـ. (۹۷۴ م) برای اعاده نظم و برقراری آرامش ببغداد لشکر کشید و در بغداد بر اثر **فشار محرمانه** که بر او وارد شد، **بختیار** را از حکمرانی خلع کرد و خود جانشین او گردید و یقین داشت پدرش به حکومت او در بغداد و شیراز رضایت خواهد داد و باین نظر نمایندگان چرب زبان و مدبری روانه ری کرد اما **رکن الدوله** نه تنها اظهار رضامندی نکرد بلکه از این عمل نیز برآشفت و پیغام فرستاد «آیا اعزام تو برای کمک و تثبیت قدرت نوهام بود یا اینکه آنجا را ضمیمه قلدرو خود کنی. من بارها به کمک **حسن بن فیروز** از خاندان ماکان رفتم که از خاندان من نبود. اما هر بار، با آنکه در برابر دشمنان سر سخت او، زیاریهای و شمشیر و سامانیان، جان خود را بخطر انداخته بودم معذرا چشم به متصرفات و قلمرو او نداشتم و حتی راضی به قبول یک درهم نیز نشدم و این کار را جز بخاطر مردانگی و شهرت خود نکردم. ۵۴»

اعتراض **رکن الدوله** بقدری سخت بود که **عزالدوله** مجبور شد **بختیار** را مجدداً بر جای خود برقرار نماید ولی چند سال بعد (۳۶۷ هـ = ۹۷۷ م) که **بختیار** بسوی شیراز لشکر کشید، **عزالدوله** بغداد را تا حدود دیار بکر بتصرف خود درآورد.

عزالدوله مشهورترین پادشاهان بویه بود و ۳۴ سال در فارس (۳۳۸-۳۶۷ هـ) و در بغداد (از ۳۶۷-۳۷۲ هـ) سلطنت کرد. در زمان او سپاهیان

۵۴- همان کتاب صفحه ۳۵۰ که عین عبارت عربی آن این است: طالبان للذکر الجمیل و محافظتان علی الفتوه. به صفحات ۲۳۰ و ۳۶۲ همان کتاب نیز رجوع کنید.

بـویه نواحی بلوچستان و مکران را تصرف کردند و در سواحل عمان نیز پیروزیهایی بدست آوردند.^{۵۵} او با آبادانی و بنا، بسیار علاقه داشت و سازنده بزرگی بود چنانکه شرح کاخ مجلل و عالی او را که در شیراز بنا کرده بود مقدسی بتفصیل بیان کرده است و میگوید: دیوارهای سیصدتالار آن برخی از کاشی و چینی ساخت کشور چین بود و بعضی از مرمر و پاره‌ای هم طلائی و مزین به نقاشی‌های ترکی بود. در ایالت فارس، عضدالدوله سد مشهوری را که بنام او بنام امیر خوانده‌اند بنا کرد و شهر سوق الامیر نیز از آثار اوست. در عراق مقابر علی و حسین علیهم السلام و بیمارستان بغداد و کاخ سرای سلطان و همچنین دیوار مدینه در عربستان و بسیاری بنای دیگر از آثار او میباشند.^{۵۶} عضدالدوله سرانجام در عراق در گذشت و او را در نجف بخاک سپردند.

دو برادر عضدالدوله بنام مؤیدالدوله و فخرالدوله بودند که مرکز حکومتشان در ری و شهرت آنها بیشتر بسبب وزیر ادیبشان صاحب اسماعیل بن عباد متوفی بسال ۳۸۵ هـ (۹۹۵ م) بود.

فخرالدوله بسال ۳۸۸ هـ (۹۹۷ م) در گذشت و از او پسری نه ساله بجای ماند و قدرت و حکومت را پس از او مادرش سیده خاتون که زنی بسیار مقتدر و مدبر بود بدست گرفت^{۵۷} و چون پسرش بسن بلوغ رسید و اختیارات را خود بدست گرفت، سیده خاتون بنزد امیر کرد بدر بن حسنویه رفت و با کمک و پشتیبانی او بر ری مستولی شد.

۵۵- همان کتاب ص ۲۱۳- پیش از این، در سال ۳۵۴ هـ (۹۶۵ م) هم حکومت عمان باطاعت معزالدوله در آمده بود.

۵۶- همان کتاب صفحات ۴۰۴ تا ۴۰۸ و جلد سوم ص ۶۹ (بنای ساختمانها در بغداد). مقدسی در صفحات ۲۱۰ و ۴۳۰ تا ۴۳۱ و ۴۴۹ و کتساب شوارز Schwarz، بنام Iran im Mittelalter در صفحات ۴۸ تا ۵۰ و ۳۱۱ و ۴۰۵ و ۴۸۲- برای بناهای بغداد به کتاب لسترنج Le Strange بنام بغداد در دوره خلافت عباسیان فصل هفتم و بکتاب ژ. سالمون G. Salmon بنام مقدمه نقش برداری بر تاریخ بغداد چاپ پاریس سال ۱۹۰۴ و ترجمه قسمتی از تاریخ بغداد تألیف الخاطب البغدادی نگاه کنید.

۵۷- نام اصلیش شیرین و دختر اسپهبد رستم دوم (۳۹۶-۴۱۸ هـ مطابق با ۱۰۰۶-۱۰۲۸ میلادی) پادشاه طبرستان از سلسله باوندیان بوده است.

در زمان او نخستین سلسله ترک (غزنویان) در افق جهان پدید آمد و محمود غزنوی به سیده خاتون اعلام کرد سکه بنام وی زند و سپاهی نیز بهری فرستاد ولی سیده خاتون پاسخ فرستاد: «نتیجه این جنگ معلوم نیست. اگر سلطان مرا مغلوب کند، غلبه بر یک زن افتخاری برای او حاصل نمی کند ولی اگر من بر سلطان دست یابم و فاتح شوم، ننگ این شکست تا پایان سلطنت سلطان هرگز از پیشانی او زدوده نخواهد شد.»^{۵۸} بر اثر این پیغام تاسیده خاتون زنده بود محمود بسراغ او نرفت و چون او در گذشت (۵۴۱۰ = ۱۰۱۹ م) بهمه چیز پایان داده شد باین معنی که پسرش مجدالدوله از سلطان محمود کمک طلبید و سلطان محمود در سال ۴۲۰ هـ (۱۰۲۹ م) بهری رفت ولی نه تنها به مجدالدوله کمک نکرد بلکه خود ری را تصاحب نمود و شعبه آل بویه ری را منقرض ساخت و این شعبه به هندوستان مهاجرت کردند. در قسمت جنوب ایران، از پادشاهی آشفته ولی طولانی بهاءالدوله پسر عضدالدوله که مرکز آن در جنوب ایران بوده و از بغداد تا فارس و کرمان امتداد می یافت باید نام برد و خوشبختانه بر اثر توالی نوشته های ابن مسکویه، رود هرآوری و هلال بن محسن از جزئیات تاریخ این امیر میتوان آگاه شد.

آخرین سالهای این سلسله در حالی که در خاور ایران ترکها خود را برای حمله بایران آماده می کردند، با جنگ میان بازماندگان بویه گذشت. بعد از سامانیها که توسط ترکان قرار خانی و غزنوی از میان رفتند، خاندان بویه بوسیله سلجوقیان مضمحل شدند. در ۴۴۷ هـ (۱۰۵۵ م) طغرل بیگ به بغداد رسید و مذهب تسنن را آئین رسمی اعلام کرد و آخرین امیر خاندان بویه الملك الرحیم در قلعه طبرک واقع در نزدیکی ری محبوس شد و تا پایان عمر در آنجا بود. در سال بعد (۵۴۴۸ هـ) هم فارس از دست الملك المنصور برادر الملك الرحیم خارج شد و بدست سلسله رقیب او شهابکاره ایها افتاد. سلجوقیان نیز کمی بعد به قلمرو الملك المنصور رسیدند و برادر دیگر او

۵۸- تاریخ گزیده ص ۴۲۸ نسخه ویلکن Wilken و متن میرخواند ص ۴۲- در کتاب افول خلافت جلد سوم صفحه ۲۹۱ موقیمت سیده خاتون را بنصایح خردمندانه امیر حسنویه بدر نسبت میدهد.

را به امارت آن نواحی برداشتند ولی چون او در سال ۴۸۷ هـ (۱۰۹۴م) در گذشت يك حاکم ترك بجای او منصوب گردید و بساط بازماندگان خاندان بویه که در ری و بغداد و شیراز بودند بدین گونه برچیده شد.

= ۱۲ =

پیش از این، از پیشقدمان بویهی سخن رفت و باید گفت استیلا و فرمانروایی دیلمیان راه را برای سایر عناصر ایرانی نیز باز کرد که بتدریج خود را متشکل ساخته و قد برافرازند و از آن میان سلسله کاکویه را باید نام برد که مستقیماً به آل بویه نسبت می‌بردند. چه، واژه کاکویه بمعنی خال (برادر مادر) میباشد و نیز محقق این است که از بستگان سیده خاتون مادر مجدالدوله که خود دختر یکی از امرای طبرستان می‌بود، بوده‌اند.

از شرح سوانح مربوط باین سلسله که بین سالهای ۳۹۸ و ۵۱۹ هـ (۱۰۰۷ - ۱۱۱۹ م) در همدان و اصفهان بنام اتابکان حکومت داشتند و بازماندگان و اعقاب آنها هم تا حدود ۶۷۳ هـ (۱۲۷۴ م) در یزد بوده‌اند آگاهی‌هایی در دست است.

در شمال غربی ایران، یعنی در ناحیه آذربایجان شرقی و اران، دیلمیان مظفری^{۵۹} تا حدود سال ۱۰۰۰ هجری استیلا داشتند. کردهای شادادیان در اران (پایتخت آن گنجه) بین سالهای ۳۴۱ و ۴۰۹ هـ (۹۵۱ - ۱۰۱۸ م) و شعبه غربی آنها در آنی از ۴۵۱ تا ۵۵۹ هـ (۱۰۶۵ - ۱۱۹۴ م) حکومت می‌کردند بعلاوه در قبریژ و سپس در مراغه، کردهای روادیان از حدود سال ۳۴۴ هـ (۹۵۵ م) قدرت را بدست گرفته بودند و نه تنها تا مقارن ایام ظهور سلجوقیان بلکه تا حدود حمله مغولان هم در آنجا حکمرانی داشتند. (حدود سال ۶۱۸ هـ = ۱۲۲۱ م)^{۶۰}

۵۹- به قسمت هفتم همین رساله ۲۲ رجوع شود.

۶۰- ترك به هوار Huart مبحث مظفریان آذربایجان در کتاب یساده نامه ادوارد- برون چاپ کمبریج سال ۱۹۲۲ صفحات ۲۲۸ تا ۲۵۶ و در مورد اتابکان مراغه به مقاله مینورسکی ذیل نام مراغه در دائرة المعارف اسلامی و بخصوص به کتاب شهریاران گننام تألیف کسروی بخشهای دوم و سوم مراجعه شود.

در ناحیه ارتفاعات زاگروس بین کرمانشاهان دقصر شیرین، کردها تشکیل دو امارت نشین جداگانه داده بودند که یکی برزیکان در قلمرو سلسله حسنویه Hasanvaihides از ۳۴۸ تا ۴۰۶ هـ (۹۵۹ تا ۱۰۱۵ م) و دیگری شادانجان در قلمرو بنوعناز از ۳۸۷ تا ۵۵۰ هـ (۹۹۷-۱۱۵۵ م) بود^{۶۱} و نیز در منطقه دورتر یعنی در دیاربکر، یکی از سران قبیله حمیدیه موسوم به بان توفیق یافت امیر نشینی از سال ۳۷۲ هـ (۹۸۲ م) بوجود آورد که سلسله او بعدها در زمان بازماندگانش بنام مروانیان نقش مهمی در تاریخ کردهای مغرب بازی کرد و تا سال ۴۸۹ هـ (۱۰۹۶ م) نیز که بر اثر فشار و هجوم ترکان سلجوقی از میان رفتند، باقی بودند^{۶۲}.

بدین ترتیب در سراسر ناحیه ایران و همچنین در نواحی اطراف آن، عناصر ایرانی با کوشش تمام توانستند خود حکومت کنند. امادیری نیانید، هجوم قبایل ترک و مغول بساط امارت نشینهای ایرانی را از میان بر انداخت و سازمانی جدید که بصورت اقطاع و تیولهای نظامی بود بجای آن برقرار ساخت. دیلمیان که بر اثر پیش آمد این حوادث، جلای میهن کرده بودند از تأثیر این تحولات بر کنار ماندند ولی بتدریج با مللی که در اطراف آنها میبودند ترکیب یافته و در آنها مستحیل شدند. ناحیه اصلی دیلم هم جزئی از قلمرو قدرتمند و ولایات ساحلی دریای خزر شد و بیشتر آن جزو حوزه نفوذ سلسله امرای کارکیا در گیلان شرقی (بیایپش Biyâpich که مرکز آن لاهیجان بود) افتاد و در سده نهم هجری (پانزدهم میلادی)، کارکیاها بکلی دیلمیان را بر انداختند و بسیاری از ایشان را کشتند^{۶۳}.

۶۱- رک. به هوار Huart کتاب بنوعناز چاپ سوریه سال ۱۹۲۲ صفحات ۲۶۵ تا ۲۷۹ و صفحات ۶۶ تا ۷۹.

۶۲- درباره حوادث مربوط به دیلمی لشکری در اصفهان به ص ۲۱۳ جلد یکم انول خلافت و در خصوص گیل لشکری بن مردی در آذربایجان. به ص ۳۹۸ همان کتاب و در مورد کردیسم به ص ۳۹۰ ج ۱ و ص ۱۶۱ جلد دوم آن کتاب رجوع شود.

۶۳- سادات کارکیا در حالی که قلمرو قدرت خود را از دشت گیلان بسوی ارتفاعات توسعه می دادند متوالیاً و بتدریج امرای محلی هزاراسبی را از اشکور (در ۵۷۷۶ = ۱۳۶۴ م)، بازماندگان بقیه در صفحه بعد

اما با این احوال، هنوز میتوان امیدوار بود که اگر تحقیقات بیشتر و عمیق تری صورت گیرد شاید بقایای دسته‌ها و گروه‌هایی از دیلمیان را در سرزمین‌های قدیمی و اولیه آنها و یا در نواحی متصرفی ایشان، بتوان یافت و در تأیید این نظر کافیسست نظریه محققانه و هوشمندانه اندرس F. C. Andreas را که در مورد اصل و مأخذ دیلمیان تیره زازا (دیملا) اظهار داشته است یادآور شد^{۶۴}

= ۱۲۳ =

دیلمیان در آغاز مردمانی عامی و غیر متمدن بودند و در این مسأله نیز تردیدی نیست و از شرحی هم که فرستاده مرد او بیج زیاری که برای بازگرداندن وشمگیر برادر مرد او بیج پس از فتوحاتش، به دیلم رفته بود، این نکته بخوبی برمی آید :

فرستاده مرد او بیج میگوید: «من او را [یعنی وشمگیر را] در میان مردمانی یافتم که به کشت برنج مشغول بودند و هنگامی که آنها مرا دیدند بمن نزدیک شدند. مردمانی بودند سروپا برهنه و شلوارهای کوتاهی که از تکه‌های پارچه‌های رنگارنگ درست شده بود بالباسی ژنده بر تن داشتند. پیغام مرد او بیج را به وشمگیر رسانیدم. او در آن لحظه بعلا مت خشم و نفرت آب دهان خود را

بقیه از صفحه قبل

فرقة اسماعلیه را از الموت و قبیله را از دیلمان و رود باربر انداختند. در سال ۸۱۹ هـ (۱۴۱۶ م) سیدراضی از لاهیجان و برادرش سید محمد بهانه و بعنوان بسیج، دیلمیان را بساحل سفیدرود خواستند و هنگامی که دیلمیان در آنجا گرد آمدند، سادات مزبور بهانه اینکه دیلمیان از ملاحده هستند فتوای قتل عام آنان را دادند و در این واقعه دوالی سه هزار دیلمی بقتل رسید و در آن میان رؤسای ایشان هم کشته شدند. نگاه کنید به تاریخ گیلان و دیلمستان تألیف ظهیرالدین چاپ رابنیو Rabino رشت سال ۱۳۳۰ هـ صفحات ۵۷ بعد و همچنین صفحه ۱۱۸ و صفحات ۱۲۲ تا ۱۲۶.

۶۴- رابینو در مقاله گیلان در مجله دنیای اسلامی سال ۱۹۱۵-۱۹۱۶ شماره ۳۲ ص ۲۸۰ می نویسد: «از بزماندگان دیلمیان قدیمی فقط بهنگام زمستان، در دهکده‌های کلاردشت و چو اور سال واقع در دشت و در زمان تابستان در کلاچ‌خا معدودی دامیتوان یافت و ساکنان دهکده دیلمان نیز از دیلمیان بوده‌اند که زمینها و املاک خود را فروخته و در برقعان زندگی میکنند.»

پرتاب کرد و با صدائی بلند گفت: میخواهد جامه سیاه عباسیان را که بتن دارد بمن نشان دهد؟! ... من نادانی و جهلی در محیط او یافتم که از بیان آن شرم دارم اما بعدها او خود یکی از پادشاهانی شد که بهتر و بیشتر از هر کس به اداره حکومت و سیاستی که بایستی نسبت به اتباع خود اجرا کند، آشنا و واقف گردید،^{۶۵}.

در باره رکن الدوله، مورخ دوره بویه، عدم توفیق وزیر اعظم او ابن عمید را در اصلاحاتی که در نظر داشته است چنین شرح میدهد:

«رکن الدوله با آنکه بر سایر امرای دیلمی همزمان خود برتری داشت، همیشه مانند سربازان یغما گر بود و منظوری جز غارت و چپاول نداشت و به اینکه این رفتار او در آینده اتباع و بازماندگانش چه تأثیری می بخشد بهیچوجه نمی اندیشید و برای پاداش دادن سربازان خود، آنها را از اقدام بهیچ عملی منع نمی کرد و بکارهایی ترغیب می نمود که جز خود او دیگری قادر به جلو گیری از آنها نمی بود و این وضع رفته رفته بقسمی شد که برای خود او هم دیگر جلو گیری از آن امکان نداشت و معهدا از ادامه آن وضع ناگزیر بود زیرا پسرش پسادشاه نبود و خود او نیز تربیت ولایتمندی و حتی در میان دیلمیان، اقتدار يك امیر مطلق العنان را نداشت.»^{۶۶}

ولی همین مورخ بسیاری از آثار بزرگ منشی و نجابت افراد بویه را هم ذکر میکند. چنانکه در شرح اعتراض رکن الدوله نسبت به رفتار زینت عضد الدوله دیدیم؛^{۶۷} همچنین در سال ۳۲۲ هـ (۹۳۴) بعد از فتح شیراز که افسران عماد الدوله با او پیشنهاد کرده بودند، اسیران را با غلوزنجیر در معرض تماشای مردم قرار دهند، عماد الدوله گفته بود: نه! بهتر است دشمنانسی را که خداوند در اختیار ما قرار داد ببخشیم و خداوند را سپاس گزاریم که این مرحمت را نسبت بما داشته است.»^{۶۸}

تردید نیست که دیلمیان از افتخارات گذشته ایران الهام می گرفتند

۶۵- ابن الاثیر: جلد هشتم ص ۱۸۳- هوار: زیاریان ص ۳۷۰.

۶۶- افول خلافت بخش ۲ ص ۲۷۹.

۶۷- ن. گ. به بخش ۱۱ همین رساله.

۶۸- افول خلافت بخش یکم ص ۲۸۳.

و میخواستند همان رسوم و آداب و سنن دیرین را ادامه دهند چنانکه مرداویج هم که با تمدن چندان آشنائی نداشت برای خود تختی زرین ساخت و دستور داده بود تاج و کلاهی بتقلید خسرو انوشیروان، مزین به جواهرات گرانبها برای او بسازند. بعدها هم، در سال ۴۰۴ هـ (۱۰۱۳ م) بهاءالدوله از خلیفه لقب شاهنشاه که پس از ساسانیان، تا آنروز کسی آن لقب را نداشت گرفت و پسرانش نیز همین عنوان را حفظ میکردند و با وجود اعتراض اولیای امور بغداد که مجوز این لقب و عنوان چیست، معهذا پسران بهاءالدوله این عنوان را از روی خود برداشتند و دربار بغداد بالاخره مجبور شد در مراسم نماز جمعه سال ۴۲۱ هـ (۱۰۳۰ م) نام جلالالدوله را توأم با عنوان شاهنشاه ذکر کند.^{۶۹}

خاندان بویه عامل مهم و از بانیان مذهب شیعه ایرانی هستند و در این سالها، تمام همسایگان خیلی نزدیک دیلمیان و ساکنان گیلان هم مذهب تسنن داشتند. بویهها پیشقدم اجرای سیاستی بودند که پانصد سال بعد هم خاندان صفوی آنرا بکار بردند و مذهب شیعه را آئین ملی ایران دانستند و این فرقه از اسلام که با خصایص ملی ایرانی هماهنگی بسیار میداشت، از این تاریخ در ایران رسوخ و رفته رفته قبول عامه یافت.

نخستین بار مراسم عزاداری در ماه محرم، در زمان خاندان بویه برگزار شد و ابن الاثیر در این باره چنین می نویسد:

در دهم محرم سال ۳۵۲ هـ (۹۶۳ م) معزالدوله فرمان داد دکانها را در بغداد بستند و نوحه خوانی و عزاداری کردند. چادرهای بزرگ برافراشتند

۶۹- هلال بن صابی کتاب الوزرا، چاپ آمدروز Amedroz صفحه ۳۸۸ و افول خلافت بخش سوم ص ۳۵۸: موفق وزیر در نامه ای به بهاءالدوله بتاريخ ۲۷ جمادی الثانی سال ۳۹۰ هـ (۴ ژوئن سال ۱۰۰۰ میلادی) اورا شاهنشاه خطاب می کند. صاحب چهارمقاله در صفحه ۱۷ عنوان شاهنشاه را به ارباب صاحب بن عباد میدهد. یاقوت در ارشاد الاریب جلد دوم صفحه ۱۲۰ میگوید: عنوان شاهنشاه بسال ۴۰۳ هـ جلالالدوله اطلاق شد و بگفته آمدروز در کتاب

The assumption of the title Sh âh-insâh by Buwaitid ruler, Numism. Cronicle 1905 Vol. Vpp. 393-9.

و نظامی عروضی در چهار مقاله، لقب شاهنشاه برعلاءالدوله کاکویه نیز داده شده است.

وزنان با گیسوان پریشان و صورت‌های سیاه کرده بعلامت سوگواری در کوچ‌ها و خیابانها میدویدند و در مرگ حسین بن علی^{۷۰} زاری میکردند و پیروان تسنن قادر بجلوگیری از این تظاهرات نبودند زیرا شیعیان بیش از سنیان بودند و بعلاوه قدرت مطلق یعنی سلطان هم خود از شیعیان می‌بود.^{۷۱}

عزاداری و نوحه‌سرانی برای مردگان از رسوم و عادات دیرین دیلمیان بود^{۷۲} و از طرفی، عزاداری که ابن‌الائیر شرح داده است بی‌گمان موجب پیدایش تعزیه‌خوانی ایرانی در ایام محرم شده‌است و بنا براین می‌توانیم خاندان بویه را مبدع و مبتکر این رسم و سنت ایرانی دانست.

سامانیان با عظمت و شکوه دربار خود و همچنین بر اثر وجود و نبوغ و درایت دانشمندان و ادبای دربار خویش موجبات انقراض و اضمحلال خاندان بویه را فراهم ساختند ولی در میان وزرای خاندان بویه هم اشخاص بزرگ و گرانبگری مانند ابوالفضل بن عمید (وزیر رکن‌الدوله) و صاحب اسماعیل بن عباد (وزیر مؤیدالدوله و فخرالدوله) که او خود نیز اهل طالقان بوده‌است، بوده‌اند، بعلاوه ابن سینا که مقام علمی و فلسفیش او را از دخالت در امور سیاسی باز میداشت. معیناً تا مجدالدوله بزرگان سیده‌خاتون افتاد بوزارت منصوب بود و باز میدانیم که فردوسی منظومه

۷۰- مینورسکی، حسن بن علی نوشته و ظاهرآ اشتباه چاپ است. مترجم.

۷۱- ابن‌الائیر: جلد هشتم صفحه ۴۰۷، ملاحظات مربوط بسالهای ۳۵۳ و ۳۵۷ و ۳۵۸ و همچنین بصفحات ۴۱۳ و ۴۳۵ (عزاداری عاشورا و جشن روز عید غدیر) و صفحه ۴۴۳ نگاه کنید و چنانکه کرینسکی Krynski در کتاب تعزیه خوانی در ایران، چاپ کیو Kiev سال ۱۹۲۵ صفحه ۷ تشریح کرده است مأخذ ابن‌الائیر در این مورد بایستی هلال بن صابی باشد که خود در قطعه مربوط به سال ۳۸۹ هـ (در چاپ آمدروز سن ۳۷۱)، مبحث رسوم و عادات شیعیان، از تجلیل و بزرگداشت روز غدیر (یوم‌الغدیر) صحبت می‌کند.

۷۲- مقدسی: ص ۳۶۱- افول خلافت: جلد دوم ص ۱۳۷ (رکن‌الدوله در مرگ برادر خود سه‌روز شیون و زاری کرد). در همان کتاب ص ۱۸۲ (معزالدوله که بیچار بود خود برای خویش سوگواری می‌کرد). افول خلافت در جلد سوم صفحه ۲۶۰: مصمصام‌الدوله پس از شکست، غذا نمی‌خورد و جامه سیاه می‌پوشید. به کتاب ابن‌اسفندیار ص ۲۳۳ نیز نگاه کنید که مینویسد سوگواری دیلمیان سه‌روز بود.

یوسف و زلیخای خود را به بهاءالدوله دیلمی تقدیم کرده بود^{۷۳} و شعرای ایرانی دوره بسویه عبارت بودند از استاد منطقی که زیر حمایت صاحب بن عباد بود. بندر [رازی] که اشعار خود را بلهجه رازی میگفت (۳۸۷ تا ۴۲۰ هـ) و کیاغضائری (سفالگر) متوفی بسال ۴۲۵ هـ (۱۰۳۴ م) که عموماً از شعرای دربارهای بویه بودند و همچنین مدیحه سرای بزرگ قطران را (متوفی بسال ۴۶۵ هـ = ۱۰۷۳ م) که در آذربایجان میزیست میتوان یکی از انعکاسات دوره خاندان بویه دانست و در میان تازیان، المثنی نیز قصائدی در مدح عضدالدوله سروده است و چندتن از امرای بویه هم خود طبعی موزون و رسا داشتند و عبری و فارسی شعر میگفتند و بدین ترتیب دربار خاندان بویه بسیاری از ادبا و دانشمندان را بسوی خود کشیده بود^{۷۴}.

۷۳- موفق که فردوسی او را در دیباجه شاهنامه مدح میکند بایستی همان وزیر بهاءالدوله موسوم به عبدالعلی بن اسماعیل الموفق باشد.
 ۷۴- تعالی یک فصل تمام در کتاب خود به اشعار عربی عضدالدوله و پسرش تاج - الدوله و خسرو بن فیروز بن رکن الدوله تخصیص داده است (یتیمه الدهر، کتاب دوم فصل یکم).
 فصول دوم و سوم کتاب دوم یتیمه الدهر به وزرای بویه، المهلبی و ابواسحاق الصابی و فصل چهارم به نویسندگان عصر بویه اختصاص دارد (صفحات ۱ تا ۱۰۵) و فصل نهم شامل پانزده قصیده است که برای وزیر بهاءالدوله شاپور بن اردشیر سروده شده (صفحات ۲۰۰ تا ۲۰۷) و کتاب سوم در وصف ابن عمیدوزیر (ص ۲ تا ۲۵) و پسرش ابوالفتح (ص ۲۵ تا ۳۱)، صاحب اسماعیل بن عباد (صفحات ۳۱ تا ۱۱۸) و درباره مدیحه سرایان صاحب بن عباد (صفحات ۱۶۳ تا ۱۹۴) است که معروفترین آنها، مهیار بن مرزویه دیلمی است که عبری شعر میسرود و این شخص که آئین زرتشتی داشت و در سال ۴۲۸ هـ (۱۰۳۷ م) در گذشته، در سال ۳۹۴ هـ (۱۰۰۳ م) بدین اسلام گروید. در این مورد به کتاب ابن خلکان ترجمه سلان lan جلد سوم ص ۵۱۷ نگاه کنید. آثار مهیار هم بتازگی در قاهره بچاپ رسیده است.

[منظور زمان تألیف رساله حاضر یعنی سال ۱۳۱۰ شمسی (۱۹۳۱ م) میباشد. مترجم]

در مورد شعرای فارسی زبان بچهار مقاله، صفحات ۲۸ و ۸۰ و حواشی میرزا محمدخان قزوینی نگاه کنید و در خصوص جلال و عظمت زمان عضدالدوله نیز بکتاب ابن اسفندیار صفحات ۹۰ تا ۹۱ رجوع شود. برای آگاهی از احوال استادان عضدالدوله به کتاب مختصر ابوالفرج ترجمه پوکوک Pocock صفحه ۳۲۵ و ترجمه لاتین آن ص ۲۱۴ نگاه کنید.
 بقیه در صفحه بعد

= ۱۴ =

بساط خاندان بویه بر اثر يك حمله و هجوم خارجی بر چیده شد و بر علل انقراض آنها، علاوه بر نفاق و دو دستگی که در سالهای آخر قدرت آنها مشاهده می شود، علتی داخلی که آن، ضعف آنها بود نیز باید افزود. ارتش آنها فاقد انضباط بود و برای آنکه احساسات و تمنیات سربازی آنها را بتوانند راضی نگاه داشت از دست زدن بهر تدبیر و چاره ای ناگزیر بودند و بخصوص اراضی را بین آنها تقسیم می کردند و پس از آن چون دیگر، آنطور که لازم می بود مراقبت و عمل نمیشد، از عوایدی که باید حاصل دستگاہ دولتی شود کاسته میشد. در این دوره همه میخواستند با انتساب خود بدیلمیان، از مزایا و امتیازات بیشتری برخوردار شوند چنانکه مجموعه حکایات تنوخی شامل تاریخ جالبیست از جوانی که مرید منصور الحلاج بود و میخواست است بهر کیفیت شده در دستگاہ دیلمیان راه یابد و باین نیت زبان دیلمی را فرا گرفت و خود را به خوردن سیر بمقدار زیاد، عادت داد ۷۵ و بارها صورت اسامی صاحبان تیول را که هرگز دیلم را ندیده و دیلمی نبودند، مرور کرد تا بتواند یکی را بیابد که نام او را حذف نماید ۷۶ [و جایی برای

بقیه از صفحه قبل

برای مدح عضدالدوله بهمان کتاب ص ۳۲۰ و ترجمه آن ص ۲۱۱ و به کتاب مورخ ارمنی آسولیک Asolik جلد دوم فصل شانزدهم ترجمه ما کلا Maeler چاپ سال ۱۹۱۷ صفحه ۶۳ رجوع نمائید.

پادشاهان بویه با آنکه خود شیعی مذهب بودند، در قلمرو حکمرانی خود سیاست آزادی مذهب را پیروی می کردند چنانکه عضدالدوله بوزیر خویش نصر بن هارون که آئین مسیحی داشت، دستور داد کلیساهائی بسازد (افول خلافت ج ۲ ص ۴۰۸) و مسیحیان از این بابت بی گمان نسبت با او باید حق شناس باشند. یکی از منشیان معزالدوله هم بنام سعد اسرائیل بن موسی نیز مسیحی بود (افول خلافت ج ۱ ص ۲۹۸) و بعلاوه انتخاب یک یهودی بسمت حکمرانی بندر معروف سیراف در سال ۳۷۹ هـ (۹۸۱ م) خود نشانه تمایل پادشاهان بویه به آزادی مذهب و عقیده بوده است (افول خلافت ج ۳ ص ۱۵۵).

۷۵- تنوخی: نشوادر المعاضره، چاپ مارگولیوٹ Margoliouth ص ۸۸ و ترجمه آن ص ۹۵.
۷۶- افول خلافت جلد سوم ص ۳۱۲- در سال ۳۸۸ هـ (۹۹۸ م) صمصام الدوله دفتر ثبت و سر- شماری دیلمیان را بررسی کرد و از آن میان نام ۶۵۰ تن از آنها می را که در ناحیه فسا و ۴۰۰ تن را که در کرمان خود را دیلمی میخواندند و شجره نسبت آنها درست نبود از دفتر حذف کرد (افول ج ۳ ص ۳۶۱)

خود پیدا کند]. از طرف دیگر قدرت ارتش دیلمی بر اثر ناسازگاری که میان دو عنصر متشکل آن، یعنی پیاده نظام دیلمی و سوار نظام ترک وجود داشت روز بروز تحلیل میرفت.^{۷۷}

در ارتش دیلمیان سربازان پیاده نظام از دیلمیان اصلی بودند و آرایش جنگی آنها آرایش محاصره‌ای بود که دشمن را در حصار از سپرهای خود محصور میکردند و بازو بین باو حمله می‌بردند.^{۷۸} و برای اینکه قدرت عملیات را بیشتر توسعه دهند، لازم بود سوار نظام بکمک آنها بیاید و در این موقع بود که سواران ترک خدمات شایان ملاحظه و توجهی میکردند و سواران ترک در مراحل دفاعی نیز نیروی محکمی بودند.

امرای دیلمی از جلوگیری اختلافات و مشاجراتی که هر دم در ارتش آنها روی میداد عاجز بودند.^{۷۹} و ما از طرح بی‌خردانۀ بختیار مبنی بر اخراج ترکها، پیش از این صحبت کردیم.^{۸۰} در سال ۳۸۵ هـ (۹۹۵ م) هم صمصام الدوله بقتل عام تمام ترکها در فارس فرمان داد و امرای دیگر آل بویه نیز بخاطر

۷۷- پادشاهان بویه علاوه بر افراد خاندان خود، از ملل و نژادها و قبایل دیگر نیز در خدمت خود نگاه میداشتند چنانکه ابن مسکویه در شرح وقایع سال ۳۶۰ هـ (۹۷۱ م) می‌نویسد: در میان لشکریان عضدالدوله از تیره‌های دیلمی، گیل، ترک، عرب، کرد و زوز (هندی) نیز بوده‌اند و در سال ۳۶۰ و ۳۶۶ هـ (۹۷۰-۹۷۶ م) پیاده نظام خفص (کوه نشینان کرمان) و بلوچ هم در لشکر پادشاهان دیلمی بوده‌اند. (افول: ج ۲ صفحات ۲۹۸ و ۳۰۰ و ۳۶۸).

۷۸- طبری: بلد سوم ص ۱۶۹۳ - منظومه ویس و رامین که بسال ۴۴۸ هـ (۱۰۴۸ م) سروده شده (نگاه کنید به شه‌ریاران گمنام بخش نخست ص ۲) از سپرهای دیلمیان اسم می‌برد و می‌گوید: «بسان دیوار و منقوش بصد رنگ بوه». سپرها بوسیله غلامان مخصوص حمل میشد (افول: ج ۲ ص ۱۵۳). دیلمیان نیزه‌های مخصوصی برای یرتاب نفت مشتعل بکار می‌بردند (مزارق‌النمط والنیران) (همان کتاب ج ۱ ص ۲۷۲) ولی دشمنان ایشان هم غالباً در بکار بردن نفت مشتعل‌ها هر ترو استادتر از دیلمیان بودند (طبری ج ۳ ص ۱۶۹۳).

۷۹- افول: ج ۳ ص ۱۳۲ - در سال ۳۷۶ هـ (۹۳۳ م) در زمان پادشاهی صمصام الدوله نوزده هزار دیلمی و سه هزار ترک در میدان اسب‌دوانی به پیشنهاد مهتران مبارزه کردند (افول: ج ۳ ص ۲۵۵).

۸۰- به بخش ۱۱ همین رساله رجوع کنید.

هم نژادان خود بترکها فشار زیاد می آوردند^{۸۱} ولی چون مذهب شیعه مبنای قدرت خاندان بویه بود^{۸۲} ترکها نمی توانستند خود را از دیلمیان جدا سازند و باین جهت بر اثر ناراضمندیهای خود دست بشورشهای متوالی و پی در پی می زدند.

= ۱ ○ =

این بود نکاتی اصلی که دوره فرمانروائی و قدرت دیلمیان را مشخص میسازد و سعی ما در این رساله بر این بوده است که پیدایش و توسعه سلسله هائی از دیلمیان را که در ناحیه کوچک ساحلی دریای خزر بوجود آمده اند نشان دهیم اگر چه دوران فرمانروائی این سلسله ها چندان طولانی نبود و مدت آن بیک قرن ونیم نمیرسید ولی باید دانست چنانچه این سلسله های ایرانی و همچنین سلسله ساهانیان در مغرب و شمال و مشرق ایران نمی بودند و ارتباط ایران آنروز را با ایران گذشته حفظ نمی کردند بی گمان عرف، رسوم، عادات و بسا الاخره آنچه با ایران باستانی ارتباط میداشت فراموش میشد و بسا آنهمه سوانح و مصائب که تازمان صفویه در ایران روی داد برای ایران بسیار دشوار میبود که بتواند باز بر روی پای خود بایستد و احساسات ملی خود را بدست آورد.

۸۱- افول، ج ۲ ص ۱۶۶: در سال ۳۴۶ هـ پس از شورش روزبهان، ممالک دوله نسبت به دیلمیان بی اعتنا شد و ترکها را مورد ملامت و لطف قرار داد. و باز در کتاب افول خلافت ج ۳ ص ۱۵۸ می نویسد: در سال ۳۷۹ هـ بهاء الدوله خیمه و خرگاه خود را در میان ترکها برافراشت و آنرا مجلل تر و باشکوه تر یافت. به مبحث خرده گیریهای ابن عمید وزیر نسبت با خلاق دیلمیان در کتاب افول خلافت ج ۲ ص ۲۷۲ نیز رجوع کنید.

۸۲- ابن الاثیر، جلد هشتم ص ۱۷۷: دیلمیان شیعی مذهب بودند ولی در این آئین حدودی نمی شناختند. کسروی بطور تحقیق و مشغص موقعیت الموت را که بعدها اسماعیلیان در آنجا وجود آمدند، در سرزمین دیلمیان نشان داده است و باستناد تاریخی بنام تاریخ گیل و دیلم که تألیف آن به فخر الدوله تقدیم شده، بنای قلعه و مستحکامات الموت بوسیله یکی از شاهان قدیم دیلم در ۲۶۶ هـ (۸۶۰ م) آغاز شده است. نگاه کنید به جوینی ج ۳ ص ۱۰۵ چاپ انجمن پادشاهی آسیائی سال ۱۹۳۱.

مشیرالدوله وایران باستان

بسم

دکتر باستانی پاریزی

از کتابهای مهم تاریخ ایران ،
ایران باستان مشیرالدوله است
که باید گفت بعد از ترجمه های
اعتماد السلطنه در باب ساسانیان
و اشکانیان ، نخستین کتابی
است که بر اصول علمی برای
تاریخ قدیم ایران نوشته شده
است . از جهت اهمیتی که این
این کتاب دارد ، سطوری
چند در باب کیفیت تدوین آن
در اینجا نوشته میشود .

مشیرالدوله - حسن پیرنیا -
که از سال ۱۳۱۷ قمری بعد از
تحصیلات عالی در روسیه و
اروپا به ایران آمد ، به مشاغل
سیاسی پرداخت و تا ۱۳۴۴ قمری
(۱۳۰۴ - ۱۳۰۵ شمسی) مقامات مهم
سیاسی را احراز کرد و ازین سال

بعهد به تدوین کتابهای تاریخی پرداخت که نخستین کتاب تاریخی او تحت عنوان «ایران باستانی» در ۱۳۰۶ شمسی به چاپ رسید .
کتاب ایران باستانی در ۵۶۲ صفحه بوسیله مرحوم مشیرالدوله تنظیم شده است که در مقدمه این کتاب، فلسفه خود را از نظر تاریخ نویسی چنین بیان میکند :

«مقصود از تألیف این کتاب نمایاندن ایران قدیم است چنانکه بود ... تقریباً نصف کتاب بنمایاندن تمدن ایران قدیم یا بمقایسه دوره ها بایکدیگر و یا بمطالبی که با تاریخ محض ارتباط مستقیمی ندارد تخصیص یافته . جهت اختیار این اسلوب اینست که از نیم قرن باین طرف در میان علماء علم تاریخ این عقیده قوت گرفته که ذکر وقایع تاریخی و شمردن نام سلاطین و رجال بتنهائی برای فهم گذشته های مملکتی و علم باحوال روحی مردمان آن کافی نیست، بلکه برای شناختن ملتی ، اوضاع مدنی او را باید دانست ... بعضی از مصنفین باندازه ای باین موضوع اهمیت داده اند که در کتب راجعه بتاریخ، ذکر بعضی از این نوع اطلاعات را بر ذکر وقایع و نام پادشاهان و رجال ، یعنی قسمت تاریخ محض را بر قسمت تمدنی ، مقدم داشته اند ... نگارنده لازم میداند که مراتب حق شناسی خود را نسبت باقای سید حسن تقی زاده که مساعدت های ذی قیمت باو نموده اند اظهار بدارد . کمکهای ایشان در یافتن و رسانیدن مدارکی که نگارنده بآنها دسترسی نداشت و تحصیل آنها از جاهای لازم مستلزم انتظار طولانی بود و موجب تشکرات صمیمی اوست، و نیز از آقای پروفیسور ارنست هر تسفلد که از اظهار نظر صائب راجع به آثار و نقشه دولت هخامنشی دریغ ننموده اند تشکر می نمایم .

طهران رمضان ۱۳۴۶ مطابق اسفندماه ۱۳۰۶ - حسن پیرنیا

این کتاب شامل وقایع ایران در عهد عیلام ، بابل ، آسور ، ماد ، هخامنشی ، سلوکی ، پارت ، ساسانی ، و مخصوصاً شامل مباحث مهمی از اوضاع اجتماعی ایران در دوران اخیر است و شامل نقشه ها و تصاویر مهمی نیز هست .

پس از چاپ این کتاب، مرحوم پیرنیا متوجه شد که داستانهای قدیم تاریخی و حماسی و ملی ایران که خود را از ای جنبه های تاریخی نیز هست در ایران باستانی از نظر افتاده است و از این جهت با تنظیم و چاپ کتاب داستانهای ایران قدیم آنرا

جبران کرد. این کتاب که در مرداد ۱۳۰۷ شمسی در ۱۶۷ صفحه بچاپ رسید در حقیقت متمم کتاب ایران باستانی محسوب میشود. آنطور که مؤلف در مقدمه آن گوید: «حاوی خطوط برجسته داستانهای ایران قدیم است با ذکر مدارک و نتیجه سنجش آنها بضمیمه استنباطاتی که راجع بقرون قبل از تاریخ آریانهای ایرانی میتوان نمود. در فصول این کتاب مطالبی در باب پیشدادیان، سلسله کیان، اسکندر، اشکانیان، ساسانیان، دیده میشود. در فصول آخر کتاب سنجش داستانها و همچنین ترکیب و معانی اسامی قهرمانان افسانه‌های ایرانی آورده شده که بسیار ذقیمت و دقیق است.

در همین سالها مرحوم مشیرالدوله بسمت عضویت کمیسیون معارف برگزیده شد. این کمیسیون وظیفه داشت علاوه بر نظارت بر کتب درسی و معارفی، وسایل ترجمه و چاپ و انتشار کتب مهم و تألیفات برجسته زمان را نیز فراهم کند و حقیقت را باید گفت که درین امر نیز بخوبی توفیق یافت و کتبی که بتوجه و دستور این کمیسیون چاپ شده است امروز از امهات کتب فارسی است که بسیاری از آن چند بار تجدید چاپ شده است.

اعضای اولیه کمیسیون معارف بترتیب حروف تهجی عبارت بوده اند از:

سلیمان میرزا اسکندری.

میرزا احمدخان بدر (نصیرالدوله).

میرزا حسن خان پیرنیا (مشیرالدوله).

میرزا حسین خان پیرنیا (مؤتمن‌الملک).

میرزا سید محمدخان تدین.

حاج میرزا یحیی دولت‌آبادی.

میرزا محمود خان علامیر (احتشام‌السلطنه).

میرزا اسمعیل خان مرتضائی (ممتاز‌الملک).

حاج مهدیقلی خان هدایت (مخبرالسلطنه).

بعداً این عده نیز به کمیسیون اضافه شده یا جانشین بعضی اعضای سابق شدند:

میرزا یوسف خان اعتصامی (اعتصام‌الملک).

میرزا سید حسن خان تقی‌زاده.

میرزا ابراهیم خان حکیمی .

میرزا احمدخان سعیدی .

ارباب کیخسرو شاهرخ .

کمیسیون معارف ، پس از انتشار ایران باستانی و داستانهای ایران قدیم، از مرحوم پیرنیا درخواست کرد که خلاصه ای از کتاب ایران باستانی را برای تدریس در مدارس متوسطه در اختیار وزارت معارف قرار دهد . مرحوم پیرنیا کتاب ایران باستانی را خلاصه کرد و تحت عنوان **ایران قدیم** در سال ۱۳۰۸ به چاپ رساند و بعداً تا تیرماه ۱۳۱۰ دوبار تجدید چاپ شد. این کتاب در ۲۴۱ صفحه تنظیم شده و شامل مختصری از تاریخ عیلام، بابل، آسور، ماد، هخامنشی، اسکندر و سلوکی ها، پارسی ها، ساسانیان و هم چنین قسمت مهم تمدن ایران است .

تألیف مرحوم پیرنیا بعد از انتشار دو کتاب اول خود ب فکر تنظیم **ایران باستان** تاریخ مهم ایران باستان افتاد ، نا گفته نباید گذاشت که در اوایل سلطنت پهلوی بر اثر توجهی که به معارف و تاریخ ایران بعمل آمد و با تقویتی که از روحیه ملی و ناسیونالیستی در ایران میشد و هم با فراغ خاطری که در اثر تدابیر معارف برای فضلاء و دانشمندان پیش آمده بود، فکر تنظیم یک دوره تاریخ مفصل و عظیم ایران در کمیسیونهای معارف و مجامع فرهنگی قوت گرفت و عده ای بدین مهم توجه پیدا نمودند. مرحوم **اقبال آشتیانی** کیفیت شروع این فکر را چنین میگوید :

« شش سال قبل (۱۳۰۶) موقعیکه نگارنده در پاریس بودم و حسن اتفاق مصاحبت ذی قیمت بزرگان عالی قدری را که همه بر من سمت استادی داشته و دارند یعنی حضرت علامه مفضل آقای میرزا محمدخان قزوینی و حضرت مستطاب اشرف آقای ذکاء الملک فروغی و حضرت استادی آقای میرزا ابوالحسن خان فروغی نصیبم بود ، غالباً گفتگوی این موضوع در میان بود که باتفاق یکدیگر بسبب تواریخی که در فرنگستان به همکاری فضلاء فراهم شده است تاریخ عمومی جهت ایران تهیه کنیم و چندین جلسه اوقات ما صرف ترتیب نقشه این کار و اختیار روش و ترتیب وسایل و مقدمات آن شد ، ولی بدبختانه فراهم نداشتن سرمایه مادی و مأموریت یافتن حضرت آقای ذکاء الملک

به سفارت کبرای ترکیه و مراجعت برادر معظم ایشان بایران مانع صورت یافتن این نقشه گردید و در همین اثنا بود که دو جلد کتاب نفیس ایران باستانی و داستانهای ایران قدیم تألیف حضرت مستطاب اشرف آقای میرزا حسن خان مشیرالدوله پیرنیا انتشار یافت و موجب کمال خرسندی گردید که اولین قدم درین مرحله از جانب معظم له بانهایت دقت و احتیاط و رعایت طرزکار اروپائی و استناد از جمیع منابع موجوده برداشته شد و برای کسانی که بعداً بخواهند این مرحله را به پیمایند راه روشن گردید.

مقارن برگشتن نگارنده به تهران (۱۳۰۷) وزارت جلیله معارف نیز برای رفع احتیاج مدارس دست بکار تألیف یک سلسله کتب درسی زد و جناب مستطاب اجل آقای اعتمادالدوله قراگوزلو وزیر معارف وقت نیز درین موضوع جدی تمام داشتند و مقرر گردید که سلسله تاریخ ایران از ابتدا تا مشروطیت به ترتیب ذیل فراهم شود:

از ابتدا تا صدر اسلام بقلم حضرت آقای پیرنیا.

از اسلام تا استیلای مغول بقلم حضرت آقای تقی زاده.

و از استیلای مغول تا اعلان مشروطیت بتوسط این ضعیف (عباس اقبال) آقای پیرنیا به ذوق شخصی اوقات گرانمایه خود را صرف انجام این منظور مقدس کرده و علاوه بر دو جلد ایران باستانی و داستانهای ایران قدیم و یک جلد درسی خلاصه دو جلد فوق، تا کنون (۱۳۱۲) دو مجلد کبیر از ابتدای تاریخ ایران تا اوایل دوره اشکانی را فراهم و طبع نموده اند و بقیه تاریخ ایران را هم تا ظهور اسلام در دو مجلد دیگر در دست تألیف و طبع دارند.

کسانی که این دو مجلد حاضر را دیده و مطالعه کرده اند می دانند که مؤلف محترم تا چه اندازه درین راه زحمت کشیده و چه خدمتی ذیقیمت به هموطنان خود کرده اند. همینکه دو جلد دیگر این کتاب گرانبها نیز از طبع خارج شود افق جدیدی پیش مردم این عصر، که از گزارش احوال نیاکان خود عموماً و ایران، باستان خصوصاً آنهم بشکل مطالعه علمی بکلی بی خبرند، گشوده خواهد شد و از قرائت و سیر در احوال اجداد با افتخار خود به مآثر گذشته قوم ایرانی که همه وقت دردنیای قدیم صاحب نام و نشان و همدوش

ملل عظیم الشان بوده اند پی خواهند برد و بغرض ورزی مورخین دشمن در باب تحقیر مقام ایرانیان قدیم و مغرضین بی خبر عصر جدید که درین کتاب بخوبی یرده از روی کار ایشان برداشته شده است آگاهی خواهند یافت، باشد که غرور ملی بار دیگر در هموطنان معاصر ما شعله زند و خرمن سستی و تن پروری را در وجود ایشان سوخته آنان را به اقتدا به اجداد با عظمت خود وادارد^۱.

اشتغال مرحوم مشیرالدوله بتدوین ایران باستان تا پایان عمر طول کشید، آن مرحوم را علاقه بتاریخ ایران بدین کار خطیر گماشت و روزها گاهی تا چهارده ساعت وقت خود را صرف ترجمه و تنظیم مطالب کتاب و تصحیح و مطابقه آخرین نمونه های چاپخانه میکرد.

چنانکه بر خوانندگان پوشیده نیست منابع این کتاب عموماً خسارچی بوده است، بدین معنی که منابع اصلی آن یا یونانی بوده است و یا رومی، و سپس این کتب به زبانهای فرانسوی و انگلیسی و روسی و آلمانی و غیر آن ترجمه شده بود. مرحوم پیرنیا ترجمه های مهم منابع اصلی کتاب را از خارج بدست آورد و شروع به ترجمه آن نمود. خود به زبان روسی و فرانسه تسلط کامل داشت. انگلیسی را کم و بیش میدانست و در اواخر عمر، از جهت احتیاجی که بآثار دانشمندان آلمانی داشت ناچار شد زبان آلمانی را فراگیرد و مثل یک دانش آموز دبیرستانی ساعتها اوقات فراغت خود را صرف فرا گرفتن این زبان کرد و زبان آلمانی را آموخت. البته بزبان عربی نیز مسلط بود و بالنتیجه قسمت عمده منابع تاریخ را شخصاً مورد استفاده قرار میداد. آقای مهدی اکباتانی رئیس فعلی اداره بازرسی مجلس شورای ملی که در آن زمان از طرف مرحوم مؤتمن الملک جهت تصحیح کتب فوق به مرحوم مشیرالدوله معرفی شده بودند کیفیت چاپ کتب مذکور را بدین طریق به نگارنده این سطور مرقوم داشته اند:

«... ابتدا قریب ۵ هزار صفحه از کتاب ایران باستانی (هر صفحه هشت سطر) و با سه رنگ مر کب بتدریج پاکنویس و از روی یادداشت های آن مرحوم

۱ - مقدمه تاریخ مغول - بقلم عباس اقبال ص ۱۸.

برای حروفچینی حاضر گردید. خوب بخاطر دارم که آنمر حوم برای تهیه سندی از قول یکی از مورخین یونانی (باینکه کتاب زیر چاپ بود و با آنکه نقل قول سایر مورخین را نموده بودند) برای اینکه عین نظر آن مورخ را در کتاب ذکر کنند دو صفحه کتاب سفید ماند تا آن مأخذ از اروپا رسید و مطلب ترجمه و بجای خود چاپ شد.

هزینه چاپ این کتاب توسط خودمر حوم پیرنیا تأمین شد. پس از چاپ آن کتاب مر حوم پیرنیا بفکر تألیف و چاپ کتاب ایران باستان افتاد. آنمر حوم برای تهیه منابع این کتاب از هیچ نوع هزینه ای دریغ نمیکرد. خوب بخاطر دارم که برای تهیه عکس دقیق و صحیح از مقبره کوروش کبیر و صحنه جنگ دارا و اسکندر مقدونی، ناچار شد یک دوره تاریخ عمومی عالم تألیف اسکاریگر روسی را که بسیار گران قیمت و نایاب بود خریداری کند. . . . قریب ۲۸ هزار صفحه پا کنویس مطالب این سه جلد کتاب را بنده تهیه کردم. . . . باصرار فراوان ایشان قبول نمودند که چاپ کتاب بعهده شرکت مطبوعات گذارده شود. چاپ جلد اول از ۱۲ مهر ۱۳۱۰ تا ۱۲ فروردین ۱۳۱۱، چاپ جلد دوم از اردیبهشت ۱۳۱۱ تا آبان ۱۳۱۱ و چاپ جلد سوم از مرداد ۱۳۱۳ تا بهمن ماه ۱۳۱۳ طول کشید.

پس از ابتلاء به بیماری اورمی. طبق دستور اطباء از خواندن و نوشتن محروم شدند و مطالب موجود را بنده پا کنویس می کردم و با اصلاحاتی که شفاهاً میکردند بچاپخانه می سپردیم. اینجانب تا چهار ساعت قبل از وفات آن مرحوم کنار تخت خوابشان بودم و به پا کنویس قسمت هائی از جلد چهارم که مربوط به ساسانیان بود میپرداختم و متأسفانه این کتاب بی پایان فرسید...»

مرگ مشیرالدوله، آرزوی این مرد بزرگ را در پایان دادن تاریخ ایران قدیم بخاک سپرد. اما جلد چهارم آن که مختص دوره ساسانی باشد، مر حوم پیرنیا یادداشت هائی درین باب تهیه کرده بود، که گویا به امانت نزد مر حوم سعید نفیسی سپرده شده بوده است.

عجب این بود که تقسیم بندی تاریخ ایران که از ۱۳۰۶ در نظر گرفته شده بود و تقی زاده و مر حوم اقبال هم مسؤول آن بودند در هیچ دوره ای پایان نیافت.

مرحوم پیرنیا را اجل مهلت نداد و عصر ساسانی تمام نشد. آقای تقی زاده « از پرویز تا چنگیز » را شروع کرد ولی نه تنها به چنگیز نرسید، بلکه از پرویز هم نگذشت، و دیگر هم گمان اینکه در این ایام آنرا بتوانند دنبال کنند نمیرود، و مرحوم اقبال هم که تاریخ مغول را با آن دقت و صحت شروع کرد، فقط يك جلد را بپایان آورد و باقی عمر را در تجرد و غربت گذراند و آخر هم در سواحل مدیترانه (ایتالیا) مرگش دریافت و کتاب بپایان نرسید و امروزمی بینیم که تاریخ مفصل ایران هم مانند سرگذشت دنیاست که اول و آخر این کهنه کتاب افتاده است.

ترتیب کار مرحوم پیرنیا بدین وجه بود که ابتدا موضوع
بعثی مختصر در
 مورد بحث را از منابع مهم خارجی ترجمه میکرد و اقوال
باب ایران باستان
 مختلف را با هم می سنجید و با آثار و کتیبه ها و احیاناً

منابع داخلی مطابقه و مقایسه میکرد و سپس با انشاء و سبک مخصوص خود
 تحریر مینمود و آنگاه پا کنویس میکرد و سپس با فضیلتی محقق در باب آن مشورت
 مینمود. از آن پس مطالب به چاپخانه فرستاده میشد، و چون وسواس بیش از
 حد در مورد ضبط و ثبت اسامی خاص و اعراب و حرکات آن و صحت جملات داشت
 نمونه های چاپخانه را که آقای مهدی اکباتانی دیده بود باز چند بار شخصاً
 رسیدگی و مطابقه میکرد و اجازه چاپ میداد شاید بتوان ادعا کرد که متناسب
 امور مطبوعاتی در ایران جلد اول و دوم ایران باستان، کم غلط ترین کتب تحقیقی
 باشد که در نیم قرن اخیر به چاپ رسیده است.

در باب مقدم مطالب ایران باستان، اینجا جای گفتگو نیست که خود تحقیقی
 را دیگر درخور است، تنها میتوان گفت که مرحوم پیرنیا آخرین و تازه ترین و
 صحیح ترین اطلاعات عصر خود را در باب تاریخ ایران باستان بدست آورده است.
 البته بعد از مرگ او تا امروز کتیبه ها و آثار تازه بسیار بدست آمده و کتب و
 رسالات متعدد نوشته شده و صدها شرق شناس در باب تاریخ اعصار گذشته ما
 تحقیقات کرده اند. ولی باز هم شاید بتوان ادعا کرد که مطالب تازه آن آنقدرها
 نیست که بتواند مطالب ایران باستان را حتی در چند جمله مختصر تخطئه کند.

ایران باستان تنها تاریخ ایران نیست، بلکه دائرة المعارفی است در باب تاریخ و تمدن و فرهنگ اعصار باستانی ممالک مهم دنیا خصوصاً یونان و روم و سوریه و مصر و عربستان و بین النهرین و هند، چنانکه در مطالعه این تاریخ، سرگذشت اقوام مادیها خامنشی و پارتی را تنها نمی بینیم، بلکه از بسیاری مسائل و مطالب مربوط به خاورمیانه امروز و دنیای متمدن آروز آگاه میشویم.

مرحوم مشیرالدوله در تنظیم تاریخ خود هرگز تعصب را راه نداده است هر چند روحیه ناسیونالیستی او در سطر سطر کتاب خود نمایمی میکند، اما صورت تعصب ندارد. او به سائقه علاقه به ایران و توجه به تمدن ایران کوشش کرده است که هر جا جمله ای یا مطلبی در باب خصوصیات و مزایای روحی و اخلاقی ایرانیان بیاید، نقل کند و آنرا تجلی بخشد، اما هرگز از جاده انصاف خارج نشده است، چنانچه فی المثل درباره خشایارشا گوید:

«خشایارشا دست باز دارد و دل جوانمرد، ولی نظرش در انتخاب اشخاص صائب نیست و بخطا میرود. رأی صحیح را می پسندد ولی قوت اراده برای اجرای آن ندارد. مغلوب زنان است و زمام امور را بدست خواجه سرایان و زنان می سپارد. درباره اشخاص مفرط است یا مفرط. خلاصه آنکه از او دوره انحطاط در خانواده هخامنشی شروع شد و کار بدست زنان و خواجه سرایان افتاد.»^۱

مشیرالدوله پس از آنکه قریب ثلث جلد دوم کتاب خود را در باب اسکندر و کارهای او اختصاص داده است، و همه جا او را دشمن خونخوار ایران در سطور تاریخ می بیند و می داند، معذک در توصیف او گوید:

«اسکندر شخصی بوده، هوشمند و غالباً هشیار، دلیر و شجاع، مرد تصمیم در مواقع خطرناک، صاحب عزمی قوی و طاقتی خلیل ناپذیر، جویای نام و جاه - طلب به حد افراط، بلند پرواز تا سرحد جنون، میگسار و شهوت پرست، جوانمرد و بافتوت، مملو از غضب و بی رحم نسبت به اشخاصی که میخواستند او را در حد اعتدال ببینند، خود پسند و خود ستای، تند خو و حسود، شقی و سفاک، بی باک در خونریزی و خراب کردن و قتل عام از زن و مرد، پیرو برناو بزرگ و کوچک . . . ستایش کنندگان اسکندر از صفات بزرگ

او این معنی را میدانند که هیچگاه مغلوب نشد، بعقیده ما عدم مغلوبیت به تنهایی برای ستایش کسی کافی نیست، جهانگیر وقتی مستحق ستایش است که لااقل بیش از خراب کردن آباد کند.... بعقیده نگارنده، فیلیپ پسر اسکندر از او برتر بود.... اسکندر شخصی بود بزرگ و دارای صفاتی زیاد از خوب و بد.... هر گاه از نظر منافع بشر بنگریم، او بیشتر گرفت و خیلی کمتر داد.... او آدمی بود، و آدمی نه از عیب مبری است و نه از خطا و بخشش مصون.^{۱۰}

این نمونه مختصر برای نمایاندن دقت نظر و نحوه قضاوت مرحوم مشیر - الدوله درباره قهرمانان تاریخ خودش بود والا بحث در باب کتاب را مبحثی دیگر بایسته است.

سبک انشاء پیرنیا اختصاص بخود او دارد. در کمال صحت است. جملات کامل و رساست و حداکثر کوشش را بکار میبرد که مفهوم را بتواند کاملاً حالی خواننده بکند و از این جهت حتی از تکرار مطالب نیز بپاک ندارد.

عیبی که بنده شخصاً در انشاء مشیر الدوله می بینم (و گویا اینکه شاید از نظر تاریخ نویسی حسن آن باشد) اینست که مزه و چاشنی ندارد. گاهی آدم لازم است که از خستگی خواندن ماجرای طولانی کورش یا اسکندر یاپارت ها و سلوکی ها و آنهم بعد از شنیدن اسامی ده پانزده آنتیوخوس یا سلکوس خارج شود و این جمله را سبک انشاء جدی و خشک و ثابت و لایتغیر او بمانمی بخشد. اصولاً مرحوم مشیر الدوله اهل شعر نبود و این شاید جزء صدراعظمهای معدود دوران اخیر باشد که به شعر توجه نداشته اند، اینست که در همه کتاب او حتی یکی دوبیت از اشعار فردوسی را هم نمیتوانیم بیابیم.

واقعاً عجیب است که مرحوم مشیر الدوله که خود مسلماً داستان اسکندر نامه نظامی را دقیقاً خوانده است وقتی صحبت از مرگ دارا کرده و از کید بسوس و نبرزن (ص ۱۴۳۶) گفتگو دارد شعر نظامی را از یاد ببرد. او آخرین دقایق عمر دارا را با این شکوه و در عین حال رقت و طنین (از قول کنت کورث مورخ خارجی)

باز گومیکنند: « باسکندر بگو که از محن ، حتی ازین بلیه که به مرمن خاتمه میدهد، بدتر این است که در ازای نیکی هائی که او (اسکندر) به مادر وزن و اطفال من کرد ، نتوانستم حق شناسی کنم و می میرم . در حالی که دشمن او هستم ، ولی اگر راست است که آخرین دعای بیچارگان در نزد خداوند مقبول است ، از او خواهانم که اسکندر را از هر مخاطره ای محفوظ بدارد بعد داریوش آب خواست ، پس از چند لحظه اسکندر در رسید و بطرف نعش داریوش دوید بحال دلخراش این شاه مقتدر رقت آورد و بگریست، بعد ردای خود را کنده روی نعش انداخت و امر کرد با احترامات زیاد نعش شاه را حرکت داده به مقبره شاهان ببرند » (ص ۱۴۴۴) . واقعاً ظلم است که آدمی تاریخ را باین دقت و لطافت بازگو کند و آنوقت این اشعار را در مورد مرگ دارا فراموش نماید و در پایان آن نیاورد که گفت :

سکندر فرود آمد از پشت بور	در آمد به بالین آن پبل زور
تن مرزبان دید در خاک و خون	کلاه کیانی شده سرنگون
سرخسته را بر سر ران نهاد	شب تیره بر روز رخشان نهاد
فرو بسته چشم آن تن خوابناک	بدو گفت بر خیز از این خون و خاک
رها کن که درمن رهائی نماند	چراغ مرا روشنائی نماند
رها کن که خواب خوشم می برد	زمین آب و چرخ آتشم می برد
نفیر از جهانی که دارا کش است	نهان پرور و آشکارا کش است
درخت کیان را فروریخت بار	کفن دوخت بر درع اسفندیار
که داند که این دخمه دام و دد	چه تاریخها دارد از نیک و بد :

بحث درباره کتاب درین مبحث نمی گنجد . باید بگوئیم که حق مرحوم پیرنیا از جهت ایران باستان بر ملت ایران همشأنه حقوق فردوسی است این بیان اگر ظاهراً اغراق بنظر آید ، باید توجه داشته باشیم که ما امروز صحبت از تدوین تاریخی می کنیم که مربوط به ۲۶۰۰ سال پیش از این ایران است و متأسفانه تا چهل سال پیش برای ما مجهول و نا معلوم بود . مقام و شخصیت مردانی مانند کوروش که مقام رهبر عالم بشریت را یافته و نجات دهنده لقب

گرفته و حتی بعضی او را ذوالقرنین مذکور در قرآن خوانده اند، تا چهل سال قبل برای ایرانیان مجهول بود. کسی نام داریوش و خشایارشا را نمی دانست حیطة حکمرانی و مقام فرماندهی هخامنشیان و پارت ها و مادها را کسی تشخیص نمیداد. منابع ایران بکلی از بین رفته بود و به منابع یونانی و رومی و اروپائی کسی دسترسی نداشت و در حقیقت ایران بود و تاریخی مبهم از ساسانیان به بعد. پس کجا اغراق است اگر بگوئیم مشیرالدوله یکی از زنده کنندگان تاریخ ایران باستان است و کسی است که راه را برای آیندگان گشوده و زمینه را برای تکمیل تحقیقات آماده ساخته است.

سیری در نخستین

روزنامه‌های ایران

بسم

دکتر محمد زکامای عزیز خوانم

از روزنامه و تاریخ ایجاد و نحوه انتشار آن در ایران آگاهی زیادی در دست نیست و تا کنون بیش از چند مقاله و دو کتاب در این باب بنظر نگارنده نرسیده است از آنجمله چهارمقاله بسیار سودمند در روزنامه کاوه یکی در شماره سوم دوره جدید سال اول و سه مقاله دیگر در شماره‌های چهارم و پنجم و ششم دوره جدید سال دوم.

درمجله یادگار در شماره- های سوم و هفتم سال اول و شماره اول سال دوم نیز سه مقاله بسیار مفید نگاشته شده است. کتابی نیز در چهارجلد بنام «تاریخ جراید و مجلات ایران»

وسیله آقای محمد صدرهاشمی تألیف شده که در عین گرانبھائی و سودمندی فهرستی از روزنامه های منتشره از آغاز تا زمان تألیف کتاب (مردادماه ۱۳۳۲) بیش نیست .

مرحوم محمدعلی تربیت نیز رساله ای بنام تاریخ مطبوعات ایران نگاشته که به کوشش ادوارد برون انگلیسی با استفاده از رساله ای که مستر رابینو در همین زمینه نوشته است به انگلیسی ترجمه شده و ائشار یافته است. در سال ۱۳۳۷ ترجمه ادوارد برون وسیله دانشمند پرکار آقای م . محمدلوی عباسی بفارسی ترجمه شده در دو جلد منتشر گردیده است. مترجم فارسی کار ترجمه خود را پایان نرسانیده اخیراً قسمت بازمانده آن وسیله آقای صالح زاده بعنوان جلد سوم ترجمه شده منتشر گردیده است .

در جراید عهد قاجاریه و مشروطیت نیز مقالات کم مطلبی دیده میشود .

از مطالعه کتابها و مقاله های مذکور چنین مسلم میشود .

نخستین

که نخستین روزنامه وسیله میرزا صالح شیرازی

روزنامه

انتشار یافته و اولین شماره آن روز دوشنبه ۲۵ محرم -

الحرام ۱۲۵۳ هجری قمری منتشر شده است . این روزنامه ماهی یکبار انتشار می یافته ، اسم مخصوصی نداشته و آن را تحت عنوان « اخبار و وقایع دارالخلافة تهران » منتشر می کرده اند از این روزنامه نمونه ای و نشانه ای در دست نیست و با اینکه نگارنده سالها کوشیده است تا اطلاعی از آن بدست آورد از کوشش خود نتیجه ای نگرفته تنها در روزنامه اختر شماره ۲۲ منتشره در ۱۹ محرم ۱۲۹۳ هجری قمری (۱۵ فوریه ۱۸۷۶ میلادی) به خبری تحت عنوان « گازت انتیکه ایران » دست یافته که قسمتی از آن عیناً نقل میشود : « یکی از تجار ایران که در خانوالده اقامت دارد از میان اوراق عتیقه خود یک صحیفه گازت ایران که تخمیناً چهل سال پیش نوشته شده است پیدا کرده و به اداره اختر فرستاده است این گازت جلب دقت ما را کرد و لازم شد تفصیلی در این باب بیان کرده و از بعض فتوات آن در این گازت درج کنیم .

این گازت چهار ورق بزرگ بوده است و این صحیفه که در دست است صحیفه آخری است که اخبار خارجه را درج نموده اند و در این صحیفه از حوادث و وقایع معالک روسیه و اسلامبول و مصر و اسپانیا و انگلستان و فرانسه اخبار مهمه را نوشته است.

تاریخ این گازت چون در صحیفه اول بوده است تحقیقاً معلوم نیست لکن در ضمن اخبار انگلستان تفصیل وقوع طوفانی را در لندن نوشته و تاریخی برای آن گذاشته است که آنهم ۹ ماه دیسامبر ۱۸۳۷ است و چند روز قبل از تاریخ روزنامه مذکور، لهذا برای ما واضح میشود که چهل سال پیشتر در پایتخت ایران روزنامه بسیار منظمی بوده است. گازت مذکور بخط تعلیق بسیار خوب و سرسخنها بخط ثلث مرقوم و به لیتوگرافی باسمه شده است و يك صحیفه آن بقدر يك صحیفه و نیم این گازت می باشد. اگر چه نامناسب نبود که همه این صحیفه را عیناً در این جا درج کنیم زیرا که حقیقتاً اخبار آن طرف ائمتناست لکن چون از ذکر حوادث مقررۀ ما مانع خواهد شد بعضی از فتوات آن را درج می کنیم.

در این جا روزنامه اختر خبری چند از روسیه، اسلامبول، اسپانیا، انگلیس و فرانسه از روی روزنامه مذکور نقل کرده که چون نظر ماسیری در جراید است خبر مزبور را به عنوان دادن نمونه ای از اخبار درج شده در این جا عیناً نقل می کنیم:

« معالک روسیه: در بندارک انجیل که در کنار بحر منجمد واقع است مدتها در السنه و افواه مذکور بوده که در رودخانه مسمی به سنبه مروارید بعمل می آید و کسی اعتماد نکرده ولی من باب الامتحان اولیای دولت روس حکم بتحقیق صدق و کذب آن داده اند. منبع آن رود، دریاچه سنبه است که ده فرسخ از کوهسار جاری و ملحق به دریاچه اونیکا میشود بیست و پنج زرع عرض و یک زرع و نیم عمق رود است و آب آن رود صاف و رنگ آن کبود و مانند جلوزغ علفی است و کسانی که بچستجوی صدف مأمور بودند در میان

علف ها صدف بسیار دیدند و اکثر آن تهی و درته صدف مروارید بود که دو صدف دو مروارید از نخود بزرگتر داشت و دریک صدف نه عدد مروارید ریزه و این را بمدرسه بزرگ پتربورغ که جوانان را علم معدن می آموزند فرستاده و در باقی صدفها مروارید وسط یافتند و نیز در اخبار نوشته اند که چهارباب دارالشفای (خسته خانه) بزرگ در سال قبل بنا نهادند یکی در شهر پتربورغ که پایتخت مملکت روسیه است، دوم در شهر مسکو که پایتخت قدیم آن مملکت است سیم در شهر قازان، چهارم در شهر ذیلنا که از ملک له است . ۴ .

روزنامه اختر در دنبال این خبر اضافه می کند که : (این مطلب طویل الذیل است و تفصیلی بجهت این دارالشفایا و خسته خانه ها نوشته شده است که ذکر آن باعث طول سخن است) .

اسپانیا: قانون اسپانیا این بوده است که ارث سلطنت به اولاد ذکور برسد و اناث را مطلق بهره ای نباشد و لکن فرد نانت پادشاه اسپانیا را اولاد ذکور نبوده بقانون متداوله سلطنت حق برادر او دون کارلو بوده و بسبب محبت و میلی که بدختر خود کرسستین داشت قانونی بسته که بعد از او سلطنت بمشارالیهها برسد و بهیچ وجه این مطلب را ابراز نکرده کسی هم مطلع نبوده بعد از فوت پادشاه مشارالیه کرسستین دخترش قانون جدید را ابراز میکند و ادعای سلطنت مملکت پدر را مینماید و جمعی از بزرگان و اشراف ملک اقرار بسلطنت مشارالیهها نموده و از طرفی دون کارلو برادر پادشاه بقانون متداوله ملک سلطنت را ارث حق خود دانسته و به اهالی ملک اظهار کرده و جمع کثیر اقرار بسلطنت او کرده و از هر طرف جمعیتی به امداد خود اجتماع نموده مدت سه سالست این هنگامه در آن مملکت برپاست و علی الدوام بمجادله و مقاتله مشغولند و از آنجا که کدام از این دو مدعی بدول اروپ بستگی بهم رسانیده اند چشم حمایت دارند و لکن بحمايت هیچیک قیام نموده اند و در این سه ساله زیاده از چهار صد دفعه جنگ در میان آنها واقع شده و هنوز هیچیک مغلوب نگشته اند و مصر بخونریزی یکدیگر می باشند .

انگلیس : در نهم ماه دسامبر مطابق سال ۱۸۳۷ سیم شوال طوفان عظیمی در لندن روی داد که باد تند اکثر سرهای بخاری را خراب کرده و جمعی رازخمدار کرده و کشته است و کشتیهای بزرگ و کوچک را در رودخانه تیمس شکسته و به آب فرورفته و درختان قوی را از ریشه بر آورده و به اطراف برده و در بین طوفان باران شدیدی باریده خانهای که از چوب و تخته ساخته بودند خراب کرده و در اطراف جزیره انگلیس تخته هائی که از کشتی های غرق شده و شکسته و جمع شده بکنار افتاده است و همچنین در کاغذ اخبار نوشته اند که در جزیره انگلیس برف شدیدی بطوری افتاده که مدت پنج روز راهها بکلی مسدود گشته که راه بردن کاغذ اخبار هم نبود و کاغذ اخبار را از راه دریا کشتی بخار برده است .

باتوجه بسال انتشار شماره ۲۲ روزنامه اختر و اظهار نظر این روزنامه که «گازت ایران تخمیناً چهل سال پیش نوشته شده» پیداست که گازت مذکور در سال ۱۲۵۳ انتشار یافته و این همانسالی است که میرزا محمد صالح شیرازی روزنامه خود را انتشار داده است و بنابراین تردیدی نمی ماند که «گازت انتیکه ایران» همان «اخبار و وقایع دارالخلافة تهران» بوده است .

سه ماه قبل از آنکه روزنامه مذکور منتشر شود یعنی «عشر آخر رمضان المبارک ۱۲۵۲» طلعه ای یا به اصطلاح امروز فوق العاده ای بیرون آمده که مژده ایجاد روزنامه در آن داده شده است. تمام رونوشت طلعه مذکور در شماره هفتم سال اول مجله یادگار چاپ شده است. این طلعه نسبتاً مفصل است و بهمین علت از نقل تمام آن در اینجا صرف نظر میشود زیرا محققین بزرگوار همه بمجله یادگار دسترسی دارند و فقط بنقل چند سطر از ابتدای طلعه بمنظور دادن نمونه اکتفا مینماید :

«اعلام نامه ایست که بجهت استحضار ساکنین ممالک محروسه ایران قلمی و تذکره میشود :

بررأی صوابنمای ساکنین ممالک محروسه مخفی نماناد که همت ملوکانه اولیای دولت علیه معرف بر این گشته است که ساکنین ممالک محروسه تربیت شوند و از آنجا که اعظم تربیت آگاه ساختن از کار جهان است لهذا بحسب

حکم شاهنشاهی کاغذ اخباری مشتمل بر اخبار شرقیه و غربیه در دارالطباعة ثبت و به اطراف و اکناف فرستاده خواهد شد. اما اخبار شرقیه و غربیه عبارتست از عربستان و آناتولی و ارمن زمین و ایران و خوارزم و توران و سیبر و مغولستان و تبت و چین و ماچین و هندوستان و سند و کابل و قندهار و گیج و مکران و غربیه عبارتست از اخبار یروپ یا فرنگستان و افریقا و امریکایا ینگی دنیا و جزایر متعلقه بدانها مختصراً هر آنچه طرفه بوده و تازگی داشته و استماع آنها مورث آگاهی و دانش و عبرت اهالی این مملکت خواهد بود ماهی یکمرتبه در دارالطباعة ثبت و بهمه ممالک انتشار خواهد نمود اکنون همینقدر اظهار میشود که بر همه طبقات خلق لازم است که به مفاد کن فی زمانک مثل اهل زمانک به نهجی در رفتار و کردار خود قرار و مدار دهند که عامه خلق از آن قرار زندگی میکنند و از آن طریق رفتار و انحراف نوزند تا آسودگی و راحت یابند

این معنی نیز معلوم باشد که ماهی یکمرتبه اخبار و مطالبی که متضمن منافع و آگاهی و بینائی خالق باشد در دارالطباعة انطباع و بهمه ممالک بحروسه فرستاده خواهد شد.

بنا به اظهار مجله یاد گاره احتمال کلی دارد که بین نشر این طلیعه و روزنامه میرزا صالح بازهم دوسه شماره ای از همین قبیل منتشر شده باشد.

دومین روزنامه - روزنامه دوم به همت میرزا تقی خان امیر کبیر و به دستور او انتشار یافته و مانند روزنامه میرزا صالح طلیعه ای داشته که همراه شماره اول روزنامه منتشر شده. تاریخ انتشار روز جمعه پنجم شهر ربیع الثانی ۱۲۶۷ بوده است. در این شماره مضمون فرمانی از ناصرالدین شاه بدین شرح چاپ شده است:

«از آنجا که همت حضرت اقدس شاهنشاهی مصروف تربیت اهل ایران و استحضار و آگاهی آنها از امورات داخله و وقایع خارجه است لهذا قرار شد که هفته بهفته احکام همایون و اخبار داخله مملکتی و غیره که در دول دیگر گازت مینامند در دارالطباعة دولتی زده شود. در یوم جمعه پنجم شهر ربیع الثانی ایت نیل ۱۲۶۷ به این کار شروع شد.»

روزنامه قایم القایبه پونجی نیت ششم شهر مبارک مطابق میلان سن ۱۲۷۳

نزهت سید و بیت و نزه

منطقه دار اخلان طهران

قیمت روزنامه

قیمت اعلانات

هر نسخه دوازده

بر طرز شماره



اخبار داخله ممالک محروسه پادشاهی

دار اخلان طهران

چون چند سال است که بیه اصفانه مبارک رمضان رانفایس و لمورالات و امتعه و اسباب دیدن
 جدید مشهور بسره میدان چیده علاء و برجیانی که مستمرا دکاکین بلور و دوشی، خنبر است سا که به
 در ایام ماه مبارک در اینجا چار در راه زده و حجره و دکاکین ترتیب داد و در میان آنها صنایع و بدایع غریبه و انواع
 و امتعه و ارفقه گذاشته اند و چون این میدان بجز روح و فضا و خوبی مکان و قرب در بخانه مبارک که
 از جای دیگر است که در آن زمانه سابقه که به و اصفان در اینجا جمع میدهند سال بسال که به شیشه میکردند و
 مشغولیت روزه داران رها در فراموشی آید سرکار علی حضرت آقدس سلطون شاهنشاهی قلد الله ملک و سلطان خواجه
 بجهت تفریح و تماشای اینجا و شرف اندوزی که به و اصفان از زیارت وجود فایض الحجو دلوکانه تشریف فرمای
 فرموده بودند در روز ششم شنبه ۲۲ ایماه نیز بقرار معهود بانجا تشریف آوردند جناب اشرف امجد ارفع صدر
 و سایر مقربان و خواص خدمت شرفیاب حضور مبارک بودند ساعتی در اینجا گردش و تماشا فرمودند و
 و اشیا که در حجرات و دکاکین چیده شده بود بمعرض عرض حضور بلایون در آمده بعضی اسباب لمورالات و غیر
 از قبیل چیل چاغمانی طرح تازه و سایر که پسند خاطر اقدس آمد بخریداری آنها شارت فرمودند و اصفان
 کتبه از زیارت وجود فایض الحجو دلوکانه بلایون کمال خرمی و سحر می بهم رنده تقدیم سرکه که در میان بودند بعد از تفریح و
 تماشای میدان فرمودند و این بندی حجرات و الفام و آن بار باب استحقاق بارک مبارک که سلطان خاوند
 (عالیجاه محبت و بنات مسراه کنیا ریلکوف و بر صاحب مضبان دولت بهتیه روسیه که از جای
 بدانت و امارت آب کنیا بار اسکی جانشین جدید بود بجهت ابلاغ ذریع جناب معنی الیه بجنوب هر حرم ظهور
 آقدس شاهنشاهی قلد الله ملک و سلطان با نمود در بارها بلایون شده بودند و تفصیل در و و جایگاه
 صاحب مضبان

نام شماره اول روزنامه «روزنامه اخبار دارالخلافة» بوده و از شماره دوم «روزنامه وقایع اتفاقیه» نامیده شده است.

مدیر آن میرزا جبار تذکره چی (پدر میرزا جواد خان سعدالدوله) بوده مباشر و مترجمش برجیس صاحب نام داشته است. برجیس صاحب از اروپائیان بوده که در زمان عباس میرزا به ایران آمده سکونت اختیار کرده است. روزنامه وقایع اتفاقیه تا شماره ۱۶ روزهای جمعه و از آن پس روزهای پنجشنبه هر هفته منتشر میشد.

این روزنامه تا شماره ۴۷۱ وقایع اتفاقیه نام داشته شماره ۴۷۱ بنام «روزنامه وقایع» منتشر شده از شماره ۴۷۲ ببعد «روزنامه دولت علیه ایران» نامیده شده است.

از شماره ۳۶۱ تا ۴۰۹ در کتابخانه شخصی نگارنده موجود است. اکثر شماره های آن شش صفحه ای است و بعضی از شماره ها چهار گاهی هشت و بعضی هم تاده صفحه دارد. ابتداء اخبار داخله ممالک محروسه پادشاهی، درج می شده سپس «اخبار دول خارجه» ذکر می گردیده و مقالات علمی و ادبی ندارد.

روزنامه وقایع اتفاقیه از نظر تاریخ معاصر ایران از نفایس عهد ناصری است. مورخینی که بدون در دست داشتن این روزنامه بتدوین تاریخ ایران در عهد ناصری می پردازند مطمئن باشند که کار ناقص انجام داده اند بخصوص شماره های مربوط به سالهای ۱۲۷۲ و ۱۲۷۳ از نظر وقوف بر مسئله هرات و جنگ ایران و انگلیس بسیار خواندنی و جالب است. اخبار سیاسی روزنامه وقایع اتفاقیه جاندار تر و پر مغز تر و جدی تر از اخبار سایر روزنامه های زمان قاجاریه است و بسیار بجاست که دوره کامل روزنامه مذکور جمع آوری شود و اخبار مهم و مکاتبات سیاسی و رجال دولت دوباره چاپ گردد و در دسترس محققین و دانش پژوهان قرار گیرد.

اکنون در آغاز نامه ای که فرخ خان امین الملک به سفیر کبیر انگلستان در عثمانی نوشته است از شماره ۳۱۲ منتشره در روز پنجشنبه پنجم شهر جمادی-

الاولی سال ۱۲۷۳ عیناً نقل میشود و سپس نمونه‌هایی از اخبار داخله و خارجه درج میگردد.

سواد کاغذیکه جناب فرخ خان امین‌الملک ایلچی کبیر دولت علیه بجناب ایلچی کبیر انگلیس مقیم اسلامبول نوشته است:

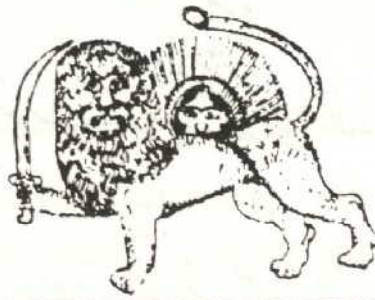
«اگرچه تابحال میل اولیای دولت ایران را در حفظ دوستی دولت انگلیس بکرات به آن جناب اظهار داشته و بر صدق این اظهار خود دلایل واضحه بیان و آشکار نموده‌ام ولی پیش از حرکت خود از اسلامبول لازم میدانم که مقصود حقیقی خود و مراتب صلح جوئی دولت ایران و اهتمام شخصی اینجانب را در حفظ روابط دوستی دولت انگلیس مجدداً بخاطر آن جناب بیاورم اولیای دولت ایران از بدو روابط خود با دولت انگلیس قدر دوستی آن دولت را فهمیده و روز بروز طالب ازدیاد آن بوده‌اند اگرچه در این چندسال بی‌اعتدالی و تحکیمات مأمورین انگلیس در ایران بخصوصه رفتار غیر مترقبه جناب مستر موره بحدی بعید از شرایط دوستی و بقسمی مخرب استقلال دولت بود که باین چنین رفتار بقای شأن و استقلال دوستی برقرار نمی‌ماند ولی چون اولیای دولت ایران یقین میداشتند که آن حرکات مأمورین انگلیس منافی شأن و انصاف دولت انگلیس است و قطع داشتند که اولیای آن دولت هرگز راضی نمی‌شدند که نام و مقررات چنان ملت بزرگ در ایران اسباب آن نوع رفتار ناپسند شود و از آن طرف معلوم شده بود مادامیکه حالت اغتشاش و غیر ثابت افغانستان باقی است ممکن نیست که دوستی دولتین ایران و انگلیس برای طرفین منتج لازمه فواید شود لهذا دوستدار به اختیار کامل و با دستور العمل وسیع از جانب سنی‌الجوانب اعلی حضرت شاهنشاه ولی النعم خودم مأمور شدم که طرح و مقاصد دوستی دولت ایران را بدولت انگلیس حالی نمایم و در باب استقرار دولت افغانستان و سپس رفتار مأمورین انگلیس در ایران چنان قراری بگذارم که هم مقصود پلویطیک (کذا) دولت انگلیس بعمل بیاید و هم روابط دولتین بیشتر از سابق مطابق صلاح طرفین باشد و چون آنجناب از مقدمات گفتگوی فیما بین اطلاع کامل داشتند امیدوار آن بودم که به اقتضای انصاف آن جناب

مبنای مهم طرح دوستی دولتین را بتکمیل برسانم ولی هنوز هم در تعجب هستم که با وصف میل آنجناب و آرزوی صادقانه خود که در اول ورود خود بجهت ملاقات آن جناب اظهار نمود، چگونه اتفاق افتاد که از آن طرف آنهمه تأمل و اکراه از دیدن من بظهور رسید یقین دارم که آن جناب هرگز فراموش نخواهند کرد که من بجهت درک ملاقات شما و تسهیل مذاکره چقدرها کوشش نمودم و تحمل چه نوع حالات را بر خود روا داشتم و آخر الامر بی آنکه آن جناب را ملاقات نمایم و بی آنکه هیچیک از مطالب خود را بتوانم حالی نمایم بر حسب اصرار آن جناب تخلیه هرات را بجهت دفع منازعه فیما بین بر عهده خود گرفتم حتی در این باب از اختیار خود بمراتب تجاوز نمودم ولی در حین آنکه من خیال میکردم که بواسطه قرار امر هرات رفع برودت فیما بین بکلی شده است با کمال تعجب دیدم که آن جناب تکالیف چند که بهیچوجه دخلی بمسئله اصلی نداشت و هیچ سفیری نمیتوانست در آن نوع مطالب مذاکره نماید به اینجناب اظهار نمودند اگر چه اظهار چنان تکالیف دلیل واضحی بود که مقصود دولت انگلیس و رای حفظ دوستی دولت ایران است اما باز دوستدار بجهت تکمیل اهتمام خود خواستم آن جناب را ملاقات نمایم که شاید بطوری که مغایر شأن سفارت ایران نباشد راه اصلاحی پیدا شود ولی آن جناب در حین ملاقات برخلاف امید من اظهار داشتند که بهیچوجه مأذون نیستید مطالب دولت ایران را بشنوید و اختیار ندارید که تکالیف دولت انگلیس را تغییر بدهید بنابراین اظهار آن جناب و بنا بعدم اختیار خود بجهت قبول چنان تکالیف دیگر برای من در اسلامبول تکلیفی باقی نماند، لہذا در آن مجلس صراحة اعلام نمودم که پس از سه روز از اسلامبول حرکت خواهم نمود و مراتب تکالیف شما را به اطلاع اولیای دولت ایران خواهیم رسانید و در ضمن این ملاقات بجهت سند تازه بر حسن نیت اولیای دولت ایران در خصوص هرات که خبر گرفتنش رسیده بود اعلام جدیدی به آن جناب دادم. روز بعد بواسطه عالیجنابان مستر مورد چارچیل (کذا) برای دوستدار پیغام دادید که من در این جا بمانم تا در باب تکالیف دولت انگلیس جواب اولیای دولت ایران برسد و در آن ضمن بتوسط ایشان چنین اظهار داشتید که اگر من اختیار قبول تکالیف آخری دولت انگلیس

را می‌داشتم جناب شما تغییر سه فقره تکالیف مزبوره را که عبارت از روابط ایران با افغانستان و فقره قونسولهای انگلیس و تغییر صدارت عظمی باشد رجوع به دولت انگلیس خواهند نمود من با وجود اینکه مایوس بودم از قبول کردن دولت ایران آن تکالیف را ولی بمحض اینکه سندی برای توقف خود پیدا کنم و دلیلی بر کمال میل دولت ایران به دوستی انگلیس آشکار سازم اگر در لشکر کشی دولت انگلیس توفیقی واقع شود و قرار ملاقات تازه بامن بدهند که بتوانم در آن ملاقات اظهارات خود را بیان بسازم و از چند فقره لازمه که یکی توقیف لشکر کشی است اطمینان حاصل نمایم مضایقه نخواهم داشت تا رسیدن جواب توقف نمایم باز آن جناب ملاقات خود و اصلاح کار را منحصر بقبول التوماتوم (کذا) سابق دولت خود نموده بودند اولاً چون حتی المقدور در همراهی به آن جناب را تکلیف خود می‌دانستم و دویم از برای آشکار شدن کمال همراهی دولت ایران به دولت انگلیس که دیگر هیچ جای شك و شبهه نماند و سیم به امید اینکه بعد از قبول این التوماتوم رفع برودت خواهد شد و کارها به آسانی خواهد گذشت و دولت انگلیس بعد از ملاحظه همین همراهی با کمال مهربانی رفع اشکالاتی را که دولت ایران به آنها گرفتار است خواهد نمود ولی برخلاف دستور العمل خود بموجب نوشته سلخ ربیع الاولی بر عهده خود گرفتم و جمیع تعهدات خود را چه در باب هرات و چه در خصوص ترضیه سفارت دولت انگلیس بقبول التوماتوم مزبور ختم نمودم با وجود اینکه گذشت من و با وجود حصول مقصود دولت انگلیس باز آن جناب در رفع برودت فیما بین قدمی بیشتر نکذاشت سهل است نخواستید رد یا قبول تعهدات را از جانب دولتی انگلیس اعلام نمائید بنا بر این لابد شدیم که اعلام پنجم ربیع الثانی را به آن جناب رسماً بنویسم و در آن ضمن اظهار دارم که اگر دولت انگلیس تعهدات را بجهت رفع برودت فیما بین کافی بدانند من حاضر هستم که آنها را مجری بدارم و اگر کافی ندانند تعهدات مزبوره جمیعاً باطل خواهد بود و من تا یک هفته دیگر از اسلامبول روانه خواهم شد چون جواب اعظم مزبور بعد از چند روز انتظار به این جانب نرسید مضامین آن را دوباره بموجب اظهارات مورخه یازدهم ربیع الثانی بخاطر آن جناب آوردم و به امید اینکه شاید جواب کافی برسانند باز

عزیمت خود را چند روز به تأخیر انداختم اما با وصف اظهارات متواتره من تا امروز که پانزده روز از تاریخ اعلام مزبور گذشته است اصولاً از آن جناب جوابی که مایه امید فایده باشد به دستدار نرسیده بلکه از تقریرات نمایان شما یقینم شده که در این باب جوابی بمن نخواهد داد در این صورت بدیهی است که معطلی من بیش از این در اسلامبول حاصلی نخواهد داشت بنابراین زحمت افزا می گردد که بر حسب اعلام پنجم ربیع الثانی من و به اقتضای سکوت آن جناب در جواب اعلام مزبور من روز بیست و سیم این ماه از اسلامبول روانه مقصد خواهم شد از مضامین مسطوره و از اقدامات سابق من معلوم است که آنچه در قوه من بود در اصلاح برودت فیما بین سعی و اهتمام نمودم و در حفظ دوستی دولت انگلیس اینقدر با آن جناب همراهی کردم که آخر الامر همان التوماتوم دولت انگلیس را که از جانب دولت ایران رد شده بود من بر عهده خود گرفتم بواسطه آن تمام مقصود دولت انگلیس را بعمل آوردم بدیهی است که مقصود از جمیع این تعهدات من رفع برودت فیما بین بود حال که از تعهدات مقصود مزبور بعمل نیامد بحکم اعلام مورخه پنجم ربیع الثانی و بموجب همین نوشته هر تعهدی که کرده ام جمیعاً باطل کان لم یکن میدانم و مسئله برودت فیما بین را در هر حالتی که قبل از ورود من بود در همان حالت باقی میگذارم و این واضح است که عزیمت من از اسلامبول به چوچه خللی بر حالت سابق مسئله نخواهد رساند زیرا که اولیای دولت ایران بر میل سابق خود در حفظ دوستی دولت انگلیس ثابت هستند و مأموریت و اختیار من در اصلاح برودت فیما بین باقی است و هیچ شکی نیست که اولیای دولت ایران مراتب صلح جوئی خود را چه بتوسط من چه بتوسط مأمور دیگر چه در اسلامبول چه در لندن و چه در جای دیگر به اولیای دولت انگلیس خواهند رساند و اعلیحضرت شاهنشاه ایران تا بتوانند راضی نخواهند شد که قدر دوستی دولت انگلیس در نظر دولت ایران محو گردد. فی بیستم شهر ربیع الثانی ۱۲۷۳ هـ.

روزنامه وقایع اتفاقیه پس از درج نامه مفصل مذکور چنین اظهار عقیده می کند:



استهانه نامه

از برون و لهر برهوت تا بر لیس بلان و پارس قرده در این لایح نعلیم علامه و تر و لایح خصوبت ^{چون} لکلس ^{نوع} لکلس

نیاید که خود از زمین برتر و ضم و در باقی لیس با ناله و سر که او بنا بر خنده در این منظور ^{نکات} لکلس

سفر کبر خود در اسلام ما مورث و اختیار او از جناب ^{مهر} کبر عیسوی و متصلت آن حضرت ^{نوع} لکلس

و نامک و معده در از قبول خوش و تمنا ز دولت مضایقه نیما و عیله نظار آرا داشته ^{نوع} لکلس

و شایسته بعد از خبر با در لیس خله سید ^{مهر} لیس سجا خود که همگام و بر در ^{در} لکلس

این لیس لکلس حکم صریح ^{مهر} لیس سجا و لایح ^{نوع} لکلس

نوع لکلس در آنجه در بند بوشهر ^{مهر} لیس سجا و لایح ^{نوع} لکلس

خود و فات که بعد در زمین ^{مهر} لیس سجا و لایح ^{نوع} لکلس

بوسته شایسته و لایح ^{مهر} لیس سجا و لایح ^{نوع} لکلس

کافه میهمان کافه ^{مهر} لیس سجا و لایح ^{نوع} لکلس

بهر راه ^{مهر} لیس سجا و لایح ^{نوع} لکلس

«چون دولت انگلیس بر تکالیف شاقه خودش درجه بدرجه افزود و در
چینی که فیما بین دو ایلچی کبیر دولتین در اسلامبول مکالمه صلح و سؤال و
جواب رفع برودت بود قشون انگلیس بدون اخبار و اعلام صریح جنگ حمله
به بندر بوشهر خاک این دولت آورده آنجا را گرفت اولیای دولت علیه ایران
به اعلی درجه کمال از امین الملك اظهار رضامندی مینمایند که در این خصوص
خوب حرکت کرد و این کاغذی را که بجناب مشارالیه نوشت لازمه مأموریت
او بود و درست و صحیح نوشت و قوت آن کاغذ را به درجه ای میدانند که گویا
فقط بلفظ اولیای دولت علیه به او دستور العمل مخصوصه داده باشند...»

در جریان مسئله هرات و قطع روابط ایران و انگلیس اعلامیه های متعددی
از طرف دولت ایران منظم بروزنامه صادر میشد که از آن میان دو اعلامیه عیناً
کلیشه میشود.

اخبار داخله روزنامه تقریباً یکنواخت است و معمولاً اخبار باران در
شهرستانها و امنیت و آسودگی مردم و رفاه بلاد و آسایش عباد است. گاهی هم
خبری از گرفتاری يك دزد شریر و بسیاست رساندن او و غارتگری ایلات و
ترکمانان و سزادادن آنان. اینک خبری از کاشان از شماره ۳۰۲ منتشره در
روز پنجشنبه چهاردهم شهر ربیع الاول سال ۱۲۷۳:

«کاشان- از قراریکه در روزنامه کاشان نوشته اند امور آن ولایت قرین انتظام
است و عالیجاه معتمد حسن خان حاکم آنجا کمال اهتمام در نظم ولایت و
آسودگی رعیت و انجام خدمات دیوانی دارد اوقات محرم و صفر را مردم مشغول
تعزیه داری جناب سیدالشهدا علیه آلاف التحیه و الثنا بوده اند و در روز ششم
صفر که روز عید مولود مسعود اعلی حضرت قویشوکت شاهنشاهی خلدالله ملکه
وسلطانه بود لوازم جشن و سرور عید مولود را بعمل آورده تا سه شب تمام بازارها
و کاروانسرها را چراغانی کرده مردم بعشرت و شادمانی و دعا گوئی ذات اقدس
همایون شاهنشاهی مشغول بوده اند.»

خبری چند از شماره ۲۸۰ منتشر در پنجشنبه هشتم شهر شوال ۱۲۷۲:

«خراسان- از قراریکه در روزنامه خراسان نوشته اند امور آن ولایت قرین انتظام و انضباط و کمال ارزانی و فراوانی در آن جا حاصل است و رعایا و برابری آسوده خاطر بدعای ذات اقدس همایون شاهنشاهی اشتغال دارند و امری که منافی نظم و قاعده باشد وقوع نمی یابد.

خمسه و سمنان و شاهرود: از این ولایات نیز در این هفته اخباری نبوده. خبری از آمریکا و انگلیس شماره ۲۷۵ منتشره در پنجشنبه سیم شهر رمضان سال ۱۲۷۲:

«نوشته اند که رئیس دولت جمهوری یسگی دنیای شمالی که چهار سال به چهار سال عوض میشود در این اوقات که وعده ریاست رئیس سابق قریب به انقضاست بجهت انتخاب رئیس تازه مجلسی در آنجا منعقد گردیده و تا بحال صدوشش دفعه قرعه کشیده از سه صنف ریاست يك شخص را طالب شده اند و مابقی آنجا هنوز برایشان متفق نگشته و تا کنون رئیس جدید به جهت آن دولت معین نشده است.

دیگر نوشته اند که در چاپارخانه لندن بهر حال از صدملیان که دو بیست و دو کرور باشد متجاوز روزنامه کازت و سایر مکاتیب وارد و خارج میشود و با وجود این نوشته جات زیاد بهیچوجه سهو و اشتباه بجهت مباشرین و عماله جات آنجا اتفاق نمی افتد و این معنی محل تعجب سایرین است.»

بفرمان مطاع اعلیحضرت
ه‌ا‌یون شاهنشاه آریامهر بزرگ
ارتشتاران تدوین تاریخ نظامی ایران
برای کلیه ادوار بوسیله دانشمندان و
استادان گرانمایه‌ای در دست بررسی و
تهیه می‌باشد و در سال گذشته مجلد یکم از
بخش نخست آن که تاریخ تحولات
سازمانی، اداری، آموزشی، پشتیبانی-
های پرسنلی در سه نیروی زمینی، هوایی
و دریائی دوره بیست ساله زمامداری
اعلیحضرت رضاشاه کبیر (۱۳۰۰-۱۳۲۰)
می‌باشد، توسط کمیته تاریخ نظامی
اداره سومستاد بزرگ ارتشتاران چاپ
و منتشر گردیده است. اینک مقاله زیر
که مربوط بمطالبی در مورد هنرجنگ
و پاره‌ای تحول وسائل جنگی که در
خلال قرون گذشته از دید تاریخ نظامی
رخ داده است، در این مختصر مورد بررسی
قرار گرفته است. باشد که بعنوان برگ
سبزی مورد توجه خوانندگان عزیز و
استادان گرانقدریکه اوقات خود را جهت
بررسی تاریخ نظامی ایران مبذول می‌فرمایند
واقع گردد.

و
سخنی

چند دربارهٔ هنرجنگ

و تحول وسائل جنگی در خلال

قرون

بسم

سرتیپ میر حسن عاطفی

در سال گذشته طی مقاله ای هنگام معرفی مجلد یکم از بخش نخست تاریخ نظامی ایران (مجلد شماره ۴ سال یکم بررسی های تاریخی) در مقدمه آن گفتیم که تاریخ نظامی عبارت از نوشته ایست که حقایق و تجربیات بدست آمده از وقایع جنگها و رازهای نهفته در آنها را طوری ارائه کند که اطلاعات مورد لزوم جهت پیشرفتهای نظری و عملی دانش نظامی پایه گذاری شود و بتواند در حل مشکلات و مسائل نظامی و غیره به فرماندهان و طراحان نظامی کمک نماید. چه تاریخ نظامی یکی از رشته های دانش بشری میباشد و داشتن اطلاعات وسیع و پر دامنه از شرایط اولیه برای حل مسائل و مشکلات جاری و آینده بر مبنای آزادی عقل و منطق و اصول علمی خواهد بود.

ولی در تعاریفی که از تاریخ میشود يك اصل همواره در آن حاکمیت دارد و آن اینست که تاریخ نظامی چیزی جز نگارش تاریخ هنر جنگیدن بطور دستجمعی نه میباشد.

در قدیم مرد برای جنگ تنها به نیروی بازوان خود متکی بود و بسا این نیرو میتواندست چماق یا فلاخن، شمشیر یا زوبین، نیزه و یا نیرو کمان و یا آربال را برای از میان بردن خصم بکار اندازد. البته تنها وسیله تغییر مکان او پاهایش بود. بعد اسب و زورق را برای این منظور تحت اختیار خود آورد. در اوایل با سپر و بعد که امکانات بیشتری پیدا کرد بازره کم و بیش کامل، خود را حفظ مینمود.

جنگ ابتدا صورت حفاظت شخصی را داشت ولی بعد بصورت جنگ خانواده در مقابل خانواده، قبیله با قبیله، بالاخره ملت با ملت و بکار بردن عده های کثیر درآمد. در این هنگام است که ملتی می تواند از نظر مادی بنیه خود را قوی و مستحکم نموده و یک ارتش آموزش دیده و منضبط تشکیل دهد، می تواند با تلاشهای دستجمعی جنگجویان خود که آن ها را بخوبی مسلح و مجهز نموده است، تمام دنیای شناخته شده معاصر خود را و یا قسمت عمده آنرا بتصرف آورد. مثال بارز آن در باره تسخیر جهان، ملت ایران در عصر هخامنشی و همچنین در مورد دیگر میتوان از ملت های مصر، آسوری، ایرانی رومی ها و غیره که تاریخ آنها دلایل مستندی بر این مطلب می باشد، نام برد.

هرملتی که با جنگ دستجمعی يك امپراطوری را بوجود میآورد، هنگامی که این امپراطوری متلاشی و منهدم گردید، هنر جنگ دستجمعی او نیز با - نابود شدن امپراطوری از میان میرود .

در تمام صور مختلف جنگ، یعنی از قدیم که فقط صورت حفاظت شخصی و یا تامین غذای انفرادی را داشته تا هنگامیکه بصورت جنگ دستجمعی ملت با ملت و یا ملت ها در آمده است، سرعت تحول و سائل حفاظتی متناسب و بستگی با سرعت تحول سلاح ها داشته است. سپر روزی تنها وسیله حفاظت انفرادی محسوب می شد و لسی بعد که بتدریج جنگ به صورت دستجمعی در آمده است، و سائل حفاظت دستجمعی نیز پیدا شده است . این و سائل حفاظت دسته جمعی در هنگام جنگ خانواده با خانواده، محدود بخانه بوده است و بتدریج شکل آن با شروع جنگ قبیله به قبیله و بیدایش سلاح های مختلف تغییر کرده است تا اینکه بصورت دژهای نظامی در آمده است. از طرفی برای از میان بردن این و سائل حفاظت دستجمعی نیز سلاح های متناسبی اختراع شده است . این دوره شاید تا سال ۱۵۰۰ میلادی ادامه دارد که میتوان آنرا از این نظر دوره ماشینهای پرتاب و ضربت نامید .

در این دوره دژها با دیوارهای بلند خود یا منفرد هستند یا بصورت چند دژ از یکدیگر جدا که بوسیله دیوارهایی بیکدیگر مرتبط شده و در حقیقت بصورت يك پارچه در آمده اند، می باشند. این و سائل حفاظتی را در اصطلاح نظامی استحکامات مینامند . با توجه بقدرت و ضعف ماشین های پرتاب باروهای متحرک و نردبان و غیره میتوانند با مدافعین کمی در مقابل مهاجمین زیادی مقاومت نمایند و در حقیقت این دوره برای این قبیل و سائل حفاظتی یا استحکامات، دوره طلائی محسوب می شود .

بررسی مسئله تحول استحکامات بموازات تحول سلاح خود مبحث جدا گانه میباشد که از حوصله این مقاله خارج است و بحث درباره آنرا بفرصتی مناسب میگذاریم .

گفتیم هنگامیکه امپراطوری متلاشی شد، هنر جنگ دستجمعی خاص آن امپراطوری نیز از میان میرود. از نتیجه این تلاشی معمولاً فتودالیت به وجود

میآید و در عصر فتودال احتمالاً تاریخ نظامی عمق تلاش این هنر نظامی را بصورت ارزش انفرادی و استثنائی جنگجویان مشخص مینماید. در این دوره است که شوالیه پیدا میشود. فتودالیته فقط به نیت نگاهداری نیروی گروه خانوادگی و در تصرف داشتن منبع بهره برداری و سود ده میجنگد و برای حصول این منظور تمام امکانات خود را بکار میبرد. دژها مستحکم و غیر قابل تسخیر اند. زره انفرادی بقدری سنگین است که در مواقع غیر جنگی يك اسب بایستی جهت حمل آن بکار رود. در این موقع شوالیه نیرومندترین وسیله جنگ عصر خود محسوب میشود.

با اینکه در سال ۱۴۰۰ توپخانه اختراع شده ولی چون گلوله های آن سنگی است، دارای اثر قابل ملاحظه ای نیست. ولی در اوایل قرن شانزدهم توپخانه با گلوله فلزی پدیدار میشود. نیروی تخریبی آن طوری افزایش می یابد که بکلی ارزش حفاظتی دژها را از میان میبرد. دیوارهای عظیم آنها در مقابل توپخانه فرو میریزند. در همه جا ایجاد وحشت میکند و از نظر جنگ دستجمعی دیگر مدافعین دژها نمیتوانند در دژ خود منتظر دشمن به نشینند، بلکه قبل از وصول دشمن بدژ از آن خارج شده و حتی الدقدور تلاش میکنند با اتکاء بدژ، دشمن را در خارج از دژ نابود نمایند. توپخانه که ابتدا سنگین است بشکل قابل حمل و مقابله با سایر سلاحها، با شدت و قدرت در میدانهای جنگ قدم میگذازد.

تکامل شکل و نیروی گلوله سبب از میان رفتن زره انفرادی جنگجویان که بشکل غیر مؤثری درآمده است میشود. و از آنهمه زره سنگینی که گفتیم يك اسب اضافی برای حمل آن لازم بود، چیزی جز کلاه خود و جز مختصر زرهی در روی شانه (یا روی شانه ای) برای جلوگیری از ضربه شمشیر، باقی نمیماند.

از این به بعد با اتکاء به توپخانه که سلاحی گران قیمت و پرهزینه است و امکان تهیه آن فقط بوسیله پادشاهان پر قدرت میسر است، پیاده نظام بتدریج در میدان جنگ بجای سواره نظام نقش اول را بعهده میگیرد و رفته رفته فتودالها

بصورت خطرناکتر و ظاهراً بشکل فوبلس تغییر وضع میدهند و هنر جنگ به يك عصر جدیدی قدم میگذارد.

بعد از آن از خلال قرونیکه گذشته است تاریخ نویسان نظامی توانسته اند پیشرفت وسائل جنگ و هنر بکار بردن آنها را آشکار نمایند. و اسی اصول هنر جنگ از نظر ما که در قرن طلائی بیستم هستیم، هیچگونه تغییری ننموده و در هنر جنگ پیشرفتی حاصل نگردیده است و آنچه را ظاهراً بشکل پیشرفت بنظر میرسد، همان تغییر و تحول و پیشرفت وسائل جنگی میباشد. زیرا از زمانی که رزمندگان بصورت عده های منظم برای جنگ های دسته جمعی سازمان داده شده و بمنظور عملیات نظامی تمرکز یافته اند عزیمت جهت اجرای عملیات مستلزم داشتن تأمین (ضمن حرکت و توقف) ، پیروی با قدرت جهت تلاقی با ارتش دشمن گسترش نیروی خودی و بالاخره ایجاد یک جبهه در مقابل او، میباشد. يك جبهه بمعنی خطی از رزمندگان است که در داخل آن هر عنصر ضمن داشتن پوشش و اطمینان از پهلوها و پشت سر خود، میتوانند کلیه نیروی مادی خود را بطور مستقیم وقف جنگ دشمنی که در روبروی خود دارد، نماید. مقاومت و پایداری این خط در مقابل تلاشی که دشمن بمنظور رخنه در آن می نماید، محققاً بستگی به طبیعت و اهمیت وسائل جنگی عصر خود دارد. بطور مثال در جنگ بین کارتاژ و رومن ها چون جبهه لژیون های رومن ها برای مقابله با فشار فیل های آنیمال قبلا آمادگی لازم را ندارد، نمیتواند مقاومت نماید.

جبهه ای که در سال ۱۹۱۸ غیر قابل نفوذ بود و حمله به آن بنظر امکان ناپذیر مینمود؛ در سال ۱۹۴۰ در مقابل ضربه لشکرهای زرهی آلمان درهم میشکند. بطور مثال خط ماژینو (Andre Maginot) مرد سیاسی فرانسه و وزیر جنگ ۳۰-۱۹۲۶ و ۳۲-۱۹۳۱ که نام او بروی استحکامات شرقی فرانسه در مقابل آلمانها گذاشته شده است) در فرانسه بعلت فقدان عمق و باتوجه باینکه واحدهای زرهی بمنظور شکافتن جبهه و اجرای عملیات در عمق بکار برده میشود و همچنین بعلت مجهز نبودن در مقابل حملات نیروی هوایی دشمن که بطور غیر قابل تصویری نیرومند شده بود، نمیتواند مقاومتی را که از آن انتظار میرود، بعمل آورد.

در بالا گفتیم که خط جبهه بمعنی خطی از رزمندگان میباشد. هنگامی که متخاصمین بفاصله دسترس یکدیگر میرسند جنگ در طول این خط شروع میشود و باین ترتیب این خط تثبیت میگردد. همینکه این احساس برای آنها پیدا شد که جبهه تثبیت گردیده است، فوراً احتیاطهای خود را برای تقویت و پوشش رخنهها و نقاط احتمالی پیشروی دشمن برای اینکه جبهه خود را در مقابل خصم غیر قابل نفوذ و حمله نمایند، بکار میبرند. موقعی فرا میرسد که یکی از آندو کلیه احتیاطهای خود را بکار برده و دیگر نیروی احتیاطی در اختیار ندارد. ولی آندیگری از احتیاطهای باقی مانده خود استفاده نموده حمله را درستی که دشمن مقابل او دیگر وسائل کافی برای جنگ در اختیار ندارد، شروع میکند و بزودی سیستم دفاعی منهدم میگردد.

طرحی که اشاره شد بسیار ساده و متدی که از آن برای انهدام خط جبهه صحبت شد عمومیت دارد. پادشاه پروس فردریک دوم برای اینکه این مانور را بطور سیستماتیک اجرا نماید، ارتش خود را بادر نظر گرفتن خط جبهه دشمن، نسبت بآن بطور مورب گسترش داده و بعد بطرف دشمن پیشروی مینمود. آنوقت تماس با خصم بتدریج از جناحی که بدشمن نزدیکتر است تا جناحی که دور از دشمن است و دشمن از وجود آن اطلاع ندارد، اخذ میگردد. خط بررسیها عندالزوم برای تجاوزنهایی از جناح دشمن بکمک واحدهائی که برای تماس میرسند، بسط می یابد و دشمن تصور میکند هنوز در مرحله اول نبرد است، در صورتیکه مدتیست خصم او کار خود را بی پایان رسانیده است.

با اینکه عده ای جنگهای ناپلئون را یک مبدأ تاریخی نوین در تکامل هنر جنگ بشمار می آورند، ولی اصولی که ناپلئون بکار برده است با اصولی که ژول سزار و فریدریک بکار برده است و اصولی امروز بکار برده میشود تفاوتی ندارد. ناپلئون همان روش های کلاسیک استادان خود را مورد استفاده قرار داده است. نبرد اوسترلیتز Austerlitz یکی از نمونه های بارز آنست. در این نبرد ناپلئون نیروهای جناح راست خود را در مقابل نیروهای بزرگتری بعقب می برد. روش او در این نبرد همان روش فردریک دوم (بطوریکه در بالا اشاره شد) میباشد.

آنچه که جنگ‌های ناپلئون را پرارزش نموده است، آنقدرها مربوط به روش‌های او نیست بلکه بنحوه اجرای مانورهایش می‌باشد. هنگامیکه روش او مورد مطالعه قرار گیرد، از آن يك نویسن اصلی و کلی در هنر رهبری عده‌ها بمنظور آماده‌بجنگ کردن آنها آشکار می‌گردد. ایده‌ایکه طبیعی بوده و تازگی ندارد ولی ناپلئون آنرا باوج شکوفندگی خود رسانیده است این نویسن عبارت از اصل بوجود آوردن ارتش يك پارچه است.

این اصل ساده عبارت از آنست که برای اجرای مانور بایستی سپاه‌ها را از ارتش مربوطه خودشان بساندازه کافی دور از هم مستقر نمود، که بتوانند منطقه وسیعتری را اشغال نمایند، وهم متقابلا سبب ناراحتی یکدیگر نشده و در عین حال هر يك از آنها مجموعه متحرکی را تشکیل دهند. از طرفی بایستی این سپاه‌ها باندازه کافی نزدیک نیز باشند. چنانچه هر يك از آنها نتوانست يك شکست بزرگ را تحمل کند، این امکان وجود داشته‌باشد که واحدهای مجاور بکمک او بشتابند. باین ترتیب چنانچه لازم گردد، تمام ارتش خواهد توانست در زمان مساعدی در میدان جنگ درگیر شود. ارتشی را که نه‌پراکنده است نه متراکم و از طرفی متحرک و در ضمن گسترش دارای تأمین و وسائل مانور کامل و رزم متناسب با عصر خود در هنگام جنگ می‌باشد ارتش یکپارچه می‌گویند.

يك ارتشی يك پارچه در برابر دشمنی که فاقد آنست، همواره يك تهدید محسوب میشود. بطوریکه کشور اخیر را مجبور می‌سازد بدون جنگ، زمین مورد ادعای طرف را تخلیه نموده و یا نبرد را در شرائط بدی قبول کرده و حتی از جنگ صرف‌نظر نماید. مارشال ساکس می‌گوید: ژنرال زرنک و ماهر کسی است که بدون اینکه خود را دچار خطرات يك نبرد نماید، پیروزی را بدست آورد.

اصل ارتش يك پارچه آسان ولی اجرای آن مشکل است. زیرا سازمان ارتش يك پارچه بستگی به مأموریت، وسائل، دشمن، زمین و یا بعبارت صحیحتر آزادی عملیکه متخاصمین برای تغییر مکان در این زمین در اختیارشان

در صورتیکه این عمل قبلاً که با نیروی پا انجام میشد، بعلت کندی حرکت پر کردن رخنه امکان پذیر نبود.

موتوریکه توانسته بود مقیاس جنگها را از نظر حرکات اینچنین تغییر دهد، در باره آن اشتباهی را که کردند این بود که نتوانستند درك کنند که همین موتور خواهد توانست عدم تعادلی را که خود سبب بوجود آمدن شده است، بوسیله خود دو مرتبه متعادل سازد.

خودرو زرهی و زنجیردار در سال ۱۹۱۸ هر چند که کند و دارای شعاع عمل محدود است، هوایمائی در این عصر هر چند دارای قدوت کم و آسیب پذیر است و ای خواهند توانست از بوته آزمایش با موفقیت خارج گردند.

زمان بسرعت سپری شد و بیست سال بعد بر اثر ابتکار ارتش آلمان موتور مقیاس جنگها را در جهت عمق تغییر داد و همچنین جنگجویان را موقتاً به استراتژی قابل رؤیت تر که منطبق با اصول قدیمی بود برگردانید. خودرو زرهی جنگ ۱۹۴۰، سریع، با شعاع عمل زیاد، بطور توده علیه جبهه ای که بشکل يك رشته ضعیف از نوع جبهه ۱۹۱۸ بود، به حمله پرداخت. نه تنها خود را قادر به شکافتن جبهه ای که کسی نیروی آن را نمیتوانست انکار کند، نشان داد، بلکه توانست در داخل شکاف حاصله پیشروی خود را به سرعت کامیون تا عقبه های دور دشمن ادامه دهد. در این موقع بود که کامیون ها که در جنگ اول بسهولت میتوانستند شکافها را بان نیروی احتیاط پر کنند، در مقابل سرعت عمل ارا به ها نتوانستند واحدهای احتیاط مورد نیاز را در زمان مناسب به محل و نقطه مورد نظر برسانند. باین ترتیب بود که ایجاد يك رخنه در چنین جبهه ای مبدل به يك مصیبت غیر قابل جبرانی گردید. ارتشی که با این ترتیب گسترش یافته بود، در مقابل نیروی زرهی دیگر يك ارتش يك پارچه نبود.

ارقام نجومی تدارکاتی برای تغذیه و تدارك عده ها که هر گونه محدودیتی در ارسال آنها سبب محدود شدن حرکات عده ها در عرض و عمق میشد، موجب گردید که رهبران عملیاتی تحت تأثیر و تسلط آن قرار گرفته و با بحساب

آوردن آن ، عملیات خود را طراحی نمایند . و باین ترتیب قسمت ممتاز و کامل هنر جنگ را بایستی در سایر عوامل دفاع جستجو نمود .

در همان زمان دیده میشد که قدرت ارابه جنگی با سرعت و شعاع عملش در یک زاده دیگر موتور که هواپیما باشد توسعه داده شده و تکمیل میگردد . مدتی بود که درک کرده بودند با ادوات محمول هوایی خواهند توانست همواره سریعتر و با شعاع عمل خیلی زیادتر ، و سائل مخربه نیرومندتری را در زمان و مکان دلخواه به روی هر نوع هدفی اعم از هدف های نظامی و غیر نظامی پرتاب کرده و باین ترتیب یک برتری قطعی را تحصیل نمایند . باین ترتیب بود که جبهه از حالت خط خارج گردید و بصورت سطح ها که بمقیاس عظیمی ادوات جنگی در آنها از نظر حمله و یا دفاع گسترده شده است ، درآمد .

جنگی که اصطلاحاً شیمیائی نامیده میگردد و سابقاً محدود بود دادن مدافعین در محل سر بسته ای میگردد ، در نیمه دوم جنگ اول جهانی ظاهر گردید و آلمان ها بانقض قرارداد لاهه اولین حمله با گازهای جنگی را (گاز کلر) شروع نمودند و متفقین نیز متقابلاً با گاز جواب دادند و تا آخر جنگ اول جنگ با گازهای جنگی بوسیله طرفین ادامه داشت . پس از اینکه جنگ اول تمام شد ، درباره استعمال گازها در جنگ بعدی چنان امکانات عظیمی را بطور مبهمی برای آن پیش بینی نمودند که در هنگام بروز جنگ دوم هیچیک از طرفین جرأت بکار بردن گازهای جنگی را در خود نیافتند و فقط این گازها بطور محدود در جنگهای از نوع کلنیال مصرف گردید . باین معنی هنگامیکه از طرف مقابل هیچگونه عکس العملی انتظار نمیرفت ، اقدام به بکار بردن گاز مینمودند . بکار بردن این مسئله نیز در مورد نیروی اتمی کاملاً صادق است یعنی اگر یکی از طرفین ترس از عکس العمل طرف مقابل نداشته باشد قطعاً برای برهم زدن تعادل قوا و بدست آوردن نتیجه قطعی در بکار بردن نیروی اتمی تردید بخود راه نخواهد داد . از هنگامیکه امکانات حمله از نظر مسافت و قدرت دائماً در حال تزاید است در هنگام بروز چنین جنگی با توجه بخساراتیکه پیش بینی میشود ، چنین بنظر میرسد که بکار بردن آنها خطر آنرا داشته باشد که اثرات حاصله بهمان اندازه که دشمن

را نابود میکنند، بهمان اندازه نیز برای خود اونیز نابود کننده باشد و در نتیجه از استعمال آن صرف نظر گردد. هر يك از طرفین به این مطلب واقفند، معهدا سلاح های غول آسای خود را برای تهدید طرف مقابل تکان میدهند و ضمناً به انواع جنگ های كوچك محلی و یا گریلائی دامن میزنند در این هنگام است که گفته مارشال ساکس همانطور که در بالا اشاره شد بیاد میآید، که ژنرال زبردست واقعاً آن کسی است که تصمیم و اراده جنگی خصم را بدون توسل به خطرات رد و بدل کردن ضربات خیلی سخت، منهدم نماید. این همان مطلبی است که امروزه آن را جنگ سرد مینامند.

ولی با سیستماتیزه شدن این نوع استراتژی ها بزمان حال میرسیم. این دیگر زمان حال است و تاریخ نیست.

تحقیقات باستانشناسی ایران در سیر زمان

تقدم

ستواندوم منوچهر شجاعی

در نتیجه يك سلسله عوامل اقتصادی و سیاسی پای ملل دریانورد بایران باز گردید . شاید بتوان ادعا کرد راه های تجارتی که آسیا را به اروپا وصل میکردند و کالای تجارتی که از راه های فوق الذکر به اروپا مبادله میشد انگیزه این امر باشد و باعث آن گردیده است که ایران يك چهار راه سیاسی و اقتصادی در قرون گذشته باشد .

اولین کشوری که از راه دریابا کشور ایران بطور رسمی ارتباط پیدا مینماید کشور اسپانیا است که مقارن با سلطنت شاه عباس بزرگ میباشد . البته ارتباط رسمی مورد توجه

است زیر اجهانگردان مختلف افریقائی و اروپائی و آسیائی قبلا بطور غیر رسمی به ایران آمده بودند .

بنابدستور فیلیپ سوم پادشاه اسپانیا سفیری بنام آنتونیو دو گوا^۱ در سال ۱۵۸۶ (۱۰۰۵ هجری قمری) بدر بارشاه عباس بزرگ فرستاده میشود. دو گوا قسمت عمده ای از ایران را مورد بازدید قرار میدهد و در پایان مأموریت شرح مسافرت- های خود را در داخل ایران و وضع سواحل جنوبی ایران را تحت عنوان سیاحتنامه بچاپ می‌رساند .

دو گوا در بازدید از خرابه های تخت جمشید یادداشت‌هایی از چگونگی وضع تاریخی و سابقه آن محل مینگارد که بسیار مورد توجه محققین اروپائی قرار گرفته و سیاحان را بطرف ایران جلب مینماید .

دون گارسیا سیلوا^۲ اهل اسپانیا در سال ۱۶۱۹ (۱۰۳۸ ق . ه .) به ایران آمده و درباره کتیبه‌های تخت جمشید شرحی بیکمی از دوستان باستانشناس خود که در تهیه وسائل مسافرت او را کمک کرده بود مینویسد و پس از چندی ایران را ترک مینماید .

بعد از وی پیترودلاواله^۳ ایتالیائی در سال ۱۶۲۱ میلادی (۱۰۴۰ ق . ه .) به ایران آمده و از روی کتیبه‌های میخی تخت جمشید نقاشی کرده و آن را به اروپا برای مطالعه میبرد .

ژان شاردن^۴ سیاح و تاجر فرانسوی نیز که در سال ۱۶۶۵ میلادی

1— Antonio de Gouvea .

2— Dongarcia de Sylva .

3— Pietro della Valle .

4— Jean Chardin .

(۱۰۸۴ هـ . ق .) برای تجارت الماس از نواحی جنوب شرقی آسیا دیدن میکرده^۱ پس از توقف چندی در هندوستان بایران آمده و بعد از ۶ سال توقف در نقاط مختلف بویژه اصفهان و شیراز و کرمان در سال ۱۶۷۰ میلادی (۱۰۸۹ هـ . ق .) بفرانسه مراجعت نموده و پس از چندی مجدداً به ایران باز میگردد . ورود وی مصادف است با تاجگذاری شاه سلیمان سوم که در مراسم تاجگذاری افتخار حضور داشته است . شاردن پس از چند سال توقف در ایران و بازدید از نقاط مختلف و آشناسدن با روحیه مردم ایران و آثار مختلف تاریخی به فرانسه مراجعت مینماید و سیاحتنامه ای نیز در این زمینه برشته تحریر در میآورد .

کومت گالوس^۲ در اطراف تخت جمشید یک گلدان مرمری کشف مینماید که بر روی آن بخط میخی پارسی و خط مصری شرحی نوشته شده بود . چندی بعد یکی دیگر از مستشرقین موسوم به کراستنسن نیبر^۳ (باستان- شناس و شرقشناس) تشخیص داد که کتیبه ها به سه زبان مختلف نوشته شده است و چنانکه میدانیم مستشرقین آلمانی و فرانسوی و انگلیسی دامنه تحقیقات او را ادامه داده اند ضمناً تشخیص داده شد که خطوط کتیبه مرکب از ۲۴ علامت میباشد .

راولینسن محقق و دانشمند انگلیسی پس از چندی کتیبه ها را قرائت نمود و با انتشار کتاب کتیبه های بیستون و صرف و نحو زبان فرس قدیم خدمت بزرگی بروشن شدن یک قسمت از تاریخ ایران نمود و نیز توجه دانشمندان اروپائی را بیش از پیش بخود جلب کرد تا آنکه در سال ۱۸۴۰ میلادی (۱۲۵۹ هـ . ق .) مقدمات اکتشافات از طرف دوشن^۴ از نقاشان و عتیقه شناسان

۱ - اغلب او را شرقشناس و مورخ نام برده اند . تاریخ عمومی جهان صفحه ۳۸۷

تألیف رضا اخوی .

2- Cmte Caylus .

3- Carstens Niebuhr .

4- Douhen .

فرانسوی و هیأت های دیگر باستان شناسی بعمل آمد^۱ که پس از یکسال توقف در ایران و زدن گمانه هایی در نقاط مختلف تخت جمشید موفق گردیدند حجاریهائی جالب توجه در قسمت های مختلف کشف نمایند و بعد از برداشتن نقشه خرابه های آن به اروپا باز گشتند. نه سال بعد از دوشن چر چیل و لفتوس مشترکاً در ناحیه شوش شروع بکاوش نمودند.

۳۵ سال بعد دیولافوا و خانمش و بعد از آنها هیأتی از مهندسان و باستان شناسان و جغرافیدانان فرانسوی تحت ریاست مسیودومورگان با اجازه انحصاری از دولت ایران مشغول حفریات شدند و خرابه های قصر داریوش اول و اردشیر دوم و خشایارشا را از خاک بیرون آوردند و در ویرانه های تاریخی آن نواحی شروع بحفریات نمودند.

البته دایره گمانه زنی آنها محدودتر و نسبت به اعتبار واگذاری از کشورهای متبوعشان فرق میکرد.

در سال ۱۹۳۱ میلادی (۱۳۴۹ ه. ق.) پرفسور هرتسفلد آلمانی^۲ از طرف مؤسسه صنایع و آثار عتیقه^۳ با کمک مالی یکی از ثروتمندان آمریکائی

۱- پاسکال کست Pascal Eco:te و فلاندن Flandin و بعد از آنها در ۱۸۷۸ اشتولز Stolze آلمانی عکس کتیبه های استخر را برداشتند و با کمک نولدکه Noldeke مستشرق معروف آلمانی کتابی راجع به ایران نوشتند و به باستان شناسی و شناسائی گوشه های از تاریخ کشور ما کمک پرارزشی نمودند.

2- Pr. Ehertzfeld .

3 - American institu for Persian art and Archeology

این مؤسسه در ۱۹۳۰ بر ریاست افتخاری پرفسور ویلیام جکس M. V. Wiliam Jackson و بعد تحت مدیریت فرانکلین م. گونتر Franklin. M. Gunther وزیر مختار امریکا در ایران تأسیس شد چندی بعد مؤسسه مزبور تحت ریاست پرفسور پوپ - Pr. Arthur V. Pope قرار گرفت و دز اثر مساعی اعضاء مؤسسه، را کفلر حاضر شد ۹ میلیون دلار بقیه در صفحه بعد

(را کفلر) در خرابه های تخت جمشید و اطراف آن دست به یک رشته گمانه زنی نمود و بعد از چندی موفق شد آثار جالبی از زیر خاک بیرون آورد از جمله کتیبه ای منسوب به خشایارشا و پلکان جدیدی کشف نمود . در ۱۳۱۲ چهار لوحه و چند سکه طلا و نقره در زیر گوشه شمال شرقی تالار آپادانای داریوش در تخت جمشید پیدا نمود که بر روی هر کدام از آن لوحه ها این عبارت نوشته شده بود ^۱ .

« داریوش شاه بزرگ ، شاه شاهان ، شاه ممالک ، پسر گشتاسب
هخامنشی »

داریوش شاه گوید : « اینست کشوریکه من دارم از سگها که
پشت دیوار سغدان گرفته تا کوشا (حشه) و از سند گرفته تا
سپردا (سارد) که آنرا اهورامزدا بمن بخشیده او که بزرگترین
خدایان است . اهورامزدا مرا و خاندانم را پاس دارد . »

در سال ۱۳۱۰ از طرف دانشگاه کانزاس سیتی ^۲ یکی از دانشمندان امریکائی بنام دکتر و. ولسین ^۳ در تورنگ تپه (کوه قراول در ۱۲ میلی استرآباد) گران حفریاتی نمود و مقدار زیادی ائاثیه خانه وزینت آلات زنانه از جمله اسلحه و ظروف سفالین و دستبند و النگو و گوشواره کشف کرد و آنها را بدوره های سنگ تراسمیده و عصر مفرغ نسبت داد .

بقیه از صفحه قبل

تحت اختیار مؤسسه مزبور و پرفسور هر تسفلد قرار دهد و وی را مأمور تحقیقات در ایران نمود . و این گروه کاخ های شاهنشاهان ایران را در تخت جمشید از زیر خاک بیرون آورده و ویرانه های آنرا مرمت نمودند . پرفسور هر تسفلد در ۱۹۳۱ میلادی (۱۳۴۹ ق. ه) به ایران آمد و در تخت جمشید شروع بحفريات نمود .

۱- تاریخ عمومی صفحه ۳۸۹ .

در همین سال (۱۳۱۰) دکتر شمیدت^۱ از طرف دانشگاه ویلادلفیای امریکا بامید پیدا کردن شهر صد دروازه (از پایتخت های اشکانیان) بحفریاتی مشغول گردید لیکن شهر مزبور را پیدا نکرد ولی اشیاء زیادی از قبیل اسلحه و غیره بدست آورد و ازری نیز اشیاء نفیسی از ماقبل تاریخ تا زمان صفویه پیدا کرد که اکنون مقداری از آن اشیاء در موزه ایران باستان موجود میباشد.

دکتر اپن^۲ از طرف موزه متروپولی تن^۳ شیکاگو در قسمت ابونصر شیراز و یکی از مدیران موزه لوور پاریس و مسیو گیرشمن در نهایند و استین^۴ در خلیج فارس و بلوچستان و نیز رئیس مدرسه انسان شناسی سوئد در بین قره سو و گرگان بیشتر در این زمینه دست بحفریاتی زده اند.^۵

در چند سال اخیر هیات های باستان شناسی از غالب نقاط دنیا به ایران آمده اند و بفعالیت های گذشته خود ادامه داده اند از آن جمله اندهیات های امریکائی، ژاپنی، آلمانی، انگلیسی و فرانسوی. هیات فرانسوی بسرپرستی پروفیسور گیرشمن در ایران و خاور میانه قریب ۳۵ سال است که بحفریات مشغول میباشد. پروفیسور گیرشمن در سال ۱۹۳۱ (۱۳۲۱ شمسی) با هیئت حفاری دکتر کونتینو در تپه ژیان نهایند و بعد در سال ۱۹۳۱ در حفریات تپه های اسدآباد مغرب ایران و در سال ۱۹۴۶ میلادی (۱۳۳۶ شمسی) بعنوان سرپرست هیات حفاری باستان شناسی فرانسوی در ایران بمدت ۲۱ سال انجام وظیفه نمود. (آخرین حفاری های هیات باستان شناسی فرانسوی در ناحیه شوش و مسجد سلیمان انجام

1— Dr. Schmidt

2— Upen

3— Metropolitan

4— Aurel Stein

گرفته) هیأت حفاری ایتالیائی بسرپرستی امبارتو اسکار تو در سیستان
 حفاریهائی نمودند.
 ضمناً هیأت حفاری ژاپنی بسرپرستی پروفیسور اکامی^۱ از مرداد ماه
 ۱۳۴۴ الی مهر ماه ۱۳۴۴ در مرودشت فارس حفاری هائی نمودند.

پیام مجله

مجله بررسی تاریخ مقالات و نوشته‌ها تحقیق و استدلال تاریخ مربوط
 به جلاله مستند بر مدارک باشد با اقسام و سبک‌ها در هر یک از آنها نویسنده‌ها را محترم
 می‌داند.

مؤلفیت مندرجات مطالب مقالات مجله با نویسندگان مقالات است.

چون مطالب مفادت عقاید شخص نویسنده‌ها است مجله بررسی تاریخ در قبایر عقاید
 نویسنده را مؤلفیت نخواهد داشت.

مقاله‌ها بر فقر مجله میرسد مندر فرستاد.

مجله در چاپ یا نه مقاله‌ها بر فقر مجله میرسد آنرا است.

در شماره ۵ - ۶ مجله بررسی‌های تاریخی مقاله‌ای
تحت عنوان پیکره‌های زمان اشکانیان در کرمانشاه
بقلم تیمسار سرلشکر مظفر زنگنه را در معرض
قضاوت محققان تاریخ ایران گذاردیم. در ضمن دفتر
مجله آمادگی خود را برای درج انتقادات و نظرات
محققان اعلام نمود.

اینک جوابی از طرف دانشمند محترم جناب آقای
عزیزالله بیات رسیده است که جهت اطلاع درج میگردد
در ضمن چنانچه نظرات دیگری از طرف خوانندگان
برسد بنوبت بچاپ آن اقدام خواهد شد.

مجله بررسی‌های تاریخی

نامه اول

در شماره ۶۰۵ آن مجله مقاله‌ای مربوط به «پیکره‌های زمان اشکانیان در کرمانشاه» بقلم تیمسار سرلشکر مظفر زنگنه درج شده بود که محتاج بتوضیح و ذکر نکته‌ای چند با استناد به منابع و مآخذ مستند می‌باشد.

در صفحه ۲۱۴ مجله بررسی‌های تاریخی تحت عنوان «پیکره برجسته اشک اول پادشاه اشکانی» و در صفحه ۲۱۶ همان مجله «پیکراسب سوار در طاق بزرگ» که حجاری اول را مربوط به اشک اول و حجاری دوم را مربوط بگودرز اشکانی دانسته‌اند متذکر می‌شود که حجاریهای فوق الذکر را اکثر مورخان و خاورشناسان مشهور مربوط بدوره ساسانیان دانسته‌اند نه اشکانیان چنانکه در کتاب «ایران در زمان ساسانیان» تألیف کریستن سن ترجمه مرحوم رشیدیاسمی صفحه ۹۱ و ۳۳۰ و «ایران از آغاز تا اسلام» تألیف یروفسور گیرشمن ترجمه آقای دکتر معین صفحه ۳۳۸ و «تاریخ ایران» تألیف سرپرسی سایکس ترجمه مرحوم فخرداغی صفحه ۶۵۵ و کتاب «مختصر ایران باستان» تألیف مرحوم پیرنیا صفحه ۴۶۱ و «فرهنگ امیر کبیر» صفحه ۶۶۵ و گزارشهای اداره کل باستانشناسی ج ۳ صفحه ۳۴۹ چاپ ۱۳۳۴ و «تاریخ سلاطین ساسانی» صفحه ۱۸۱ چاپ ۱۳۱۵ هجری قمری تألیف اعتماد السلطنه و «تاریخ طبری» ترجمه آقای دکتر مشکور صفحه ۲۲۱ و «تاریخ سرجان مالکم» صفحه ۱۱۸ چاپ بمبئی سال ۱۳۳۳ و «تاریخ تمدن ساسانی» تألیف آقای علی‌سامی جلد اول صفحه ۱۱۵ و «آثار باستانی کرمانشاه» تألیف نگارنده - این مطلب بتصریح تأیید شده است. وانگهی در صفحه ۲۱۵ مجله بررسیهای تاریخی نوشته شده است که اشک بزرگ دولت سلوکیه را برانداخته است. در صورتیکه سلسله سلوکیه در زمان اشک هفتم (فرهاد دوم) منقرض شد. در ضمن متذکر است که پیکره گودرز اشکانی در بیستون بوضع بسیار بدی حجاری شده است که اصولاً از نظر ظرافت و تناسب قابل مقایسه با حجاریهای طاق بستان نیست. کتیبه‌ای هم بزبان یونانی در بیستون این موضوع را ثابت میکند برای توضیح بیشتر بجلد سوم ایران باستان تألیف مرحوم پیرنیا صفحه ۲۷۰۶ مراجعه شود.

طاق بستان

پادشاهان نخستین ساسانی تا زمان سلطنت نرسی حجاریهای خود را در صخره‌های حوالی پرس پلیس کنده‌اند. اردشیر دوم پسر هرمزدوم و جانشینانش محلی را واقع در کشور ماد قدیم که باقامتگاه آنها نزدیک بوده است اختیار کرده‌اند.

طاق بستان در فاصله ۹ کیلومتری شمال شرقی کرمانشاه قرار گرفته است. در باب وجه تسمیه آن خاورشناسان و مورخین این نامها را ذکر کرده‌اند: طاق وسطام، طاق و سلطان، طاق و سان، طاق بستان، طاق بهستون و طاق بیستون. اگراد و پاره‌ای از مردم آن نواحی طاق و سان و طاق بسان میگویند چون بلوکی در آن نزدیکی است بنام بلوک و سلطان و این طاق جزو آن بلوک قرار گرفته است دور نیست که بهمین علت آنجا را طاق و سلطان و بتدریج طاق بستان نامیده‌اند.

از تاریخ نویسان بعد از اسلام ابن حوقل، ابن خردادبه، اصطخری، یاقوت حموی، حمدالله مستوفی، سید محمد اللطیف شوشتری مؤلف تحفة العالم، حاج زین العابدین شیروانی مؤلف بستان السیاحه راجع باین طاق و حجاریهای آن در کتابهای خود اشاراتی نموده‌اند.

در این محل چشمه‌های فراوانی یافت میشود که دارای آب صاف و زلال بوده و پس از خروج از شکاف سنگها تمام مزارع اطراف را آبیاری میکنند اخیراً برای استفاده زراعتی بیشتری در جلو چشمه سارها استخر بزرگی ساخته‌اند.

درطاق بستان بدون شك يك زيارتگاه قدیمی وجود داشته است که در ازمنه مزدا یرستی گویا مخصوص ستایش آناهیتا بوده است از این جهت این مکان از قدیم الایام موقعیت بسزائی داشته است. خرابه هائیکه امروز در این محل مشاهده میکنیم قسمت بسیار ناچیزی از ساختمانهای قدیم آن بوده است و در تمام این جلگه اکنون تلهای زیادی از خاک مشاهده میشود که حکایت از آبادی گذشته این محل مینماید.

در نزدیکی این بنا در سمت چپ حجاری از تاجگذاری اردشیر دوم در روی تخته سنگی دیده میشود در سمت راست اردشیر شخصی ایستاده است که بعقیده پرفسور کریستن سن Christensen دانمارکی اهورا کی مزدا است و عده دیگر از باستانشناسان معتقدند که مؤبد مؤبدان میباشد زیرا برخلاف زمان هخامنشیان که روحانیون چندان متنفذ نبودند در زمان ساسانیان نظر بر سعی شدن مذهب زردشت مغانفوذ فوق العاده و مقام شامخی در نزد سلاطین ساسانی پیدا نمودند. بهر حال شخص فوق الذکر دارای تاج کنگره داری است که روی خود را بطرف شاه گردانیده است و حلقه سلطنتی که دارای نواری میباشد باو اعطا میکند. شاه و شخصی که در طرف راست وی قرار گرفته است ملیس بقباهائی هستند که تا زانوهای آنها رسیده است. دامنه قبای شاه مدور است و هر دوی آنها شلواری بیادارند که از جانب پا چین خورده است و بوسیله بندی بکف پا چسبیده است و هر يك کمر بند و گردن بند و دستبندهائی دارا میباشد. در پشت سر شاه نیز الهه ای ایستاده است که لباسش تقریباً نظیر لباس شخصی است که در طرف راست اردشیر ایستاده است لیکن انواری از اطراف سرش ساطع است و دسته ای از شاخه های مخصوص اعمال مذهبی در دست گرفته است عده ای تصور مینمایند که این شکل هاله دار نقش زردشت است لیکن در حقیقت نقش زردشت نیست بلکه صورت الهه میترا میباشد بدلیل اینکه گذشته از این محل عین این حجاری در دو جای دیگر مشاهده میگردد که بوسیله کتیبه ای صریحاً معرفی شده است که یکی از آن دو در مقبره آن تیوش کماژنی Antiuch (در سوریه) و دیگر در سکه های زردشتی پادشاهان

توروسکا Tourouchka میباشد (بعقیده هوفمان سلاطین زردشتی بوده اند که دو قرن قبل از ساسانیان در پنجاب و کابل سلطنت داشته اند) .

یکنفر اسیر در زیر پای شاه بزمین افتاده و میترابرروی گل آفتاب گردان ایستاده است. حجاری فوق الذکر فاقد کتیبه است .

در سمت چپ این نقش دو غار مشاهده میشود که اولی کوچکتر و دومی بزرگتر ساخته شده است طاق اول ظاهراً در زمان شاهپور سوم درست شده است زیرا شامل نقش برجسته این شاه و پدرش شاهپور دوم میباشد حجاریهای این طاق در جدار عقب بلافاصله در زیر طاق مشاهده میشوند . دو کتیبه بخط پهلوی در طرف راست و چپ غار قرار گرفته که اسامی حجاری شده را ذکر میکند .

مسیو دومور گان از این کتیبه قالب گیری نموده و ترجمه آنرا در کتاب خود موسوم به «هیأت علمی اعزامی بایران» در قسمت مربوط به تحقیقات آثار باستانی ارائه داده است .

کتیبه سمت راست قبلاً بتوسط یکنفر کشیش با اسم آبه نوشان از ایران بارویا برده شده و در سنه ۱۷۹۲ میلادی آنرا خواند و منتشر گرداند لیکن در موقع ترجمه بجای کلمه شاهپور، بهرام ذکر میکنند که اشتباه وی بوسیله دومور گان اصلاح گردید. کتیبه سمت راست دارای ۹ سطر بشرح زیر است:

سطر اول - یاتیکاری ایرنا من

سطر دوم - مزدیسن وهیا

سطر سوم - شاهپوری ملکا

سطر چهارم - ملکان ایران وانیران

سطر پنجم - مینوچتری یزدان برمان مزدیسن

سطر ششم - وهیا اور مزدملکان

سطر هفتم - ملکان ایران وانیران

سطر هشتم - مینوچتری من یزدان نه پی وهیا

سطر نهم - نرسی ملکان ملکا

ترجمه کتیبه مذکور از اینقرار است :

این پیکر خدا پرست خوب شاهپور شاه شاهان ایران و غیر ایران نژاد
آسمانی از طرف خدا پسر خدا پرست خوب هرمز شاه شاهان ایران و غیر
ایران نژاد آسمانی از طرف خدا نوه خوب نرسی شاه شاهان.
کتیبه سمت چپ دارای سیزده سطر بشرح زیر است :

سطر اول - پاتیکاری

سطر دوم - ایر نامن مزدیسن

سطر سوم - وهیا

سطر چهارم - شاه پوری

سطر پنجم - ملکان ملکا

سطر ششم - ایران وانیران

سطر هفتم - مینوچتری من یزدان

سطر هشتم - برمان مزدیسن وهیا

سطر نهم - شاه پوری ملکا

سطر دهم - ملکان و ایران وانیران

سطر یازدهم - مینوچتری من یزدان

سطر دوازدهم - وهیا اور مزدی

سطر سیزدهم - ملکان ملکا

ترجمه این کتیبه بقرار زیر است :

این پیکر خدا پرست خوب شاهپور شاه شاهان ایران و غیر ایران نژاد آسمانی
از طرف خدا پرست پسر خدا پرست خوب شاهپور شاه شاهان ایران و غیر ایران
نژاد آسمانی .

پیکر این دو پادشاه از روبرو دیده میشود لیکن چهره آنها بطور نیم رخ
کشیده شده است و یکدیگر را نگاه میکنند شاهپور دوم در سمت راست و
شاهپور سوم در طرف چپ قرار دارند . لباسشان بطرز جامه قدما است یعنی
شلوار چین دارو گردن بند و نواری کیسوی مجعد و ریش نوک باریک دارند که

انتهای آن در حلقه‌ای فرو رفته است. هر دوی آنها دستهای خود را روی شمشیر دراز و مستقیم خویش نهاده اند بدین ترتیب که دست راست آنها بر قبضه شمشیر و دست چپ بر قسمت فوقانی غلاف واقع شده است. (به تصاویر مقاله پیکره‌ها در شماره ۵ و ۶ سال یکم مراجعه شود)

شاهپور دوم تاج کنگره داری بر سر نهاده که گوی منسوج بر فراز آن می‌باشد و نوارهای موجی بآن متصل شده‌اند. شکل این تاج از تاج شاهپور اول تقلید شده است با این تفاوت که بر فراز لبه تحتانی تاج قوسهای متصله کوچک دیده می‌شود. جزئیات تاج شاهپور سوم در اثر فساد سنگ بزحمت تمیز داده می‌شود. هیأت این دو شخص نظیر شکل شمشیر داران و اشکال دیگری است که در غارهای ترکستان چین دیده می‌شود و در عین حال بسیار شبیه به تصویر صابیون و شوالیه‌ها و اساقفه اروپای قرون وسطی است.

در کنار غاری که بفرمان شاهپور سوم کنده شده است غار دیگری مشاهده می‌گردد که از غار شاهپور بزرگتر است و ۳۰ پا ارتفاع و ۲۲ پا عمق دارد. این غار بفرمان خسرو پرویز ساخته شده است

طاقیکه بشکل نیمه‌دایره در مدخل این غار زده‌اند بسبب درگاه قصور سلطنتی است. پایه‌های طاق بر دو ستون قرار گرفته که نقوش بسیار ظریفی بر آنها رسم کرده‌اند. این نقش شکل درختی است که شاخسارهای آن بر ستون پیچیده است. برگ آن مثل برگ کنگره می‌باشد و در بالای آن گلی دیده می‌شود. بعقیده هر تسفلد این درخت نمونه‌ای از درخت زندگانی است که در افسانه‌های عتیق ایران ذکر شده است و در روایات مزدیسنی بصورت‌های گوناگون در آمده و اسامی مختلفی پیدا نموده است از قبیل درخت ککک ران Gekran و درخت ون یوز بیش که شفا بخش هر مرض بشمار میرفت است. در زاویه‌ای که در کنار نیمه‌دایره طاق واقع شده است تصویر در فرشته دیده می‌شود که بسبب یونانی خالص حجاری شده و هر یک تاجی بانوارهای موج به جانب دیگری دراز کرده‌اند. درست در وسط طاق شکل هلالی ساخته‌اند که شاخه‌های آن بجانب بالا است. این هلال هم بانوارهای شاهانه زینت یافته است.

جدار عقب غار مربع و دارای دو نقش برجسته است که آنها را در دو طبقه قرار داده اند. در دو جانب نقش زیرین دو ستون از سنگ بیرون آورده اند که کوئی طبقه دوم کتیبه ای بر آنها قرار دارد و در این دو ستون جدولهای مقعری رسم کرده اند. سرستونها که بوسیله رشته ای از برگ تانک بیکدیگر متصل شده اند دارای همان نقشی هستند که در درختهای مدخل غار تعبیه شده است.

تحقیقات هر تسفلد رابطه تاریخی این ستونها را که نمونه منحصرستون سازی عهد ساسانیان محسوب میشود با ستونهای چوبین نواحی کردستان که حافظ رسم معماری روستائی قدیم هستند واضح و روشن کرده است.

نقش فوقانی مجلس تاجگذاری را نشان میدهد پادشاه در وسط ایستاده است و با دست راست تاجی را از دست شخصیکه در طرف چپ او ایستاده است میگیرد. بعقیده کریستن سن این شخص اهورامزدا و بعقیده عده دیگری از باستانشناسان منجمله ژنرال سرپرسی سایکس مؤبد مؤبدان است.

پادشاه همان تاجی را بر سر دارد که در سکه های خسرو پرویز معمولا رسم میکردند یعنی تاجی بزرگ که دورشته مروارید در زیر و هلالی در پیش دارد. شاخه هائیکه بر فراز تاج نهاده اند در میان دو بال عقاب واقع شده است و بر روی آن هلالی است که قرص خورشید را در آن رسم کرده اند. جامه پادشاه که بطرز معمول دارای نوارهای موج است عبارت از قبائی آستین دار میباشد که از زانو میگردد و شلواری گشاد و چین خورده در پا دارد. قبا و شلوار عرق در جواهر میباشد حاشیه قبا و غلاف و کمر و نیمتنه و حتی شلوار او مزین به رشته های مروارید است علاوه بر اینها چند رشته مروارید غلطان از گردن پادشاه آویزان است و نقوش لباس همه شبیه مروارید ساخته شده است شخصیکه پهلوی وی ایستاده است جامه ای بلند در بر دارد و عبائی بر دوش افکنده است که حاشیه آن مروارید نشان میباشد. سر موزه هائیکه به پا دارد در زیر شلوارش پنهان است. ریش بلند نوک دار و تاج نوار بسته او نظیر نقوش ازمنه باستانی است.

در طرف راست شاه زنی ایستاده است که افسرشاهی باو میدهد و قبای

او بسبک یونانی حجاری شده است و در روی آن عبائی ستاره نشان پوشیده است و تاجی بر سر دارد که از زیر آن چهار حلقه گیسو بدوش و سینه اش افتاده است و این بنا بشیوه زنان عهد ساسانی است. عده ای تصور میکنند که این زن شیرین زوجه خسرو پرویز است که افسر شاهی را بوی اعطا میکند. لیکن این نظر صحیح نیست زیرا نمیتوان تصور نمود که شاه با عظمت و مغروری مثل خسرو پرویز حاضر شده باشد که افسر شاهی را از دست زنی بگیرد.

بعقیده پرفسور هر تسفلد این زن از روی سبوی دسته داری که در دست گرفته است شناخته میشود زیرا از عهد باستان نقش سبور انمایند آبهای آسمانی که منبع فیوض نازله زمین و بارور کننده خاک است قرار داده اند. بنا بر شرح مذکور آن زن آناهید (آناهیتا) میباشد که الهه آب محسوب میشده است. سه صورت فوق الذکر از رو برودیده میشوند.

طبقه زیرین خسرو پرویز را مسلح و سوار بر اسب نشان میدهد این مجسمه را از سنگ بیرون آورده اند که متأسفانه در اثر سوء رفتار مهاجمین شکسته است. پادشاه کلاه خودی بر سر نهاده که تاج بالدار با هلال و قرص خورشید بر آن قرار دارد لیکن بالهای تاج را شکسته اند و فعلاً پیدانیست. پادشاه جوشنی با حلقه های آهنین بر تن پوشیده است که تا کلاه خود میرسد و چهره پادشاه را می پوشاند و تن را تاران فرو میگیرد. از زیر این جوشن جامه پادشاه نمایان شده است که دارای تصاویری است شبیه ماهیانی که اصطلاحاً آنها را اسب آبی خوانند. نیزه ای در دست راست گرفته و آنرا بر دوش تکیه داده است ولی مسلمانان بت شکن آن دست را چنان قلم کرده اند که اثری از آن پیدا نیست. در دست چپ سوار سیری مدور دیده میشود که بر بندی مزین و ترکیبی بر تیر سلاح سوار را کامل کرده است. اسب در کمال آرامی بر روی قوائم درشت خود ایستاده است. سر و سینه اش را بر گستوانی منگوله دار پوشانیده است. دو طرف کفل اسب دارای علامتی است که گویا حلقه ای باشد که نواری بشکل کراوات از آن گذرانده اند و این نشان در بعضی مسکوکات ساسانی هم دیده شده است. از دو جانب کفل اسب دو گوی بزرگ که گویا از پشم میباشد در حریر

پنجپیده و بشکل گلابی آویخته است و این قسم گوی در اکثر زین و بر گهای سلاطین ساسانی بنظر میرسد. این مجسمه سوار بنا بر روایات مورخین اسلامی خسرو پرویز و اسب او شبذیز را نشان میدهد و از حیث ظرافت و سلامت اندام و تناسب و حسن ترکیب شاهکار حجاری محسوب میشود. موافق روایات بن فقیه همدانی این پیکر را استادی بنام قنطوس پسر شمار ساخته است البته شمار معمار قصر خورنق حیره و وجودش در تاریخ ثابت نیست و انتساب این حجاری بآن معمار هم از حیث زمان تناسبی ندارد ولی ظن قوی میرود که در زیر این کلمه معرب (معنی قنطوس) اسمی از اسامی رومی نهفته باشد چنانکه بعقیده هر تسفند احتمال دارد که تعلق حجار مزبور باین شاهکار صنعتی مبنای تاریخی داشته باشد.

در دیوار راست طاق شکار گوزن را نشان داده است. قسمت وسط این نقش را در خطوطی محصور کرده اند که شبیه حصاری شده است. صیادان گوزنان را تعاقب کرده اند و جانوران هراسان و گریزان از مخرجی که در جانب راست حجاری تعبیه شده است بیرون میجهند. پادشاه که سوار بر اسب است در سه جای این حصار ترسیم شده است در سمت بالا شاه سوار ایستاده است و اسبش مهبای جهیدن است زنی در بالای سر او چتری را افراشته است که علامت شوکت سلطنتی میباشد. در پشت سر او صفی از زنان هستند که بعضی در حال احترام ایستاده و برخی مشغول رامشگری هستند. دو تن از زنان شیپور در دست دارند و یکی طنبور مینوازد بر روی چوب بستی که پلکانی بر آن قرار داده اند زنانی نشسته اند که بعضی چنگ می نوازند و برخی کف میزنند در زیر این تصاویر صورت پادشاه دیده میشود که کمان را بزه کرده و در پی جانوران گریزنده اسب می تازد. در قسمت زیرین همین نقش تصویر دیگری از پادشاه مشاهده میشود که اسب را بحالی یور تمه میراند و تر کش در دست از شکار باز میآید. در سمت چپ حصار مذکور اشترانی دیده میشوند که گوزنان کشته را حمل میکنند. نقش دیوار چپ که با دقت فوق العاده ای ساخته شده است شکار گراز را نشان میدهد در اینجا تقریباً تمام نقش را در خطوطی بشکل قاب

محصور کرده اند و فقط حاشیه باریکی در سمت راست قرار داده اند که جماعتی از مردمان و جانوران در آنجا ازدحام کرده اند.

شکار گاه مکانی است نیزار و با تلافی که ماهی و مرغابی در آن بسیار است. در جانب راست پنج صفت دیده میشود که بر هر یک دو فیلیان یکی پیش و دیگری پس نشسته بصید گراز مشغولند و گرازان شتابان خود را بمیان نیزار ها میکشند. در قسمت بالا قایقی مشاهده میشود که بانوان بسیار در آن نشسته بخواندن و کف زدن مشغول میباشند در جلو و عقب قایق زنان پارو میزنند. در وسط نقش یک جفت کرجی که پارو زنان آنها زن هستند دیده میشوند و این یک جفت کرجی را دوبار نشان داده اند که حکایت از دو موقع شکار میکند. درست در وسط تصویر پادشاه حجاری شده است که در قایق نخستین ایستاده و کمانرا بزم کرده است زنی در طرف چپ او ایستاده است که تیری باو تقدیم میکند. زنی دیگر در طرف راست او بنواختن چنگ مشغول است.

قایق دیگری که در پشت واقع شده است پراز نوازندگان چنگ میماید. شاه دو گراز بزرگ را با تیر از پای در آورده است. باز همان دو قایق در سمت راست تصویر دیده میشوند. در اینجا پادشاه که هاله ای بر گرد سردارد در دست خود کمانی سست شده نگه داشته است که معلوم میشود که شکار بپایان آمده است. در قسمت زیر این نقش فیلان مشغول جمع آوری شکار هستند و اجساد و جانوران را با خرطوم گرفته بر پشت خود مینهند.

این تصویر خاصه نقش دوم بقدری پرکار است که تقریباً هیچ جای بی نقش در آنها دیده نمیشود. نقوش پارچه لباسها را با دقتی فوق العاده رسم کرده اند. صورت جانوران مخصوصاً فیلان را چنان با ظرافت و دقت کشیده اند که شخص بحیرت می افتد و آنها را از حیث حرکات و نمایش حیات از جمله شاهکار های حجاری می شمرد.

در برابر غار نزدیک چشمه مجسمه ای از خسرو پرویز قرار داشته است. در قرن دهم میلادی ابن مهلهل آنها در همان مکان دیده است. بعداً مجسمه در ریاحه نزدیک طاق افتاده است و در قرن نوزدهم تن آنها بدون پا از آب بیرون

کشیده در بالای سدن نصب کرده اند. اگر چه این پیکر را آب ضایع کرده است و در اثر بی مبالائیهای روستائیان آسیب بسیار بآن وارد آمده است ولی هنوز هیات شاهنشاه را نشان میدهد که ایستاده و دستها را بر قبضه شمشیر نهاده است. در کنار این پیکر یک جفت سرستون دیده میشود که در یک سمت آنها تصویر خسرو را بواسطه شکل تاجش می توان تشخیص داد و در سمت دیگر تصویر الهه ای حجاری شده است که در دست راست حلقه یا افسری گرفته است و در دست چپ شاخه سروی دارد. اشکال الهه ها از حیث جزئیات نقاشی بایکدیگر اختلاف دارند اما تصویر پادشاه در همه آن سرستونها یکی است و خسرو پرویز را نشان میدهد. بعقیده هر تسفلد این سه جفت سرستون متعلق بجلو خان عمارتی بوده است که سه طاق داشته و این سرستونها را ب قسمی قرار داده بودند که تصویر پادشاه در سمت چپ و نقش الهه در جانب راست واقع میشده است باین ترتیب از جفت شدن تصاویر دو بدو سه مجلس کامل تشکیل میافته است.

در شماره چهارم مجله بررسی های تاریخی مقاله ای
راجع به قلعه جمهور جایگاه بابک خرم دین چاپ
گردیده بود.

اخیراً نامه ای از سرکار سرهنگ حسین بایموردی
بدفتر مجله ارسال شده است که حاوی نکاتی چند بود.
دفتر مجله نامه مذکور را برای نویسنده مقاله آقای
کامبخش فرد فرستاد و ایشان نیز بدان پاسخی نوشتند.
اینک متن هردو نامه از نظر خوانندگان محترم
میگذرد.

بررسی های تاریخی

راجع بقلعهٔ جمهور و نودوز ارسباران

در شمارهٔ اخیر نشریهٔ بررسیهای تاریخی شرح مفصلی راجع بقلعهٔ جمهور نزدیک کلیبر و واقعه بابک خرم دین و قلعهٔ نودوزیا نقدوز اهر ارسباران درج شده بود که علاوه از نقل مندرجات تواریخ گذشته و تشریح وضعیت فعلی آثار باقیمانده و مطالبی در کمال دقت بچاپ رسیده بود. چون اینجانب تاریخ و جغرافیای ناحیه ای آن منطقه را تألیف نموده ام بیشتر علاقمند میباشم. علیهذا این مختصر را در حاشیهٔ مقاله مربوطه بعرض خوانندگان محترم میرساند.

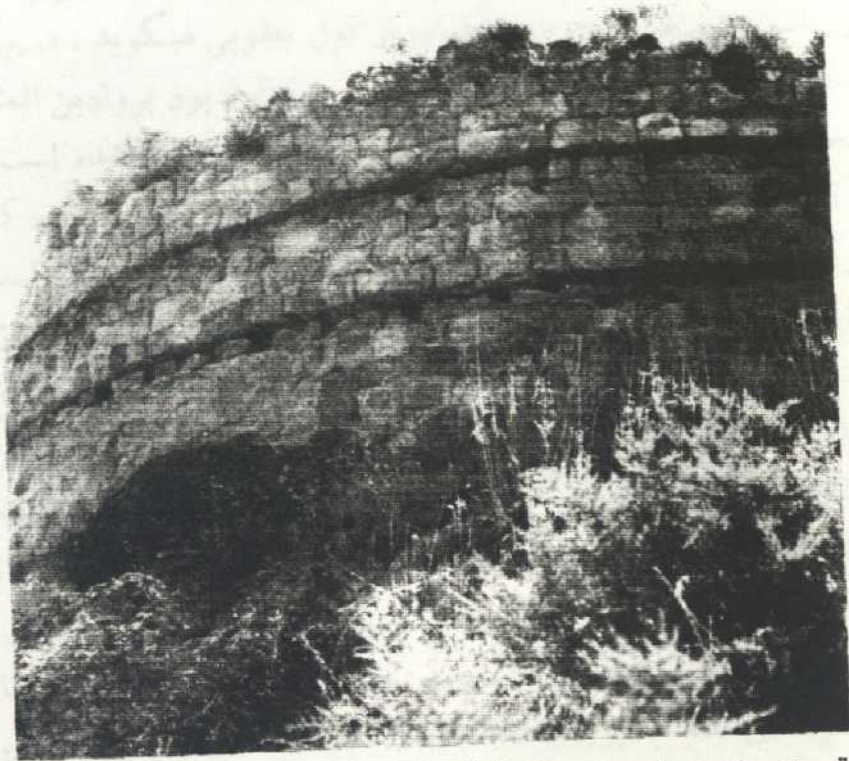
در اینکه محل و مرکز بابک خرم دین قهرمان معروف ملی که بیست سال تمام در مقابل بزرگترین قدرتهای جهانگیر زمان مبارزه و مقاومت نموده، ارسباران (قره داغ یا قراجه داغ) و ارتفاعات شمالشرقی آن بوده تردیدی نیست و این قولیست که جملگی برآند ولی چون غالب منطقهٔ ارسباران کوهستانی و آثار قلاع بزرگ و کوچک در گوشه و کنار آن دیده میشود باین جهت تخصیص و تعلق قطعی قلعهٔ جمهور ببابک خرم دین، کما اینکه در مقالهٔ مزبور نیز اشاره شده از حدود ظن و قیاس خارج نیست و قلعهٔ مزبور که قرنهایست در این محل برقرار و از راه کلیبر بخوبی پیداست، در هشت سال پیش مورد بازدید تیمسار سپهبد جهانبانی واقع و مشاهدات خودشانرا در کتاب مرزهای ایران و شوروی که همان اوقات بچاپ رسیده مرقوم داشته اند



بدنه‌های استوانه‌ای و پیوسته قلعه نودوز - مصالح بکار رفته
سنگهای تراشیده و مالات ساروج میباشد، و آثاری از گل‌خام
مربوط به دوره مغول به تأسیسات قبلی اضافه شده است.

و حتی راجع بکشف و تعیین شهر یا قلعهٔ بذ یا بدین که در تواریخ بمسکن بابک موسوم شده و مورد علاقه و اشارهٔ مرحوم مینورسکی مستشرق معروف بوده به بنده مراجعه فرمودند که چون بدون دلیل و مدرک مثبت و تعیین محل بخصوصی خالی از بی احتیاطی نبود اینجانب نیز نظریه و نوشتهٔ مرحوم نادر میرزا آراسته مورخ تاریخ و جغرافیای تبریز را که حتماً محقق توانائی بوده و کوههای هشته سر و آن ناحیه از ارسباران را محل و مرکز بابک حدس زده تایید مینماید مضافاً بر اینکه جنگهای قدیم که اسلحهٔ طرفین منحصر بنیزه و شمشیر و منتهی تیر و کمان بوده فاصلهٔ مبارزین از تن بتن تا صد متر بیشتر نبوده و حتی در شرح جنگهای بابک و قوای خلیفه برضا اشاره بمکالمه و صحبت طرفین از سنگر بسنگر شده و چون عملیات بابک باصطلاح امروز جنگ و گریز و پارتیزانی و غالباً در حال حرکت و تغییر محل و اختفای خود بوده بعید نیست در این قلاع نیز نبوده باشد.

فاما قلعهٔ نودوز یا نقدوز در سه فرسخی اهر که حمداله مستوفی سیاح معروف قزوینی هم در تاریخ خود اسم برده بواسطهٔ عبور رودخانهٔ اهر از آنجا و اینکه بخلاف قلعهٔ جمهور که خارج از راه و معبر میباشد در سر راه مشکین شهر و اهر واقع شده اگر چه عظمت قلعهٔ جمهور را نداشته فعلاً نیز اثری بیش باقی نیست؛ لیکن از نظر حفظ معبر و آبادی خالی از اهمیت نبوده است.



قسمتی از برج استوانه‌ای قلعه نودوز - مصالح، سنگهای تراشیده
و ملاط ساروج است.

نداشته باشد. چنانچه بیشتر مورخان متقدم که شرح احوال اورانگاشته‌اند میگویند: «در مبداء خروج قلعه‌های بامتانت عمارت کرد و هر لشکری که بجنک اورفت منهزم باز آمد».

مرحوم استاد سعید نفیسی در کتاب خود تحت عنوان بابك دلاور آذر بایجانی «بذرا در جنوب ارس نزدیک هشتادسر (میان نواحی هوراند و کلیبر و گرما دوز آورده است، در ص ۲۰۴ همین کتاب از قول یعقوبی میگوید: «... یزید المهلبی حکمران اهر مقدار زمینی را که از تبریز تا البذ بود برواد بن العثنی الازدی تخصیص داد... موضع اخیر که باقامتگاه بابك معروف شده است در نزدیکی کوه هشتادسر و دربرآمدگی شرقی قراجه داغ بود». و برای بنده که مدتی در آن قلعه بتحقیق مشغول بوده یقیناً محل اصلی بابك خرم دین بوده است. و اما در مورد قلعه نودوز و یا بقول صاحب نزهة القلوب (نودز) و یا (نودز) چند عکسی از قلعه نودوز را تقدیم مینماید: از نظر ساختمان و مصالح، این بنا قابل مقایسه بناهای قرون اخیر نمیشود. این قلعه از دو برج استوانه‌ای و از سنگهای تراشیده با ملاتساروج که وسیله یک دیواره بهم ارتباط دارد ساخته شده و بنا بفرم، قدمت آن بدوره قبل از اسلام میرسد. در زمان مغول بر روی آن تأسیساتی از گل خام ساخته شده ضمن بررسی که در آن بعمل آمد سفالینه‌هایی از ایندوره در سطح آن جمع آوری گردید در مقاله گذشته در حاشیه آن مقاله دو برج استوانه‌ای قلعه جمهور را که احتمالاً ملهم از همین دو برج قلعه نودوز میباشد مقایسه شده است.



مجله بررسی های تاریخی



مدیر مسئول و سردبیر

سرهنگ مهندس جهانگیر قائم مقامی

مجله تاریخ و تحقیقات ایران شناسی - نشریه ستاد بزرگ ارتشستاران

(اداره سوم)

نشانی : تهران - ستاد بزرگ ارتشستاران

Bar, rasihâye Târikhi

A Journal of History and Iranian Studies

published by

Supreme Commander Staff

برای نظامیان ۲۰ ریال

برای غیر نظامیان ۳۵ ریال

بهای مجله هر شماره

نظامیان ۱۴۰ ریال

غیر نظامیان ۳۱۰ ریال

وجه اشتراك سالانه ۶ شماره

برای اشتراك : وجه اشتراك را به حساب ۷۷۰ بانك مرکزی با ذکر جمله
« بابت اشتراك مجله بررسی های تاریخی » پرداخت و رسید را با نشانی کامل
خود بدفتر مجله ارسال فرمائید.